

دیوان
کمال محبتی

۱۰۲

КАМӒЛ ХУДЖАНДИ

ДИВӒН

I,2

آکادمی علوم اتحاد شوروی
انستیتوی خاورشناسی

دیوان

کمال الدین مسعود خجندی

متن انتقادی به اهتمام

ک. شیدفر

۲-۱

اداره انتشارات «دانش»

شعبه ادبیات خاور

مسکو ۱۹۷۵

تحت نظر ای. س. براگینسکی

مندرجات

۲-۱

غزلیات (ادامه) ۲۴۵

گل شکفت و باز نو شد عشق ما بر^۱ روی دوست
 شاخ گل یارب چه میماند برونک و بوی دوست
 سنبل از تشوین باد آورده سر در پای سرو
 گوئیا زلفست سر بنهاده بر زانوی دوست
 چشم نرگس در کرشمه سحرها خواهد نمود
 کو نظرها یافتست^۲ از غمزهء جادوی دوست
 چون نمی بیند^۳ نظیر^۴ روی او گل جز در آب
 بر لب جو میکند^۵ زانروی جست و جوی دوست
 ز انتظار پای بوس سرو آب استاده بود
 چون بدید آن قامت و بالا^۶ روان شد^۷ سوی دوست
 تا ابد ریحان رحمت سر برآرد از گلیم
 گر بزم با^۸ خاک بوئی^۹ از نسیم سوی دوست
 بر سر آن کو کند افغان بدور گل کمال
 بلبلان در بوستان نالند و او بر^{۱۰} کوی دوست

(۱) ب، تاش - با (۲) د - باقیست (۳) ب، تاش - نمی بینم
 (۴) د، لن - مثال؛ س - خیال (۵) لن - میکنم (۶) س - قامت
 رعنا (۷) ب، تاش - بالاشد آندم (۸) د، ل، لن - از (۹) ب،
 تاش، س - عطری (۱۰) ب، تاش - نالند او بر؛ تب - در

گل لاف حسن با رخ آن سرو قد زد است
 باد صباش نيك بزن گو که بد زده است^۱
 زد پای بر سم^۲ شدم از خود جوآن بدید
 در خنده رفت و گفت که بختش^۳ لگد زده است
 این دل بعاشقی نه از امروز شد علم
 کوس محبتت^۴ ز ازل تا ابد زده است
 باید حکیم را سوی بیمار خانسه برد
 گره^۵ در زمان حسن تو لاف از خرد زده است
 زاهد جو آه حسرت و ما باده میکشیم
 سنگی که زد به شیشه^۶ ما از حسد زده است
 باشد بدور چشم تو^۷ از حد برون خطا
 هر مست را که محتسب شهر حد زده است
 آن شب که رفت و پای سگش بوسه زد کمال
 تا روز بوسه ها به کف پای خود زده است

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) س - زد بر سم لگد (۳) تاش -
 بختم (۴) س - محبتش (۵) س - کو (۶) ب، لن - سینه که زد به
 سینه (۷) د - روی

گلی چون سرو ما در هر چمن نیست
 وگر باشد چنین نازک بدن نیست
 بباریکی لبهاش از سخن هست^۱
 در آن موی میان باری سخن نیست
 از آن حلوائ لبها صوفیانرا
 بجز انگشت حسرت در دهن نیست
 مرا بیمار پرسی آمد و گفت
 بحمد الله که خوف^۲ زیستن نیست
 نیاساید شهید عشق در خاک
 گرش گردی ز کویت بر^۳ کفن نیست
 نشد دل جز میان یار و من گم^۴
 باو باشد یقین^۵ باری بمن نیست
 کمال آن مشک مورا نیک در یاب^۶
 کزین آهو بصرای ختن نیست

(۱) ل - رفت (۲) ب، تاش، لن - خوف از (۳) ل - در (۴) س -
 اگر گم شد میان یار و من دل (۵) س - بلی (۶) تاش، س، د -
 دریافت

گنجی و ترا بیطلبیدن نتوان یافت
 راحت ز تو بیرون کشیدن نتوان یافت^۱
 آن شربت خاصی که شفای همه جانهاست^۲
 بی چاشنی درد^۳ چشیدن نتوان یافت
 داری سر یوسف ببر از هر چه عزیز است
 کان وصل بیک دست بریدن نتوان یافت
 آن بخت که در دامن^۴ وصلش^۵ برسد^۶ دست
 بی بیرهن صبر دریدن نتوان یافت^۷
 گر بر فلکم دست رسد، بر تو^۸ محالست
 کان پایه بصد عرش رسیدن نتوان یافت
 باگم روی واقف این راه چه خوش گفت
 آهسته که این ره بدویدن^۹ نتوان یافت
 گو خلق شنو آنچه کمال از دهن^{۱۰}ت گفت
 زین^{۱۱} جنس معما بشنیدن نتوان یافت

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) س - زان شربت صافی که صفای همه
 دلهاست (۳) د - صبر (۴) د - دولت (۵) د، تاش - وصلی (۶) س -
 دامن وصل تو رسد (۷) د، لن - بیت پس از بیت ۲ جای دارد
 (۸) ب - بی تو (۹) تاش - ببریدن (۱۰) د - دهنش؛ س - از لب
 او (۱۱) س - کین

گو خلق بدانید که دلدار من اینست
 معشوق ستمکار جفاکار^۱ من اینست^۲
 محبوب من و جان من و همنفس من
 خویش من و پیوند من و یار من اینست
 بوی سر زلفش بمن آرد همه شب باد
 از همنفسان یار وفا^۳ دار من اینست
 من خاک رهم بلکه بسی کمتر از آن نیز^۴
 در حضرت او قیمت و مقدار من اینست
 نتواخت به تیر دگری کشته خود را
 از^۵ غمزه صید افکنش آزار من اینست
 با آنکه طبیب است شود شاد بدردم
 داند که دوی دل بیمار^۶ من اینست
 گویند کمال از پی او چند کنی جان
 تا هست ز جانم رمقی کار من اینست^۷

(۱) د، لن - دلدار جفاجوی ستمکار (۲) س - این غزل را ندارد
 (۳) هوا (۴) ب - ازینم (۵) ب، د، تاش - با (۶) ب، ل، لن -
 افگار (۷) ب، تاش - ترتیب بیت ها: ۲، ۶، ۳، ۴، ۵، ۷

لب تو نقل حیاتم بکام جان انداخت
 بخنده^۱ نمکین شور در جهان انداخت^۱
 گرفت روی زمین را بغمزه‌ای^۲ آنگاه
 کمند زلف سوی ماه آسمان انداخت
 چو دل برفت در آن زلف غمزه زد تیرش
 ز ساحریست بشب^۳ تیر بر نشان انداخت
 به پسته^۴ دهنّت جز سخن نمیگنجد
 شکر بمغلفه خود را در آن میان انداخت
 چرا زخوان جمالت نصیب من نرسید^۴
 خط تو کاین همه سبزی بروی خوان انداخت
 بوقت بوس برد خجلت از^۵ گرانی خویش
 سری که سایه بران خاک آستان انداخت
 کمال بر قدمت سر چگونه اندازد
 ز دور هم نظری چون^۶ نمیتوان انداخت

(۱) تاش، س، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) د - غمزات بتیغ؛
 تب - غمزات به تیر (۳) ب - شب (۴) تب - نرسد (۵) د - (از)
 افتاده است (۶) د - چون نظری هم

لبت را هر که چون شکر مزیدست
 یقین میدان که عمرش بر مزید است^۱
 نه بیند تلخی جان کندن آن کس
 که لعل جانفزایت^۲ را گزید است
 نرنجم از تو گر تابی ز من روی^۳
 که از خورشید دایم این سزید است
 نخواهم دید من روی صبارا
 ازین غیرت که در کویت وزید است
 وصال را دو عالم قیمت آمد
 هنوز اندر مقام "من یزید"^۴ است
 ببوی حلقه زنجیر مشکین
 دل دیوانه در زلفت خزید است

(۱) د، ل، لن، س - این غزل را ندارد (۲) تاش - جانفزایش
 (۳) تب [بماخذ (م - ن)] - نرنجم گو تو از ما روی تابیی
 (۴) تصحیح قیاسی "من مزید" : اشاره به سوره "ق" آیه ۳۰، قرآن

لعل جان بخت ز جان نازکترست
 قدت از سرو روان نازکترست^۱
 برگ گل چند آنکه دارد نازکی
 خاطر بلبل ازان نازکترست
 آمدن هر دم بناز و رفتنست
 از نسیم جان فشان نازکترست^۲
 الحق از^۳ سر رشته^۴ باریک و هم
 صد بریشم آن میان نازکترست^۵
 ناز کم کن بر^۶ چنین دل جان من
 خود چه دل کز جان جان^۷ نازکترست
 ای دل نازک مزاج از روی خوب
 آن طلب از حسن کان نازکترست^۸
 گر چه نازک نکته^۹ گفتی کمال
 زین حکایت آن دهان نازکترست

(۱) د، لن - این غزل را ندارد (۲) ل، تاش - این بیت را ندارد
 (۳) تب - ای (۴) س - این بیت را ندارد (۵) ب - با (۶) تب -
 دل کابین دل ز جان (۷) ب - بیت پس از بیت یک جای دارد (۸) س -
 گفته

ما بکفر زلف او^۱ داریم ایمانی درست
 بابت پیمان شکن عهدی و پیمانی درست^۲
 گر چه چشمت^۳ گویدم جویم دلت لیکن که یافت^۴
 قول مستی راست عهد^۵ نا مسلمانسی درست
 عهدها بنده که سازم عاقبت دل با تو راست^۶
 راست گویم این^۷ سخن هم نیست چندانی درست
 بر زبانها تا گذشت آن لب رقیب جنگجوی
 در دهان عاشقان نگذشت دندانسی^۸ درست
 یار ما گر آستین افشان در آید در سماع
 کس نه بیند خرقه پوشی با گریبانی درست
 گوی دلها بسکه از هرسو ربودند و^۹ شکست
 نیست بر دوش^{۱۰} بتان از زلف چو گانی درست^{۱۱}
 پاره سازند اهل معنی جامه ها بر تن^{۱۲} کمال
 گر بخواند هفت بیت تو غزلخوانسی درست

(۱) س - ابرویت (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) س - چشمش
 (۴) س - دید (۵) ب - عهد و نا (۶) د، لن - مصراع را باین شکل
 میاورد: وعده صحت دهد بیمار هجرانرا بوصل (۷) تاش - آن
 (۸) ب، س - ایمانی (۹) س - ربود و بر (۱۰) س - در دست
 (۱۱) د، س، لن - بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۱۲) د - در بر

ما را نه غم ننگ و نه اندیشه نامست
 در مذهب ما مذهب نـاموس حرامست
 گو خلق بدانید که پیوسته فلانـرا^۱
 رخ بر رخ جانانه و لب بر لب جامست
 سجاده نشین عارف و^۲ دانا نه که عامیست
 مادام که دریند قبولیت عـامست
 در آرزوی مجلس ما زاهد مـفرور
 چون عود همی سوزد و این طرفه که خامست
 ساقی می دوشینه اگر رفت با تمـام^۳
 ما را ز لب لعل تو یک جرعه^۳ تمامست
 سودا زده را گوشه^۴ سجاده نسازد
 ای مطرب ره زن ره میخانه کد امست

بر خاست کمال از ورع و گوشه نشینی
 چون^۵ دید که میخانه به از هر دو مقامست

(۱) ل - فلانی (۲) س - (و) افتاده است (۳) د، لن - عشوه؛ س -
 شیوه (۴) س - محراب (۵) ب، تاش، س - تا

ما درین دیر فتادیم هم از روز الست
 رند و دیوانه و قلاش و خراباتی و مست^۱
 محنت ما همه دولت غم ما جمله نشاط
 هستی ما همه نی نیستی ما همه هست^۲
 يك نفس در همه عالم ننشینیم ز پای
 تا نیاریم سر زلف دلارام بدست
 آبرویی نشد از زهد ریائی ما را
 ساقی عشق جو پیمانہ ناموس شکست
 نیست مارا سر طوبی و تمنای بهشت
 شیوه مردم نا اهل بود همت پست
 زاهدان جای نشست ارچه بچنت دارند
 عاشقانرا نبود در دو جهان جای نشست
 عشق را در حرم کعبه و بتخانه یکپست
 رند میخانه نشین زاهد سجاده پرست
 هر چه در چشم بجز صورت معشوق خلاست
 هر چه در دست بجز دامن مقصود بدست
 گر چه زد صورت خوبان ره عقل تو کمال
 نیک بود آن همه صورت جو بمعنی پیوست^۳

(۱) د، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) س - بیت‌های ۲ و ۶ و ۷ را
 ندارد (۳) تاش، س - بیت را باین شکل می‌آورد:
 گر چه نقصان کمال است نظر در رخ خوب
 لیکن اول کس ازین دام بیکبار نجست

ما دلی داریم و آن بر دلبری خواهیم بست
 نقش روی زرد بر خاک دری خواهیم بست
 هر کسی ببنند بهر^۱ سیم و زر بر خود کمر
 ما کمر در خدمت سیمین بری خواهیم بست
 گر چه دل بر یار خود^۲ بستیم و بس چون زلف یار
 تا نداند دیگری بر دیگری خواهیم بست
 بار اگر بندیم از کوی تو باری بر رقیب
 چون بعزم راه باری بر خری خواهیم بست
 پادشاهان صیدها ببنند بر فتراک^۳
 ما بران^۳ فتراک جانی و سری خواهیم بست
 رنگ از روی گل و از گل روق خواهیم ساخت
 صورت او^۴ گر بروی دفتری خواهیم بست
 در میان گریه چون بوسیم پای او کمال
 از درو یا قوت بر وی زیوری خواهیم بست

۱) د، س - بنند ز بهر (۲) د - بر زلف او (۳) تب - بستان
 ۴) تب - صورتش را

ماه در حسن برخسار تو خویشاوندست
 آفرین بر پدری کش چو توئی فرزند است
 نشمرندم دگرا^۱ اهل نظر از آدمیان^۲
 گر بگویم بجمال تو پری مانند است
 عاشق سرو قد ترا نتوان کرد شمسار
 بر درختی^۳ عدد برگ که داند چند است
 حور عین را چو سر زلف سیه چشمی بین
 که ز کوی تو بفردوس برین خرسند است
 بر در یار گر افزون نکند ناله زار
 چه کند طالب دیدار که حاجتمند است
 خوش بود موعظه و حکمت صاحب نفسان
 نغمه نی شنو ار گوش دلت بر^۴ پند است
 عکس لعلش اگر افتد بلب جام^۵ کمال
 نوش کن چون شکر آن باده^۶ که در وی قند است

(۱) ل - دگر از (۲) تاش، س، لن - آدمی نیست بگویند مرا اهل
 نظر (۳) ب - درختان (۴) ب - گوید (۵) ب، تاش، تب - در
 (۶) ل - جام

مائیم و دلی بر خون بر خاک سر گویت
 غمگین بهمه روئی در آر زوی رویست^۱
 تو سروی و ما چون آب آورده بیایت سر
 میماند و ما تشنه بر خاک سر گویت
 راضیم بدشنامی گر یاد کنی ور نه
 تا عمر بود باقی مائیم دعا گویت
 ما با دو جهان کردیم قسمت همه عالم را
 ایشان و جهان ای جان مائیم و غم رویست^۲
 زلف تو دریغ آید ای جان که بیاد افتد
 تدبیر که هم حیفت گر گل شنود بیویت
 گر من دل خود جویم در کوی تو نگذاری
 مپسند جفا چندین بر عاشق دلجویت

گویند کمال این ره تا چند همی بوئی
 تا هست تک و بوئی مائیم و تک و پویست

(۱) ده، تاش، س، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) تب - مویت

مجلس معطرست و بآن وقت ما خوش است
 کز خال^۱ و روی یار عبیری در آتش است
 با درد عشق ناله بلائیت سینه —وز
 مسکین دل ضعیف که دایم بلاکش است
 داری سر نظاره نشین در سرای چشم
 کز اشک سرخ بام و در او منقش است^۲
 گفتی که ما ز یار کشتی بس نمیکنیم
 این نکته باز گوی بیاران که بس خوش است
 دارد بختگی سر پیکان او هنـوز
 صیدی که زخم خورده^۳ آن تیر و ترکش است
 باید گناه خویش نوشتن فرشته را
 در حسنش ار معارضه با آن پریوش است

طو مار زلف یار که شب خوانیش کمال
 پیش چراغ خوان که سوادى موش است^۴

(۱) ب - زلف (۲) تاش - بیت ۳ و ۵ را ندارد (۳) ب - (و) افتاده است (۴) تب - بیت را باین شکل میاورد :
 زلفش اگر شکسته و کج خوانده ای کمال
 سهوی نکرده ای که سود ای موش است

مرا از چشم تو نازی نیازست
 بنازی کش مرا چندین چه نازست
 دلم بنواز یعنی سوز و بگداز
 که دل مسکین غمت مسکین نوازست^۱
 رخت دارند و خط بیچارگان دوست
 که این^۲ بیچاره سوز آن^۳ چاره سازست
 مده گو لب جو زلف آمد بدستم
 که^۴ گر روزش نبوسم شب درازست
 لبش ترسم گدازد از دم من
 که آه سینه سوزم جان گدازست^۵
 برویش واعظا شد سجده واجب
 سخن کوتاه کن^۶ وقت نمازست

کمال از زلف او بوئی نیابی
 گرت از صد سرو جان احترازست

(۱) ب - بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۲) ل، س - آن (۳) ل، س - این (۴) د، تاش، س - اگر (۵) تاش - این بیت را ندارد (۶) ب، تاش - شد

مرا با تو^۱ نقل و شراب آرزوست
 از آن^۲ لب سؤال و جواب آرزوست^۳
 میان صفای می و شیشه بـ
 مرا از تو جنگ و عتاب آرزوست
 اگر دیده دیدار جوید رواست
 که نم دیده را آفتاب آرزوست^۴
 بخون گـر نه‌ای قانع اینک جگر
 گرت خوردن این کباب آرزوست
 شبی آستان درت زیر سـ
 مرا با خیال تو خواب آرزوست
 حجاب من از پیش رو دور ساز^۵
 که روی توام بسی نقاب آرزوست

پیامی بده گه گـی با کمال
 کزان لب بگویم خطاب آرزوست

(۱) تب - از تو (۲) ب، تاش - بآن (۳) ل - این غزل را ندارد
 (۴) تاش - این بیت را ندارد (۵) ب، تاش - دور دار

مرا با زلف او گر دسترس نیست
 همین سودا که در سر هست بس نیست^۱
 عنان دولت از اول بیفتاد
 بدست ناکسان در دست کس نیست
 شکر را گو میپوشان خال مشکین
 که صبر از انگبین کار مگس نیست
 مغنی رخت من امشب چنان برد
 که جز چشمی که بوشم از عس نیست
 اگر دانم که در روزه نیاشی
 همی دانم که مستی خاک و خس نیست

بسی بلبل هم آواز کمالست
 ولی مرغی چو او شیرین نفس نیست

(۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد (نقل از «تب»)

مرا بر رخ از دیده خون آمدست
 که اشك از چه بر من^۱ برون آمدست^۲
 کجا ایستد از چکیدن سرشك
 که این شیشه ها سرنگون آمدست
 دل آمد بخود در چه آن ذقن^۳
 که زندان علاج جنون آمدست
 گرفتم حساب جمالش بمسأله
 رخ او ز صدمه فزون آمدست
 کسی برد ازو بوی چون عود سوز
 که آنجاء^۴ به سوز درون آمدست
 دهانش با برو بنقش^۵ من است
 چو میمی که در پیش نون آمدست

ز قند مخن ساخت حلوا کمال
 به بینید یاران که چون آمدست

(۱) ل - ما (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ل - زسخ (۴) د -
 اینجا (۵) ب - بچشم

مرا بی محنت او راحتی نیست
 که تا عیشی نباشد عشرتی نیست
 بسی دیدم نعیم و ناز عالم
 ز ناز دوست خوشتر نعمتی نیست
 بگو خونم بریز از کس میندیش
 که خون بی کسانرا حرمتی نیست
 گناهش مینویسی ای فرشته
 ترا خود هیچ انسانیتی نیست
 بچشمش گر کم از خس مینمایم
 خسی را این هم اندک عزتی نیست
 من و مهرش که در خیل گدایانو
 جو من درویش صاحب^۱ همتی نیست

کمال اینجا چه درویشی فروشی
 که شاهانرا برین^۲ در قیمتی^۳ نیست

۱) ب، تاش، تب - عالم ۲) ب، تاش، تب - بدین ۳) د - حرمتی

مرا در کوی جانان^۱ خانه‌ای هست
 بهر کوئی جو من دیوانه‌ای هست^۲
 بزنی چوبش که دزدست آن سر زلف
 بدست ار نیست چوبت شانه‌ای هست
 منور شد ز رویت دیده دل نیز
 کزان^۳ مه نور در هر خانه‌ای هست
 نشان آنکه رویت خرمم سوخت
 بران آتش زخالت دانه‌ای هست
 سماع ما بزاهد در نگیـرد
 درین صحبت مگر بیگانه‌ای هست
 مزنی ای خم شکن بر صوفیان سنگ
 که زیر خرقه‌ام پیمانهای هست

کمال ار نیست هیچت لایق دوست
 غزلهای تر رندانهای هست

(۱) ل، لن، س - ترا در کوی دلها (۲) ده تاش - این غزل را
 ندارد (۳) ل، س - که از

مرا دل‌یست که جز با غم تو سرخوش نیست
 ترا سری که سر این دل جفاکش نیست^۱
 ز طره‌های تو تنها نه من پریشانم
 کدام دل که بسودای آن مشوش نیست
 بچشم نرگس مست ارچه شیوه دارد
 ولی مدام جو چشم خوش تو سرخوش نیست
 خلیل ماست خیال تو روز و شب زانست
 کش احتراز ز دود دل پر آتش نیست
 ز حال تیره من ناصح از کجا داند
 چو او مقید آن بند زلف سرکش نیست
 نه آدمی است که حیوان مطلقش خوانند
 گرش تعلق با بی بدن پریشوش نیست

ترا ز دلق مرقع چه حاصلست کمال
 گرت صراحی و جام مدام درکش نیست

(۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد [نقل از
 "تب" بماخذ (م - ن)]

مرا که ساغر چشم از غم تو پر خونست
 چه جای ساقی و جام و شراب گلگونست^۱
 حکایت تو بتفسیر شرح نتوان کـرد
 که جور و محنت خوبان ز وصف بیرونست
 بلب رسید مرا از غم تو جان هرگز
 ز راه لطف نپرسی که حال تو چونست
 چه اعتبار بعهده تو حسن لیلی را
 که زیر پرخم^۲ زلفت هزار مجنونست
 چو جان من بلب آمد رقیب را چه خبر
 که من غریقم و او برکنار جیحونست
 برآن شمایل موزون چگونه دل نـرود
 علی الخصوص کسی را که طبع موزونست
 خوشست اگر بحدیث کیمال داری گوش
 لطافت سخنانش چو در مکنـونست

(۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد (نقل از
 "تب" (۲) تصحیح قیاسی: پرخم

مرا گفتی برین در این فغان چیست ؟
 خروش بلبلان در بـوستان چیست^۱
 چرا خواهم شب وصل تو بالین
 اگر خواب آیدم آن آستان چیست
 چرا جویم من^۲ از ساقی می و نقل
 می ما آن لب و نقل آن دهان چیست
 جو بوسی زان دهان^۳ خواهم گزی لب
 مراد تو ازین^۴ آزار جان چیست
 دهانت هست گفتم چون میانست^۵
 چه میباشد دهان گفت و میان چیست
 اگر نگرفته^۶ خوی رقیبـان
 بـما^۷ جنگ و عتاب هر زمان چیست
 ز تو چنم کمال از گریه خونست^۷
 ترا با ماوراء النهریان چیست^۸

(۱) د، ل، ن، تاش - این غزل را ندارد (۲) ب - چرا خواهیم
 (۳) س - دهن (۴) ب - ازان (۵) ب - چون میان نیست (۶) س - بمن
 (۷) س - گریه چون جوست (۸) تب - بیت را میافزاید :
 جو بیند نار خندانست خجندی
 بگوید باتو: آله، خواجه آن چیست

مرد بی درد مرد این ره نیست
 غافل از ذوق درد آگه نیست^۱
 بی رخ زرد و اشک سرخ ایـرو
 دعوی عاشقی موجه نیست
 روشن و خوش صباح زنده دلان
 جز به بیداری سحر گه نیست
 سالک پاکرو نخواستندش
 آنکه از ما سوی منزه نیست
 آستین کوتاه است^۲ شیخ چه سود
 چون^۳ ز دنیا شست کوتاه نیست
 خواجه تا کی زند ز هستی^۴ دم
 که شود زیر خاک ناگه نیست

جان برین^۵ خاک ره فشانند کمال
 گر زند لاف عشق بیره نیست

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) تب - بیاخذ (م - ن) زاستین
 کوتاهی (۳) س - گر (۴) لن - زمستی (۵) د - بران

مرد عشق تو بغم همدردست
 دردمند تو بلا پرورد است^۱
 هر که از درد تو رنگی دارد
 اشک او سرخ و رخ او زرد است
 بیخبر میفتد آتش^۲ خوابست
 درد و غم میخورد اینتس خورد است^۳
 دردمندان بدو رخ پاک کنند
 کف پای کز ره تو^۴ پر گرد است^۵
 هست با درد تو هر فردی را
 عالمی کز همه عالم فرداست
 عشق، بیدرد سری گم نکرد
 شمع تا سوز ندارد سرد است^۶

چون براند سخن از درد کمال
 هرکه مردست بگوید مرداست

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش - اینتس (۳) لن - این غم
 درد است (۴) ب - او، تب - کف پای تو اگر (۵) تاش، س، لن
 د - بیت را باین شکل میآورد:

دردمندان هم‌اش سجده برند
 رخ که از خاک درت پر گرداست
 (۶) تاش، س - این بیت را ندارد

مست آن چشمیم و باز آن چشم میجوئیم مست
 پیش بالایش حدیث سرو میگوئیم ^۱بست
 هست گفتند آن دهان را ^۲هر چه میگویند نیست
 نیست گفتند آن میانرا ^۳هر چه میگویند هست ^۴
 دل شکست از غصه کان ابرو ز چشم انداختش ^۵
 شیشه پر خون بود از طاقی در افتاد و شکست
 خون دل در ^۶هر رگ از شادی بجست از جای خویش
 چون بقصد خون ^۷من از شست تو تیری ^۸بجست
 گفته بود از غمزه پیکانها نشانم در ^۹دلت
 هرچه گفت آن سنگدل ^{۱۰}يك يك مرا در دل نشست ^{۱۱}
 مرحبائی داشت دل مقصود از آن مقصود دل
 مرحبایای دل گرت مقصود خواهد داد دست

نیم کشته مانده بود از نیم ^{۱۲}ناز او کمال
 يك دو شیوه گر نمیکرد آن دو چشم نیم مست

(۱) ب، ل - این غزل را ندارد (۲) ل، تاش - میانرا (۳) ل ،
 تاش - دهان را (۴) د - این بیت را ندارد (۵) د، ل - بود
 پر خون شیشه‌ای از طاق افتاد و شکست (۶) د، ل، تاش - با
 (۷) د - جان (۸) ل، تاش، د - تیری ز شست او (۹) ل - بر
 (۱۰) تاش - بیوفا (۱۱) د - این بیت را ندارد (۱۲) تاش - بیم

مشنو که مرا به زتو یار دگری هست
 مسموع نباشد که ز جان دوست تری هست
 راز دهننت باز نمود آن لب شیرین^۱
 کاینجا^۲ سخنی نیست که آنجا^۳ شگری هست
 گفتی بزخم بر جگرت تیر جفائی
 از تیر نترسم که مرا هم جگری هست
 حال دلم از ناوک آن غمزه بپرسید
 اورا^۴ همه وقتی جو از اینجا^۵ گذری هست
 چون زان تو شد سر طلب آن مکن از ما
 تا خلق ندانند که بامات سگری هست
 منع نظر از زلف ورخت نیست بتوجیه^۶
 هرجا که بود دور تسلسل نظری هست

تا چند کمال این همه اندوه تو زان زلف
 شب گرچه دراز است باو هم^۷ سحری هست

(۱) ل، س - خاموش (۲) ب، تاش - کاینجا (۳) ب - اینجا ۴ س -
 کز اینجا (۴) ب، تاش - کورا (۵) ب، تاش - از آنجا (۶) س - موجه
 (۷) ب، تاش - بتا هم ؛ لن - بآن هم ۴ س - امید

مطلع حسن جمالت آفتاب روی دوست
 حسن مطلع بین که در مطلع حدیث روی دوست
 آن خطا از رحمت بخط سبز آمد آیتی^۲
 از زبان بیدلان تفسیر این آیت نکوست
 ورد صبح و ذکر شام وصف آن رویت و مو^۳
 این چه میمون صبح و شام و این^۴ چه زیبا روی و موست
 دل که چون گوئیست در میدان عشق آشفته حال
 گر بچوگان نسبت زلفت کند بیبهوده گوست
 سر بلندی بین که باز از دولت رندی مرا
 بر سر دوشی که دی سجاده بود امشب سبوست^۵
 بی لبث گر شد لبالب ساغر از اشکم^۶ رواست
 اولین چیزی که رفت اندر سر می آبروست^۷

هر حریفی بیخود از می وز^۸ لب ساقی کمال
 اهل مجلس سر بسر مست می و او مست دوست

(۱) د - رخ (۲) ب، تاش - مصراع را باین شکل میاورد: روی او از
 رحمت آمد آیتی در شأن زلف (۳) ب، تاش، س - ورد صبح آن روی
 و ذکر شام آن مویت و بس (۴) ل، د، س - شامست این (۵) ب -
 این بیت را ندارد (۶) د، س - ساغر چشم (۷) ب، تاش - بیت را
 باین شکل میاورد:

آب میلرزد برویت ساقی از مستی چه شد
 پیش رندان خود از این بهتر کدامین آبروست

(۸) د - از

مقام عشق تو هر چند منزل خطرست
 فدای یکسر مویت گسرم هزار سرست^۱
 چه حالتست که بردیم گنج و رنج نبسود^۲
 بکوی دوست مگر بخت نیک راهبرست
 سرست هدیه^۳ این ره باولین قدمی
 مقیم کوی سلامت نه مرد این سفرست
 نظر بدلق ملمع^۴ مکن که زیر گلیم
 نشان صورت پوشیدگان^۴ حق دگرست
 کسی که ره بخرابات هوشندان برد
 بدور چشم تو گر مست نیست بیخبرست
 بیا و بر سر چشم بسلطنت بنشین
 که سرو بر طرف جویبار خوبترست

اگر کمال ز لعل لب تو جوید کام
 عجب مدار که سودای طوطیان شکرست

(۱) ب، تاش، ل، لن، د - این غزل را ندارد (۲) ب - رنج و گنج نیافت (۳) تب - مرقع (۴) تصحیح قیاسی: بویندگان یا جویندگان

من بشطرنج غمت جان و جهان خواهم باخت
 آن دو رخ دیده‌ام این بار روان خواهم باخت^۱
 باختم عشق بآن روی و دلم برد ز دست
 تا برد بار دگر^۲ باز همان خواهم باخت
 شب جو بازم برفیقان خود انگشتر^۳
 بخیاال لب آن تنگ دهان خواهم باخت
 چو رسن باز که بازد سر و جان هم برسر^۴
 من بزلفت سر و جان نیز چنان خواهم باخت
 زلفش آمد که بسودازدگان کج یازد
 ابرویش جست^۵ که من کجتر از آن خواهم باخت
 بمیان^۶ و دهن تنگ تو از بیم رفیب
 بعد از امروز نظرای نهان خواهم باخت
 گرچه بسیار سر و جان بتو در^۶ باخت کسسال
 من ز خجلت که کست آن دو جهان خواهم باخت

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) ل، لن - دست دگر (۳) ب - که
 جان بازد و سر هم برسر؛ تاش - که سر بازد و جان هم برسر
 س - که جان بازد و سر هم به رسن (۴) س - گفت (۵) ب - بلبان
 (۶) ب، تاش - بغمت

من نخواهم ز کمند تو نجات
 من نجی من کمد العشق فمات^۱
 ای^۲ خضر بین که چه بازی خوردی^۳
 لب او دیدی^۴ و خورد آب حیات
 گر الف را حرکت نیست چراست
 الف قد تو شیرین حرکات
 بجناب شه ما گر بپرسید^۵
 فاقوا فیه رفیع الدرجات
 تا دگر از تو^۶ برد شیرینی^۷
 کوزه آورده بدریوزه نبات
 خوش نیامد بر ما آمدنت
 تو شهی خوش نبود خانه مات
 چون رسی کعبه آن کوی کمال
 قدر الفقر^۸ وقف با العرفات

(۱) ب، تاش - من نجاً وصف العشق ممات؛ س - من نجاً من کمد العشق ممات (۲) ب، لن - آن (۳) ب، لن - خوردست (۴) ب، لن - دیده (۵) تاش - برسی (۶) ب، تاش - باره (۷) س - تا برد از لب تو شیرین (۸) ب، ده ل - قوب النفس؛ س - قوب العشق

مه را ز تاب حسن تو هر شب قیامتست
 کان سرورا چه شیوه رفتار و قیامتست^۱
 گر خلق را ز عشق تو باشد قیامتگی
 باری قیامت دل ما زان قیامتست
 از خاک کوی دوست برانگیختگی مرا
 یا ایها الرقیب چه جای ملامتست^۲
 بر باد میدهم بهوای تو عمر خویش
 تا ذره ز خاک وجودم سلامتست
 چمنی که جز بروی تو روزی نظر فکند^۳
 امروز از خجالت آن در ندامتست
 مارا بروز وصل تو بریان هزار جان
 بر عاشقان کوی تو یکسر غرامتست
 بشکن کمال بر سر سجاده تو بهرا
 کاینجا چه جای توبه و زهد و سلامتست

(۱) ب، ده ل، تاش - این غزل را ندارد (۲) س - این بیت را
 ندارد (۳) س - نکرد

مه لاف حسن زد بتو زان^۱ رخ بر^۲ او گرفت
 خط جانب رخ تو گرفت و نکو گرفت
 بوی تو چون شنید ز گل عندلیب مست
 چندان کشید ناله که آواز او گرفت
 از بوس پای^۳ سرو لبم پوست باز کرد
 هر گه که پای بوس^۴ توأم آرزو گرفت^۵
 زاهد بصحبت تو چو رندان درد نشوش
 آن روز بار یافت که بر سر سبو گرفت
 شوق لبث به میکده اش برد مو کشان
 پیری که از مرید همه ساله مو^۶ گرفت
 گلگون سوار^۷ بر ره عشق تو خیل اشک
 در ریختند و روی زمین را فرو گرفت

ضایع مکن که حیف بود در بصر^۸ کمال
 چشم تو سرمه^۹ که از آن خاک کو گرفت

(۱) د - آن (۲) ل - بدو (۳) ب - از پای بوس (۴) تاش - هر گه
 که آرزوی (۵) س - این بیت را ندارد (۶) ب، تاش - خو
 (۷) ل - سواره (۸) س - در نظر

میل دلم بروی تو هر دم زیادتست
 وین حد دوستی و کمال ارادتست^۱
 هر بامداد روی تو دیدن بقال نیک
 مارا دلیل خیر و نشان سعادست
 تو آفتاب عالم حسنی و جان ما
 دایم ز فیض روی تو در استعادست
 خوش خاطریم ز درد تو وز بهر مصلحت
 گر ناله میکنم غرض من عبادتست
 گر عادتست رسم تکلف میان خلق
 ما عارفیم و عادت ما ترک عادتست

صدق کمال ساده درون و کمال صدق
 از هر چه در کمال تو آید زیادتست

(۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد (نقل از
 نسخه تب)

نیست غیر از تو دستگیر ای دوست
 دست افتادگان بگیر ای دوست
 آفتابی تو ما چو ذره همه
 تو بزرگی و ما حقیر ای دوست
 از کریمان شود فقیر غنی
 تو کریمی و ما فقیر ای دوست
 گرچه قلبت نقل دل به پذیر
 که توئی یار دلپذیر ای دوست
 هر دلی را کجا خبر زین راز
 که توئی واقف ضمیر ای دوست
 با که گویم ترا که مانندی
 چون نمی بینمت نظیر ای دوست

در همه ملك پادشاست كمال
 تا که در دست تست اسیر ای دوست

نیست مارا بجز از جان و جهان دربایست
 زانکه بی او نه جهانست و نه جان دربایست
 خاک آن در طلبم تا بنهم رخ آنجا
 که^۱ رخ زرد مرا نیست جز آن دربایست
 در نمیبایدش از خوبی زیبائی^۲ هیچ
 این همه هست میانست و دهان^۳ دربایست
 پیش آن غمزه کباب جگر من بنهید^۴
 که به بیمار غذائیست^۵ چنان دربایست
 چون بدیدیم^۶ رخت غمزه و ابرو پیش آر^۷
 وقت صیداست^۸ بود تیر و کمان دربایست
 خوش آمد که ز غم داغ نهادی بدلم
 تا دگر گم نشود بود^۹ نشان دربایست

باش گو بر خط تو دیده گریان کمال
 بر سر سبزه بود آب روان دربایست

(۱) ب - بر (۲) س - رعنائی (۳) تاش - دهانرا و میان (۴) ب،
 ده س - منهد (۵) ب، ده س - نیست (۶) د - ندیدیم (۷) س -
 ابرو با او (۸) د - جنگست (۹) س - نشود از تو

نیست مرا دوستر از دوست دوست
 اوست مرا دوست مرا دوست اوست
 دم ز رخ دوست زند آینه
 در نظر مردم^۱ ازان دوست روست^۲
 دل خم ابروی تو دارد هوس
 صدر نشین بین که چه مخراب جوست
 گوی چه ماند بزندان یار^۳
 این ز رخ مردم بیهموده گوشت
 آنکه ز هر رنگ می از خم^۴ مرا
 باده یک رنگ^۵ بیارد سبوست
 نافه چین را که نسیم تو داشت
 در طلب از شوق تو بدرید پوست^۶
 سرو لب جوست قلات^۷ زان مرا
 دیده لب جوی و لب جوست^۸ دوست

چیست ز غم حال تو گفتی کمال
 تا^۹ رخ زیبای تو دیدم نکوست

(۱) ب - خلق (۲) تاش - بیت ۲ و ۷ را ندارد (۳) ب، تاش - او
 (۴) د - آن (۵) تاش - آرد (۶) د، س - یکدست (۷) د، ل - این
 بیت را ندارد (۸) د، ل، لن - قلات (۹) ب - جوی (۱۰) ب -

نیست مسموع آنکه گفتی با تو ما را جنگ نیست
 در بورت دل هست اگر در آستین ها سنگ نیست^۱
 صبر باید کردیم بر اشک سرخ و روی زرد
 چون ز باغ وصل گلرویان^۲ جز اینم رنگ نیست
 با غم رویت خوشم در محنت آباد جهان
 از هوای^۳ گل قفس بر عندلیبان تنگ نیست^۴
 سهل باشد پیش آن عارض خط زنگاریش
 آب چون بی تیرگی و آینه^۵ بیرنگ نیست
 میکند بر نه فلك آهنگ رفتن ناله ام
 در میان پرده ها زین تیزتر آهنگ نیست^۶
 ای که توك مجلس رندان^۷ کنی آشی بوعظ
 گر نصیحت بشنوی خوشتر ز بانگ جنگ نیست

آن دهان تنگ بنگر بر ز گفتار کمال
 آنکه باشد قند مصرش زین^۸ شکر در ننگ نیست

۱) ل، س - این غزل را ندارد؛ ب - اگر تنهاست تنها سنگ نیست
 ۲) ب، تاش، لن - گلرویان (۳) د - کز جفای (۴) تاش - ایمن
 بیت را ندازد (۵) د - بی تیرگی آئینه هم (۶) تاش - بیت پس از
 بیت ۲ جای دارد (۷) د - مستان (۸) ب - آن

وصل بتان خانسه براندازم آرزوست
 ساقی بیا که باده و^۱ دمسازم آرزوست
 چنگ خمیده قامت بسیار گـ و کجاست
 کان پیر خنک مغز تر^۲ آوازم آرزوست
 نی^۳ خوش حریف مست نوازست و^۴ چنگ نیز^۵
 زینها^۶ بیک دو محرم همرازم آرزوست
 دوشم بیک دو نغمه چه خوشوقت ساخت چنگ^۷
 ای مطرب آن دو نغمه خوش بازم آرزوست
 در قلب نیزه بازی مژگان آن پـری^۸
 خونریز این دو چشم نظر بازم آرزوست
 بر مرغ جان فضای جهانست چون قفس
 تا در هوای کوی تو پروازم آرزوست

از بهر پاس خاطر تبریزیان کمال
 با ساربان مگوی^۹ که شیرازم آرزوست

(۱) ب، تاش - (و) افتاده است (۲) ب - پیر خنک قد پر (۳) ب،
 ل، تاش - می (۴) د - (و) افتاده است (۵) تاش - حریف چنگ
 نوازست و ساز نیزه تب - حریف چنگ نوازست و مست نیزه
 (۶) ب، ل، تاش - اینها (۷) ل - ساز (۸) ب، تاش - حریف
 (۹) ب - بگوی

وصل تو مارا بهشت و ناز نعیم است
 بی تو بهشت برین عذاب الیم است^۱
 حلقه گیسوی حور و صحبت رضوان
 گر تو نباشی سلاسل است و جحیم است
 در شب تنهایی فراق تو مارا
 آه جگر سوز یار و ناله ندیم است
 همدم عشاق جز نسیم صبا نیست
 تا سر زلف خوست بدست نسیم است
 باده بده ساقیا که موسم گل ریز
 توبه ز مستی خلاف رای حکیم است
 گشت بسی سال و ماه کز سر کویت
 جان بسفر رفت و دل هنوز مقیم است
 پای بنه بر سر کمال کوه او را
 هست تفاخر برین خدای علیهم است

(۱) ب، تاش، س، ل، ن، د - این غزل را ندارد (نقل
 از نسخه تب)

هر تیر که بر سینهام آن فتنه‌گر انداخت
 دل سهل گرفت آن همه چون بر سپر انداخت^۱
 دلخسته نشد عاشق از آن تیر و نیازد
 دلخسته از آن شد که بروز دیگر انداخت
 زان تیر که انداخت کسی دور بدعوی
 مارا ز خود آن شوخ از آن دور تر انداخت
 باز آمد و بر تیر دگر چشم دگر دوخت
 هر صید که آن غمزه به تیر نظر انداخت
 تا مرغ چرا بست بر خویش بر آن تیر
 مرغ دلسم از حسرت آن بال و پر انداخت
 عاشق بدو صد زخم جو قانع نشد از یار
 يك تیر چه باشد سوی یاران اگر انداخت
 تیوت بدل ریش کمال آمد و گم شد
 خواهی که شود یافته باید دگر انداخت^۲

(۱) ب، تاش، س، ل - این غزل را ندارد (۲) د - این بیت را ندارد

هر که از درد تو محروم بود بیمارست
 وانکه^۱ داغ تو نه بر سینه او افگارست
 دلم از ناوک آن غمزه شکایت نکند
 که برین خسته^۲ حق نعمت او بسیارست
 گله از بار غم و بار ستم نیست مرا
 گر بود بار جدائی گلهها این^۳ بارست
 بر سر کوی تو کمتر روم از بیم رقیب
 که سگ خانه زبون گیر و گدا آزارست
 پیش آن صورت مطبوع که دارد جانی^۴
 چه کنم صورت خورشید که بر دیوارست^۵
 صبر از آن لب نتوان کرد بدور رخ تو^۶
 زانکه در موسم گل توبه ز می دشوارست

کار می دارد و معشوق کمال از همه دور
 صوفی ما چه توان کرد^۷ که دوزخ از کارست

(۱) د - هر که (۲) ل - سینه (۳) ل - زمین (۴) د - جانی دارد؛
 تاش - ندارد جانی (۵) لن - این بیت را ندارد (۶) د، ل، لن -
 دوست ؛ س - بدور رویش (۷) د - گفت

هرکه ترا یافت دولت دو جهان یافت
 دولت ازین به نیافت کشته^۱ که جان یافت^۲
 تا ز تو بو برد^۳ دل ازو اثری نیست
 کس خبر او^۴ نیافت کز تو نشان یافت
 گاه نهان شد گه آشکار و طلبکار^۵
 از تو نشانی باشکار و نهان یافت
 یافت نشد آن بجد و جهد چه تدبیر
 دولت وقت، کسی که دولت آن یافت
 نیم^۶ نظر همتی که یابی از آن سو^۷
 زانکه کسی هرچه یافت جمله از آن یافت
 یافت درین ره یکی گهر دگری خاک^۸
 همت جوینده هرچه بود^۹ همان یافت

لاف انا الحق بزن کمال که وقتست
 هر^{۱۱} سرموی تو چون ز دوست نشان یافت

(۱) ب - مرده (۲) س - این غزل را ندارد (۳) تاش - تا ز تو
 بر بود (۴) ب، تاش - خبری زو؛ د - آن (۵) ل، ل، ن - طلب کرد
 (۶) ب، تاش - هم (۷) ب - جو؛ تاش - بو (۸) ب، تاش - سنگ
 (۹) ب - یافت؛ تاش - جست (۱۰) د - ذوقیست (۱۱) ب، تاش -
 بر

هرکه در عالم کم از يك لحظه دور از یار زیست
 کرد نقد زندگانی ضایع ار^۱ بسیار زیست
 عاشق نالان^۲ دمی نگرفت بی دویش قـرار
 عندلیب زار نتوانست بی گلزار زیست
 گر شنیدی بوی تو از خود برفتمی بیخبر
 زاهد خود بین که عمری عاقل^۳ و هوشیار زیست
 با خیال یار عاشق شب بمر خود نخفت
 شمع چندانی که بودش زندگی بیدار^۴ زیست
 شربت دردت مریض عشق را باشد حـلال^۵
 گر کسی درمان بخت او^۶ سالها بیمار زیست
 بارقیبانت ببوی وصل خوشدل میزیم
 بر امید گل جو بلبل میتوان با خار زیست
 گر برآید سرو شاید از سر خاک کمال
 سالها چون با خیال آن قد و رخسار زیست

(۱) ضایع و (۲) تاش - عندلیبانرا (۳) ب - ضایع و تاش - غافل
 (۴) د - بسیار (۵) ب - خلاص (۶) ب - بجست و ل - کو کسی
 در جان بخت و ؛ س، د - بخت و

هر که را نقش خط و خال تو در خاطر نیست
 گر دم از مشک زند خاطر او عاطر نیست^۱
 صورت مظهر حسنست ولی این معنی
 همچو حسن دگران بر همه کس ظاهر نیست
 ساکن کوی تو کز دور رخت ببند و بس
 باغبان نیست که بر برگ گلی قادر نیست
 دل نددم^۲ ریش مگر حق نمک نشناسد
 زان لب همچو شکر گر بشکر^۳ شاکر نیست
 هست دلدار بما حاضر و ناظر همه جا
 لیکن از تفرقه یکدم^۴ دل ما حاضر نیست
 ذکر رندی که در دیر زند بساد بخیر
 گر بهرجا که فتد غیر تورا ذاکر نیست

کپد با وصل قدرت همت خود صرف کمال
 همتی کان بتو مصروف بود قاصر نیست

(۱) د، تاش، س، ل - این غزل را ندارد (۲) تب - دل که شد
 (۳) لن - نبود؛ تب - بنظر (۴) لن - یکجا

هرگز بدرد دوست دل ما ز جا نرفت
 رنجور عشق او سوی دارالشفای نرفت^۱
 بیمار چشم و خسته آن غمزه بر زبان
 نسام شفا نبرد و بفکر دوا نرفت
 بر جان ز غمزهای تو بیش از هزار تیر
 آمد صد آفرین که خدنگی خطا نرفت
 در صید گاه چشم تو از حلقه های زلف
 مرغی ندیده ام که بدام بلا نرفت
 از مالکان راه تو کس بی سرشک و آه
 ننهاد پا بر آب و بروی هوا نرفت
 آنرا که پای بود نداد این طلب زدست
 وانکس که چشم داشت درین ره بپا نرفت
 زین آستان نبرد پناهی بکس کمال
 درویش کوی تو بدر پادشا نرفت

(۱) د، ل، ن، س - این غزل را ندارد

هرگز ز جان من غم سودای او نرفت
 وز خاطر شکسته تمنای او نرفت^۱
 آن دل سیاه باد که سودای او نبخت
 وان سر بریده باد که در پای او نرفت
 با این همه جفا که دل از دست او کشید
 سودای دوستی ز سویدای او نرفت
 آمد عروس گل بچمن با هزار حسن
 وز کوی دوست کس بتماشای او نرفت
 بیک نفس که مژده رسان حیات اوست
 بی حکم او نیامد و بی رای او نرفت

مسکین کمال در سر غوغای عشق شد
 وان کیست خود که در سر غوغای او نرفت

(۱) د، تاش، س، ل، لن - این غزل را ندارد

هزار شکر کسه آن چشم پر خمام کشت
 وگر نه حسرت آن خواست زار زارم کشت
 جو واجبست بهر کشتن نواام شکری
 هزار شکر که چشمت هزار پیام کشت
 دعای زندگیم^۲ گو مکن کس از یاران
 بس است زندگی من همین که پیام کشت
 شب فراق بشارت بکشتنم دادی
 چه منتست ز تو کان شب انتظام^۳ کشت
 گم تو دل ندهی چون رهم ز دست^۴ رقیب
 که جز بسنگ من آن مار را نیام کشت
 ز بیچ و تاب جو دامی که صیدرا بکشد
 درون هر گره آن زلف تا بدام کشت
 نرفت آب خوشی بی لبش بخلق کمال
 مگر دمی که بشمشیر آب بدام کشت

(۱) ب، تاش - او (۲) ب - بندگیم (۳) ب، تاش - کان بسه
 انتظام (۴) د - ز بیم؛ ب، تاش - ز زخم

هوس یار گر آزار دل افگارست^۱
 نخورد غم دل افگار^۲ که با آن^۳ یارست
 شب وصلت سخن از صبر نگویم که کم است
 قصه شوق چه گویم^۴ بتو چون^۵ بسیارست
 نکند عاشق نالان ز غم روی تو خواب
 عندلیب از هوس گل همه شب بیدارست
 از توأم هر شرف و قدر که میباید هست
 قیمتی نیست مرا پیش تو این مقدارست
 روز وصل توأم از بهر نثار قدمت^۶
 کاش سر نیز دو میبود چو چشم چارست
 گر چه دیدار تو صد بار شود دیده مرا
 دیده را بار دگر آرزوی دیدارست

 صوفیان مست شدند از سخنان تو کمال
 که در انفاس تو بوی سخن عطارست

(۱) د - بیمارست (۲) د - بیمار (۳) س - دل مجروح که آنهاست
 (۴) تاش - بگویم (۵) ل - کان (۶) ب، ل - نثار دو قدم

هیچ عقل خورده بین نقض دهانت در نیافت
 در میان ما کسی رمز میسانت^۱ در نیافت
 جادوی استاد چندانی که در خود باز جست
 چشم بندیهای^۲ چشم ناتوانت در نیافت
 رند صاحبذوق بی میهای رنگین تر ز لعل^۳
 لذت لبهای شیرین تر ز جانت در نیافت
 در علاج درد ما زحمت چه میبیند^۴ طبیب
 چون مزاج عاشقان جان فشانت در نیافت
 از تو روی دولتی هرگز به بیداری ندید
 دیده^۵ بختی که خاک آستانت در نیافت
 کس حریم حرمتت را یافت نتوانست در
 تا دل درویش دور از خان و مانت در نیافت
 تشنه لب جان داد بر خاک سر کویت کمال
 دولت بوسیدن پای سگانت در نیافت

(۱) س - دهانت (۲) ل، س - حقه بازیهای (۳) س - مصراع را باین شکل میاورد: بی شراب تلخ صاحب ذوق صافی دل چو جام (۴) د - میجوید

یار از ستیزه کینه یاران بجد گرفت
 آزار ریش سینه فگاران بجد گرفت^۱
 دیدند عاشقانش و آغاز گریه کرد
 گفتم دریا بخانه که باران بجد گرفت
 دل با خیال آنکه سیاهان مبارکنند
 سودای زلف و خال نگاران بجد گرفت
 افتاده‌را جو چاره نباشد ز دستگیر
 بیچاره زلف سیم عذاران بجد گرفت
 کردند خاص و عام همه نسبتش بهزل
 زاهد که طعن باده گساران بجد گرفت
 بپر مریدگیر جو لولی^۲ عفت فتاد
 سوی^۳ کسان جو آینه داران بجد گرفت

بی‌روی یار چشم توت گریه‌را کمال
 این باز همچو^۴ ابر بهاران بجد گرفت

(۱) تاش، سه، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - لوء لوء (۳) تب -
 مو (۴) ب - این باد بها رو

یار بر خوان ملاحه نمک خوبانست
 شور او در سرو سوز غم او در جانست^۱
 گر برآید بکله ماه فلک آن اینست^۲
 وره خرامد بقبا سرو چمن این آنست^۳
 نیست پوشیده که چون مردم چشمست عزیز
 آنکه چون مردم چشم از نظرم پنهانست
 گفتم از لعل زکات من درویش بده
 زیر لب گفتم که درویشی درویشانست
 عشق بلبل بجه اندازه که بر گل باشد
 عشق من بر گل رخسار تو صد چندانست^۴
 از تو بوسی و ز من در عوض آن صد جان^۵
 هم بجان تو که از آن دهنست ارزانست^۶
 شاد گردان بوصالت دل غمگین کمال
 که ز هجران تو هم خسته و هم ویرانست^۷

(۱) ل، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) ب - گر برآید بفلک
 ماه کله دار اینست (۳) لن - بچمن سرو قبا پوش آنست (۴) ب،
 لن - این بیت را ندارد (۵) ب، لن - در طلب آن جانسی
 (۶) لن - این بیت را ندارد (۷) د، تب - بیت را باین شکل
 میاورد:

دل مسکین تو گفتند کجا رفت کمال
 خال گفت از خم زلفش که بمسکینانست

یار نزدیک آمد و از خویش ما را دور ساخت
 پرتو نوراً تجلی سایه‌ها را ————^۲ ساخت
 ذره را گفتم تو خاکی این چه نام و شهرتست
 گفت عشق آفتابم اینچنین مشهور ساخت
 ظاهر و پنهان^۳ از آنم^۴ کز دهان و چشم خویش
 گه جو نوگس مست و گه چون غنچه‌ام مستور ساخت
 عقل گفتا خان و مانت باز ویران کرد^۵ عشق
 گفتم ای نادان^۶ چه ویران این زمان معمور ساخت
 تا ز دل جوید کباب از دیده^۷ گریان شراب
 چشم را سرمست کرد و غمزه را مخمور ساخت^۷
 ساخت از لب شربتی بهر شفای خستگان^۸
 طرفه شربت کارزویش تازه را رنجور ساخت
 شمع مجلس بود دور از روی او گوئی کمال
 کز نخستش سوخت از نزدیک و آخر دور ساخت

(۱) تب - طور (۲) تاش، سر - این غزل را ندارد (۳) لن - باطن
 (۴) د - بآنم (۵) ل، د - ساخت (۶) ب - عاقل (۷) لن - این
 بیت را ندارد (۸) لن - عاشقان

دل که شد زان زلف سودا شی مزاج
 نیستش غیر از تو معجون^۱ علاج^۲
 زهر ناب از دست تو عذب فرات
 بی تو آب زندگی ملح^۳ اجاج
 زلفت از دامن فشانند آن خاک پای^۳
 نیست آری مشک را در چین رواج
 راز حسنت چون ببوشاند دلم^۴
 کی شود مصباح پنهان در زجاج
 آن رخ از خوبان برد شطرنج^۵ حسن
 گرچه باشد هر یکی را رخ ز عاج
 خاک بایت بر سم تاج کیست
 این چنین سر کی بود محتاج تاج
 دست سلطانان نمیبوسد کمال
 نیست سلطانرا بدرویش احتیاج

(۱) ب، ل - معجونی (۲) تاش - این غزل را ندارد (۳) س - خاک را؛
 ب - خاک پا (۴) س - قلم (۵) س - عشق

گر آن غمزه خواهد ز توکان خراج
 چو زلفت^۱ بیگردن بیارند باج^۲
 میارید گو ناز اینجا و حسن
 که زیره بکرمان ندارد رواج
 مفرح لب تمت و بس گر^۳ مرا
 به^۴ سودای خط خشک گردد مزاج
 مداوای زاهد چه سود ای حکیم
 که شخصیت بس ناخوش و بی علاج
 نشد مهر آن لب ازین دل برون
 توشخ نفرمودمی از رجب^۵ حاج
 چه بوسم شب وصل دست رقیب
 ندارد غنی با گدا احتیاج
 بچشم حقارت مبین در کمال
 که آزاده شاهیست بی تخت و تاج

(۱) ب - زلفش (۲) تاش - این غزل را ندارد (۳) ب، س - کو
 (۴) ب - ز (۵) د - این بیت را ندارد

جو شمع روز برافروخت از نسیم صبح
 بریز باده گلگون^۱ در آبگون^۲ افساح^۳
 ز ماقیان پری چهره خواه^۴ وقت صبح
 حیات جان ز لب جام و قوت روح از راح
 مجردان خرابات بین که از سر شوق^۵
 بوصل^۶ دختر رز عازه کرده اند نگاح
 تو باده نوش و میندیش از حلال و حرام
 که هست خون صراحی بر اهل عشق مباح
 رخ تو آیت کشف حسن را تفسیر
 غم تو مخزن اسرار عشق را مفتاح
 حدیث قامت تو گر موهذنان شنوند
 بعمر خویش نیابند بعد از این^۷ بفلاح^۸

به بوی صبح وصال کمال دلشده را
 حدیث زلف و رخ تست ورد شام و صباح

(۱) س، د - صافی (۲) ب - آبگین (۳) تاش، لن - این غزل را ندارد
 (۴) د، س - رخ بخواه (۵) ب، د - ذوق (۶) س - بعقد (۷) ب - از ان
 (۸) س - دو بیت را میافزاید:

فروغ شمع جمال تو مشرق الانوار
 طلوع کوکب حسن تو فالق الاصبح
 زهی در آینه اقبال ماه رخسارت
 نموده نور الهی و صورت ارواح

خلت که بر خط یا قوت مینهم^۱ ترجیح
 نوشته‌اند^۲ بران لعل لب که آنت ملیح^۳
 بلوح عارض تو آن خط دگر گویوی
 کشیده^۴ خامه قدرت که البیاض صحیح
 نمیبیریم شکایت ز خط و خال^۵ بتان
 اگر چه غارت جان میکنند و ظلم صریح
 هزار درد کشیم^۶ از تو به که ناز طبیب
 که درد دوست به از شربت هزار مسیح
 چگونه وصف تو گویم که غمزه تو بسحر
 زده است صد گره از زلف بر زبان فصیح
 گرفته‌اند بگردن تعلقی همسه کس
 من آن^۷ کمند دلاویز و پارسا تسبیح
 کمال کوش^۸ که علم نظر زیاده کنی
 چرا که علم حسن گفته‌اند و جهل قبیح

(۱) س - مینهد؛ لن - میکنم (۲) تصحیح قیاسی - است (۳) تاش -
 این غزل را ندارد (۴) ل، س - کشید (۵) ب، لن - ز خال و خط
 (۶) ب - کشم (۷) ب - از (۸) س - خواه

ز من که عاشق و رندم مجوی زهد و صلاح
 که روز مستم و شب هم زهی صباح و رواح^۱
 فقیه و واعظ مارا که^۲ بحر علم نهند
 همان حکایت کالبحردان و کالمصلاح
 ترا که نیست صلاحیت نظر بسازی
 در آن نظر بود ار خوانمت ز اهل صلاح
 به پرتو رخ تو آفتاب را چه فروغ
 علی الخصوص چراغی که بر کنی بصباح
 میبوش رخ ز نظرها که در شریعت عشق
 گرفته اند تماشای روی خوب صباح
 زمان حادثه ساقی بریز می در جام
 جو باد فتنه وزد در زجاج به صباح
 کمال محتسب آمد بچنگ خیز تو نیز
 بباده غسل برآور که الوضوء صلاح

(۱) د، ل، تاش - این غزل را ندارد (۲) ب - گرچه

ای صبا چند روی بر در^۱ جانان گستاخ
 در شب تار بر آن زلف پریشان گستاخ^۲
 باشد اینها حرکات خنک و باد سری
 که در آن روضه کنی گشت شبستان گستاخ
 زلف کجدار که با روی تو پهلو نزنند^۳
 هندوانرا نتوان کرد بترکان گستاخ
 گر بسم نام لب ت گریه کنان خرده مگیر
 که^۴ خودم ساخته بر لب خندان گستاخ
 لوح رخسار تو بیش همه وقت این عجبست
 که برآمد خط مشکین تو زیضان گستاخ
 پارسایان ادب رند ندارند نگاه
 دیده‌ام بیشتر مردم نادان گستاخ^۵
 باغ رخسار بتان بهر تماشاست کمال
 نبوی^۶ دست بر آن سبب زرخندان گستاخ

(۱) س - بر لب (۲) ده، ل، لن، تاش - این غزل را ندارد (۳) س
 زلف مگذار که با چشم تو پهلو بزنند (۴) س - چون (۵) ب - بیت
 پس از بیت ۴ جای دارد (۶) س - نرنی

از باد سر زلفت يك روز پریشان شد
 جان و سرا مسکینان در پای تو ریزان شد
 حال دل خود گفتم با چاره‌گر دردی
 بیچاره بدرد دل آهی زد و گریان شد^۲
 چشم که رسید آیا باز این دل خم را
 کز ناوک مؤگانی^۳ آزدهء پیکان شد
 دل خواست شدن سوئی^۴ جان نیز روان با او
 تا تو ز نظر^۵ رفتی هم این شد و هم آن شد
 باشد همگی تاوان بر چشم من گریان
 هر خانه که از باران در کوی تو ویران شد
 آن مه که شبی دیدی در حسن تمام او را
 از شرم جمال تو ماهیست که پنهان شد
 میگفت کمال از می دایم هوس توبه
 چون دید رخ ساقی از گفته پشیمان شد

(۱) تاش - بر سر ۲) س - بیت ۲ و ۳ را ندارد ۳) تاش - پیکانش
 (۴) س - جایی ۵) س - تا تو نظری

از پرده هرکه رویت يك روز دیده باشد
 کس در نظر نیارد گر نور دیده باشد
 صورت نگارداند کز ماه چربد آن رخ
 با صورت^۱ تو مهرا گر بر کشیده باشد
 از حالت زلیخا آن بو برد که چون گل
 پیراهن صبوری صد جا دریده باشد
 دزدیده حسن یوسف دیدند و کف بریدند
 زمین شیوه دست دزدان دایم بریده باشد
 دارد مه نو اینک خونها بگرد ناخن
 انگشت حیرت^۲ از تو شاید^۳ گزیده^۴ باشد
 از^۵ قطره‌های اشکت از چشم عندلیبان
 هر شبنمی که بر گل يك يك چکیده باشد
 آه کمال دانم شبها شنیده باشی
 کیوان شنید صد زه مه هم شنیده باشد

(۱) ل - پیش رخ (۲) ب - حسرت (۳) ل - دانم (۴) د - بریده
 (۵) تب - آن

از تو چشمم چو خطت کی طرف مه باشد
 با خیال تو کرا در دل من ره باشد^۱
 پیش رخسار تو افزون تر ازین آه کشم
 بیشتر ناله مرغیان بسحرگه باشد
 طره از ناز مده تاب که آن زلف دراز
 شب عمرست و^۲ نخواهیم که کوتاه باشد
 کس ندانست که آن نقل دهان^۳ روزی کیست
 رزق در پرده^۴ غیبت که آگه باشد
 قد و رفتار^۵ گر اینست زهی گستاخی^۰
 که بجز سایه^۶ تو کس بتو همره باشد
 استخوانم ز پس^۷ واقعه شطرنج کنیـد
 تا نهم رخ به بساطی که چنین^۸ شه باشد
 گر به بینی دهن تنگ و قد یار کمال
 بوسه ده خواه و بگو صفرو الف ده باشد

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) د، ل، تاش - (و) افتاده
 است (۳) تاش - دهن (۴) تاش - رخسار (۵) ب، د، ل - بیراهی
 (۶) تاش - کز سایه (۷) د - پس ازین (۸) ب - که درو

از سر هوای وصل تو بیرون نمی‌رود
 سودای لیلی از دل مجنون نمی‌رود^۱
 چشم نظر بغیر جمالت نمی‌کنند
 یادت خود از طبیعت موزون نمی‌رود
 تا دورم از کنار تو يك لحظه نگذرد
 کاندر میان دیده و دل خون نمی‌رود
 آن صورتی که با تو مرا دست داده بود
 از قوت مصوره بیرون نمی‌رود
 کردم بسی علاج دل و به نمی‌شود
 آری مگر علاج بقانون نمی‌رود

دل خوش کن ای کمال و شکایت مکن ز دوست
 گر بر مراد رأی تو گردون نمی‌رود

(۱) ب، د، تاش، س، ل، لن - این غزل را ندارد

از لبش هر گه که خواهم کام^۱ دشنامم دهد
 گر نه طفلست و خورد بازی چرا کامم دهد^۲
 ساحری بنگر که چون نقلی بنخوام زان دهان
 بسته بنماید ز لب وز غمزه^۳ بادامم دهد
 گویدم^۴ يك روز سیمین ساعدم بینی بدست
 زانتظارم سوخت تا کی وعده^۵ خامم دهد
 مستی خواهم که هشیاری نباشد هرگز
 ساقتی کو تا بیاد لعل^۶ او جامم دهد
 قاصد آنم که^۶ جان افشانش از هر طرف
 قاصدی گر زان طرف آید که پیغامم دهد
 در بهای خاک پایش نیستم نقدی^۷ دریغ
 کو فریدون تا دوصد گنج گهر وامم دهد
 خلق گویند از سخن مشهور عالم شد کمال
 معنی خاص است و بس کو شهرت عامم دهد

۱) تاش - بوسه؛ ب - چون کام جویم یار (۲) د، س، لن - ایسن
 غزل را ندارد (۳) تاش - غنچه (۴) تاش - گوید (۵) ب، تاش -
 روی (۶) تاش - قصد اندام که (۷) ب - دری

از لب او سخنی چون^۱ بزبان میآید
 گوئیا آب حیاتسی بدهان میآید
 خواهد آمد ز منت تیر بلا برجان گفت
 در دل خسته مرا^۲ نیز چنان^۳ میآید
 بر در او نه منم آمده جان برکف دست
 هرکه دورست از آن روی بجان میآید
 چون نیاید^۴ بچمن نعره زنان بلبل مست
 از گل افتاد جدا ز آن بفرغان میآید^۵
 قصه^۶ بار^۶ جدائست درین نامه رواست
 بر^۷ کبوتر اگر این بار^۸ گران میآید
 زاتش شوق همه سوختگیهای دلست
 هرچه در نامه قلم را بزبان میآید
 در قلم هیچ شکی^۹ نیست کزین^{۱۰} غصه کمال
 آتشی هست که دود از سر آن میآید

(۱) ب - چند (۲) ل - من (۳) تاش - من نیز همان (۴) تاش -
 بیاید؛ د، ل - نیامد (۵) س - این بیت را ندارد (۶) ب - یار
 (۷) تاش - به (۸) ب - اگر بار (۹) ب - در قلم هم سخنی؛ د -
 در قلم خود سخنی؛ س - هیچ سخن (۱۰) ب - درین

از من ای اهل نظر علم نظر آموزید
 نازکست آن رخ ازو چشم و^۱ نظر بر دوزید^۲
 پیش آن روی مدارید روا ظلمت شمع^۳
 خانه پرنور تجلی چه چراغ افروزید
 سوختید^۴ از عطش ای اهل ورع بی^۵ می عشق
 چوب^۶ خشکید^۷ بسوزید که خوش میسوزید^۸
 بهر او^۹ جنگ کنان در صف عشاق آئید^{۱۰}
 که در آن صف همه لشکر شکن و پیروزید
 گر^{۱۱} بدوزید دل پاره فقیری بکم^{۱۲}
 به که صد ناوک دلدوز به کیش^{۱۳} اندوزید^{۱۴}
 در^{۱۵} تب محنت او صبر کنید ای دل و جان^{۱۶}
 که ازین^{۱۷} عارضه امروز به از هر روزید

از شفاخانه در دست سخنهای کمال
 درد دارید ازینجا سخنی^{۱۸} آموزید

(۱) ل، تاش - (و) افتاده است (۲) د، لن - این غزل را ندارد
 (۳) تاش، س - شب (۴) تاش - سوختند (۵) ل، تاش - صفا از
 (۶) ب - که چو (۷) تاش - خشکست (۸) س - بیت ۳ و ۴ را ندارد
 (۹) ب - بهوا (۱۰) ب - رواست (۱۱) ب - که (۱۲) س - پاره
 غیری بخدنگ (۱۳) ب - بکین (۱۴) تاش، ل - این بیت را ندارد
 (۱۵) ب - به (۱۶) تاش - بس؛ س - دین؛ ل - تن (۱۷) ل -
 ازان؛ تاش - درین (۱۸) ل، تاش - سخنش

اگر تو فخر نداری بدلق^۱ گردآلود
 ایاز خاص نباشی^۲ بحضرت محمود^۳
 هر آنکه خلعت^۴ سلطان عشق در پوشد
 بحلّه‌های بهشتی کجا شود خوشنود^۵
 بروننگ^۶ خرقه ازین رفته^۷ بوی دردی^۸ نیست
 چو درد عشق^۹ نداری لباس فقو^{۱۰} چه سود
 ز طیل‌بسان سیه کس بساط قوب نیافت
 جز^{۱۱} آنکه تیرگیی^{۱۱} در گلیم بخت افزود
 چو مرد راه شدی بگذر از سرو دستار
 که شاه عشق بمردان^{۱۲} خود چنین فرمود
 ز نیک و بد^{۱۳} نتوان رست تا خرد باقیست
 که جامه از کف^{۱۴} هشیار مشکل است ربود
 ز هرچه عرض کنند^{۱۵} از مقام دینی و دین
 کمال خواه که آنست^{۱۶} غایت مقصور

(۱) ب، تاش - بفقو (۲) ب، تاش، س - نگردي (۳) د، لن - این
 غزل را ندارد (۴) ل - حلّه (۵) س - این بیت را ندارد (۶) ب، ل،
 س - زرننگ (۷) س - فرقه (۸) ل - سودی (۹) ب، تاش - فقو
 (۱۰) ل، س - عشق نباشد لباس زهد (۱۱) تاش - از (۱۲) س -
 بفرمان (۱۳) س - ز ننگ خود (۱۴) س - از بر (۱۵) س - کند
 (۱۶) س - اینست

اگر وظیفه دردت زمان زمان نرسد
 حلاوتی بدل و لذتی بجای نرسد
 حلاوتی که ترا درجه زرخدان است
 هزار یوسف مصری بقعر آن نرسد^۲
 تو هر طرف که کشی تیر من ز رشک آنجا
 سپر شوم که بهر سینه ذوق^۳ آن نرسد
 مکش مرا که ز بس لاغری همی ترسم
 که روی تیغ تو ناگه باسخوان نرسد
 کجا بما رسد آن زلف^۴ کز زرخدان^۵
 فتاده ایم بجاهی که ریسمان نرسد
 چنین که نسبت روی تو میکنند بمشاه
 چگونه از تو سر او به آسمان نرسد
 مرا سریست که برخاک پاش خواهم بود
 ز مفلسان خود او را جز این زیان نرسد^۶
 نعیم و لذت دنیا اگر چه بسیارست
 بذوق باده صافی ارغوان نرسد^۷
 کمال تا نشوی هیچ مگذر از دربار^۸
 که رحمت تو بدان خاک آستان نرسد

۱) تاش - ملاحظتی (۲) ب، د، ل، لن - این بیت را نسوزد
 ۳) د، تاش - زخم (۴) ب - کجا رسد بمن آن شوخ؛ تاش - کجا
 رسیم بدان زلف (۵) س - زرخدان (۶) تاش، س - این بیت را
 ندارد (۷) ب، ل، لن، تاش - این بیت را ندارد (۸) ل، تاش
 س - او (۹) د - بان؛ س - بران

افتاد دل از پای و ندانم ز چه افتاد
 فریاد ز شوخی که ملولست ز فریاد^۱
 هر خانه که در کوی طرب ساخته بودیم^۲
 سیلاب غمش^۳ آمد و بر کند ز بنیلااد
 گوید برقیبان که فراموش کنیـش
 بنگر بچه فن میکند از عاشق خود یاد
 مجنون چه کند کاین کش از جانب لیلیست
 گر میل نمیدید^۴ دل از دست نمیداد
 منعم مکنید از لب شیرین که در^۵ آخر
 گشتند پشیمان همه از کشتن فرهاد
 فرهاد بجز سنگ نمی سفت و من امروز
 در سفتهام از عشق به بین صنعت استاد
 بفرست بخوارزم کمال این همه درها^۶
 کز شوق^۷ بغلطند باواز گهر زاد

(۱) ب، س، ل ن - این غزل را ندارد (۲) تاش - بودم (۳) تاش -
 غمی (۴) ل - نمیکرد (۵) تاش، د - به (۶) تاش - بفرست کمال
 این همه درها بسرقند (۷) تاش - تا خلق

آن پری وش^۱ که خلتش گوشه مه میفرسود
 در من آتش زد و آورد بروی این همه دود^۲
 هرچه کم کرد مه از مایه^۳ روشن رویی^۳
 راست کرد آن رخ زیبا و برآن نیز فزود
 تا غم او بزود^۴ انگشت طلب بر دل من
 دل غمیده برویم در دولت^۵ بگشود
 بی تو وقتی بشبم دیده شدی مایل خواب
 گویی آن عهد که شد دیده مرا خوابی بود
 سخن باطل حاسد مشنود درحق مــــن
 که حدیث از دهن هیچ کس آن خود^۶ نشنود
 تا کمال از دهن او دل خود باز ستد^۷
 گوئیا بار دگر از عدم آمد بوجود

(۱) ل - رخ (۲) ب، ده، لن، س - این غزل را ندارد (۳) ل - رایی
 (۴) ل - نزد (۵) تاش - در شادی و دولت (۶) ل - کس (۷) ل - باز
 ستاند

آن جگر گوشه ز خون دل ما بس نکند
 مست شد چشمش ازین باده چرا بس نکند^۱
 غمزه را گر بزند زلف به بندد بدو دست
 هرگز این از ستم و آن ز جفا بس نکند
 نشکبید دل پر خون من از صحبت یار
 غنچه از همدمی باد صبا بس نکند
 بغلامی دل من جو گواه آری خال
 خط برون آورد آن رخ بگوا بس نکند^۲
 دل در ابروی تو خالی ز دعا گوئی نیست
 هرکه محراب نشین شد ز دعا بس نکند
 گرچه صد^۳ ناوک از آن غمزه مرا برجانست
 این قدر زخم ز تو^۴ جان مرا بس نکند
 از سر کوی تو هرگز نشود دور کمال
 تا در مرگ ز در یوزه گدا بس نکند

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) تاش - این بیت را ندارد (۳) د -
 بس (۴) ب، تاش - که زد

آنچه تو داری بحسن ماه ندارد
 جاه و جمال تو پادشاه ندارد^۱
 جانب دلها نگاه دار که سلطان
 ملك نگیرد اگر سپاه ندارد
 عاشق خود گر کشی بجرم محبت
 بیشتر از من کس این گناه ندارد
 رقت قلب آشکار کرد محب را
 جام تنگ راز دل نگاه ندارد^۲
 صوفی ما ذوق رقص دارد و حالت
 آه که سوز درون و آه ندارد
 سالک بیدرد را ز قطع منازل
 ترك سفر به چو^۳ زاد راه ندارد
 زحمت سر چون برد کمال ازین در
 زانکه جز این آستان پناه ندارد

(۱) لن، س - این غزل را ندارد (۳) تاش - این بیت را ندارد
 (۳) ب - خلوت چو

آنرا که بر زبان صفت روی او رود
 در هر سخن ز خود رود اما نکو رود
 تا عود جان نسوخت بچشم وطن ساخت
 آری پری بخانه^۱ مردم بیو رود
 هرگه خیال عارض او بگذرد بچشم
 آن لحظه آب دولت عاشق بجو رود
 منشین جو خال بربل شیرینش ای مگس
 ترسم ز لطف پای تو آنجا فرو رود
 عمری بباد رفت^۲ همان به که بی لبش
 همچون حباب در سر جام و سبو رود
 کحل الجواهر^۳ نظر افتد مرا جو اشک
 در چشم درفشان اگر آن خاک کو رود^۳
 سیل سرشک برد بکویت کمال را
 هر جا رود گدای تو با آبرو رود

(۱) تب - عمر بباد داده (۲) تاش - کحل جواهر (۳) س - این بیت را ندارد

آن سرو قد نگر که چه آزاد می‌رود
 وان غمگسار بین که چه دلشاد می‌رود
 مه روی سرو قامت گل‌بوی لاله رخ
 باقد خوش خرام چو شمشاد می‌رود
 بر بام هفت قلعه گردون ز بیدلان
 هر شب فغان و ناله و فریاد می‌رود
 اشک از دمشق دیده ز سودای مصر دل
 مانند سیل دجله بغداد می‌رود
 بنیاد جان که داشت بنا بر زمین دل
 از سیل‌بار دیده ز بنیاد می‌رود
 بر جان بیدلان ستمکش ز دلبران
 در شهر ما نگر که چه بیداد می‌رود
 عمر عزیز گر نکنی صرف با بتان
 چون خاک راه دانش که بر باد می‌رود
 خسرو مدام با لب شیرین نهاده لب
 خون جگر ز دیده فرهاد می‌رود

با آن پری پیام کمال ای نسیم صبح
 اعلام دادمت مگر از یاد می‌رود

(۱) د، ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد

آن سرو ناز رفت بگلشن نظر کنید
 در باغ گل برآمد و سوسن نظر کنید^۱
 گل راز شوق^۲ نکهت آن پیرهن جو من
 صد داغ خون بگوشه^۳ دامن نظر کنید
 آتشکده است^۴ جان من از سوز سینه آه^۴
 دودی که بر گذشت ز روزن نظر کنید
 با چشم تیزبین نظری بر دهان او
 گر ممکن است یکسر سوزن نظر کنید
 او دیده ایست^۵ روشن اگر برقع^۶ افکند
 ای عاشقان بدیده^۶ روشن نظر کنید
 گر بر شما حقیقت جانست^۷ ملتمس^۷
 از پیرهن لطافت آن تن نظر کنید

آنها که میکنند لبش آرزو کمال
 گو در حلاوت^۸ سخن من نظر کنید

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - ز گلزار؛ س - ز شرم
 (۳) ب، تاش - آتش گذشت (۴) ب - از آه سینه سوز (۵) تاش -
 رو دیده اید (۶) د - برده (۷) د، تاش، س - ملتبس (۸) د، ل -
 ملاحظت، س - لطافت

آن شهسوار خوبان یارب چه نام دارد
 در حسن و دلربائی لطف تمام دارد
 عشاق را حلالست اندوه دوست خوردن
 خوش حلال بادا آنکو حرام دارد
 دل خواهم که گیرد سیم برش در آغوش
 بیچاره در سر خود سودای خام دارد
 آهوی شیر گیرش بر طرف لاله زارش
 از بهر صید دلها از مشک دام دارد
 مه چون تمام گردد پیوسته در کمالست
 زانروی در دل او مهرش مقام دارد

(۱) ب، ده، ل، لن، تاش، تب - این غزل را ندارد

آن شوخ^۱ بما جز سر بیداد ندارد
 با وعده دل غمزده^۲ شاد ندارد
 کرد از من دل شیفته آن عهد شکن باز^۳
 زان^۴ گونه فراموش که کس یاد ندارد
 بلبل چه فرستد سوی گل تحفه که در دست
 بیچاره بجز ناله و فریاد ندارد
 بر عهد تو تکیه نتوان کرد و وفا نیز
 کین هر دو بنائست که بنیاد ندارد
 هر دل^۵ که نپوشد نظر از گوشه^۶ آن چشم
 مرغیست که اندیشه صیاد ندارد^۷
 تو جنگ میاموز بدان غمزه که آن شوخ
 در فتنه^۸ گری حاجت استاد ندارد
 بر حال^۹ کمال ار نکنی رحم عجب نیست
 شیرین ز تجمل سر^{۱۰} فرهاد ندارد^{۱۱}

(۱) س - یار (۲) ب - یاد (۳) د - زین (۴) ب، تاش، س - هر
 کس (۵) د، س - فتنه (۶) س، د، ل، ل - بیت پس از بیت
 ۲ جای دارد (۷) ب، تاش - شیوه (۸) ل، س - بر جان (۹) ب،
 تاش - غم (۱۰) ب - ترتیب بیت ها: ۲، ۵، ۳، ۴، ۶، ۷

آنکه هرگز سوی من چشم رضائی نگشاد
 یارب از چشم بد خلق گزندش مرساد^۱
 مرحبائی طممم بود ازو در همه عمر
 سعی بسیار نمودم^۲ ولی دست نداد
 سالها رفت که خالی نیم از یاد کسی
 که نیاید همه عمرش ز من دلشده یاد
 آید آن روز که خواهد لب شیرین ای دل
 عذر آن داغ که بر سینه فرهاد نهاد
 من ز دست غم او گر چه فتادم از پای
 هیچ کاری بجهان خوشتر ازینم نفتاد
 دل هلاک تن خود خواست غمش آمد و گفت
 مخور این غم که منت زود رسانم بمراد

دوش میگفت فراق رخ جانان به کمال
 که هنوزت رمقی هست زجان شرمت باد

(۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد (نقل از تب)
 (۲) تصحیح قیاسی-نمودیم

آن مه ز بتان گوی لطافت به ذقن برد
 لبه‌اش دل پسته خندان بدهم — سن برد^۱
 آن روز که شطرنج جفا گستری آموخت
 در اول بازی رخ خویش دل من برد
 میکرد حکایت در^۲ از آن لطف بناگوش
 هر چا صنمی گوش سوی در عدن برد
 در حسرت قد تو ز بس گریه مرا آب
 بر داشت چو خاشاک سوی سرو چمن برد
 دل بود بجان آمده در تن ز غریبسی
 در زلف تو بازش کشش حب وطن برد
 بستاند رقیبم سر زلفت ز کف و رفت^۳
 نوشد مثل کهنه که خر رفت و رسن برد^۴

آن دل که نبردند کمال از تو بعد سال
 افسوس که آن غمزه بیک چشم زدن برد

(۱) تاش، لن - این غزل را ندارد (۲) ل - دل (۳) س - بستاند
 رقیبت سر زلف تو و میرفت (۴) د - دل نعره زنان شد که فلان
 رفت و رسن رفت

آنها که^۱ لب چون شکرستان تو یابند
 آن نقل همان در خور دندان تو یابند^۲
 زیر قدمت خاک شده جان عزیزت
 هر گرد که بر گوشه دامن تو یابند
 از چشمه حیوان نتوان یافت همه عمر
 آن لطف که در چاه زرخدان تو یابند
 آنجا که خطا^۳ سبز کنی خوان ملاحظت
 طاووس ملائک^۴ هگس خوان تو یابند
 از خاک شهیدان گل رحمت شکفاند^۵
 هر غنچه که در سینه ز پیکان تو یابند
 زینگونه که من یافتم آن لعل روان بخش
 گر جوی بهشت است که جویان تو یابند
 جنت طلبان هرچه بجویند ز طوبی
 در قامت چون سرو خرامان تو یابند
 گر خضر بقا چون خط از^۶ آب بقا یافت
 عشاق حیات از لب خندان تو یابند

بردی دل عشاق کمال از سخن خوب
 خوبان عمل فتنه ز دیوان تو یابند^۶

(۱) س - آنانکه (۲) ل، تاش - این غزل را ندارد (۳) تب - بخط
 (۴) د، س - بر خاک شهیدان شکفاند گل رحمت (۵) لن، س - تب
 (بماخذنخ)؛ گر خضر شفا جو ز خط (۶) د، س - ترتیب بیتها:

آن یار که پیوسته بما دل نگران بود
 مشغول بما بود و ملول از دگران بود^۱
 از ما برمید و دگرانش بربودند
 آری مگرش مصلحت وقت در آن بود
 دیروز بر آن بود که بازم بنوازد
 امروز بر آن نیست که دیروز بر آن بود
 دوش بگرفتم که برآدم بکنارش
 دیدم که سرش با من دلخسته گران بود
 آشفگی زلفش و بیماری چشمش
 گوئی که ز دود دل صاحب نظران بود
 آن دود کجا رفت که در سایه^۲ حسنش
 اوقات من خسته بخوبی گذران بود
 میرفت و^۲ کمال از پی او رفت دل از دست
 با دیده^۳ غمدیده بحسرت نگران بود

(۱) ده، تاش، س، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) تب - (و)
 افتاده است

امشب آن مه بوئای که فرو میآید
 گر بمهمان من آید چه نکو میآید^۱
 بنهم عود دل سوخته بر آتش شوی
 گر بدانم که پری وار بسو میآید^۲
 دیده از دست نظر خون تو ریزد گویند
 ظاهراً هر چه بگویند ازو میآید
 حلقه حلقه دل احباب بهم بر زده است^۳
 مگر اینست^۴ که آن سلسله مو میآید
 آنکه در صومعه میرفت با بریق وضو
 از در میکده اینک بسو میآید
 زیر لب هرچه صراحی بقلح میگوید
 در دل نازک او جمله فرو میآید
 تا چها در سر آن غمزه مستست کمال
 که سوی غمزدگان عربده جـــــومیآید

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - بیت را باین شکل
 میآورد:

دل که بر آتش غم بوی کبابش میساخت
 گوئیا سوخت کزو این همه بو میآید

(۳) د - چیست؛ تاش، ل - مصراع را باین شکل میآورد: امشب از
 اهل درون اینهمه شورش ز چه خاست (۴) ل، س - آنست

اهل دل زلف درازت رشته^۱ جان گفته‌اند
 زین حدیث^۲ بوی جان آمد^۱ که ایشان گفته‌اند^۲
 تا دهانت نیست^۳ پیدا وز نظرها شد نهان
 خرده بینان وصف آن پیدا و پنهان گفته‌اند
 زان دهان چون شکر هر گه حدیث آمد بلب
 از لطافت آن سخن شیرین و خندان گفته‌اند
 قامتی همچون الف داری و ابروئی جو نون
 در تو هر آنی که گفتند از پی آن گفته‌اند^۴
 وصف آن زلف و دهان سودائیان تنگدل
 نیک نامفهوم و بیش از حد پریشان گفته‌اند
 در چمن برخاستست از سرو فریاد و فغان
 تا از آن بالا حدیثی^۵ عندلیبان گفته‌اند
 گفته‌های تست^۶ از شوق جمال او کمال
 هرچه مرغان خوش الحان در گلستان گفته‌اند

(۱) د - آید (۲) تاش، س - این غزل را ندارد (۳) تب - گشت
 (۴) لن - این بیت را ندارد (۵) ب، تب - حدیث (۶) تب -
 اوست

آهنین جان مرا کز غصه تابنی میدهد
 آهن از آتش جو بیرون کرد آبی میدهد^۱
 همچنین جانهای تشنه چون ز آتش میروند
 هر یکی را حور از کوثر شرابی میدهد
 آنکه داغش مینهم بر سینه^۲ خود نیز حیف
 رحمتی باشد گرم بیم عذاب^۳ی میدهد
 گر چه میبندد در دارالشفاء بر من طبیب
 حلقه‌ای چون میزنم بر در جواب^۴ی میدهد
 دست اگر ندهد که گیرد کس عنان آن سوار
 بوسه افتان و خیزان بر رکابی میدهد
 شب که گرید چشم ما فردا طمع دارد وصال
 هر که آبی میدهد بهر ثوابی میدهد
 دیگر از شادی چه جای^۵ خواب در چشم کمال
 گر شبی بختش بر آن در جای خوابی میدهد

(۱) ده، تاش، س، ل، ل، ن - این غزل را ندارد (۲) تب - این
 بیت را ندارد (۳) تب - نیاید

'ی آتش سودای^۱ توأم سوخته چون عود
 کس را نه برآید^۲ ز تمنای تو مقصود^۳
 خوبان^۴ جهان جمله گدایند و تو سلطان
 شاهان^۵ زمان^۶ جمله ایازند و تو محمود
 گفتم که بکامی پسم از وصل تو لیکن
 بسیار تمناست که در خاک بفـرسود^۷
 جانم ز غمت عاقبت کار برآمـد
 المنة لله که تمنای من^۸ آن بود^۹
 آنگاه^{۱۰} مباد ای مه خوبان که برآرد
 شمع رخت از جان^{۱۱} من سوخته دل دود
 گاهی بنوا زلف توأم ساخته چون چنگ
 گاهی بجفا هجر توأم سوخته چون عود^{۱۲}
 چون دولت^{۱۳} دیدار تو مقصود کمال است
 نقصان نکند گر شود از وصل تو خوشنود

(۱) س - رخسار (۲) س - برآمد (۳) د، ل ن - این غزل را ندارد
 (۴) س - شاهان (۵) س - خوبان (۶) ل، س - جهان (۷) س - این
 بیت را ندارد (۸) تصحیح قیاسی - تو (۹) پ، تاش، ل - این
 بیت را ندارد (۱۰) س - آنروز (۱۱) س - آه (۱۲) س - این
 بیت را ندارد (۱۳) س - دیدن

ای خوش آن دم کز تو بوئی با دل افکاران رسد
 نکهت وصل مسیحا سوی بیمباران رسد^۱
 از ضیافت خانه درد تو دل نومید نیست
 هم نصیبی زان سر خوان با جگر خواران رسد
 کار دولت باشد آن نی سعی ما گر گاه گاه
 چون تو مطلوبی بسر وقت طلبکاران رسد
 پیش رویت دیده را از گریه میدام نگاه
 رحمتی بر گل نمیخواهم که از باران رسد
 روی گل نادیده بلبل یافت نرگس صد وصال
 خفته نابینا بود دولت به پیداران رسد^۲
 ما وجود دشمنان بردن^۳ که دارد لذتی
 هرچه بهره^۴ دوست بر جان دلفکاران رسد^۵
 دل باآزار سگ کویت^۶ نرنجانند کمال
 یار منتدار باشد هرچه از یاران رسد

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) تاش - نرگس یافت بلبل (۳) س -
 بیت ۵ و ۶ را ندارد (۴) ب، تب - بر دل (۵) تاش، س - جور
 (۶) ب، لن - دوست هم بهره دل آزاران رسد (۷) د - کویس

ای گل نو ز توأم بوی کسی میآید
 در دلم تازه غم روی کسی میآید
 بر تو ای سرو کب جوی چو میافتد چشم
 یادم از قامت دلجوی کسی میآید
 وقت طاعت چو نظر میفکنم بر محراب
 پیش چشمم خم ابروی کسی میآید
 ببر ای نافه چین درد سر خود که مرا
 نکتت غالیه از بوی کسی میآید^۱
 میبرد باد دل ما و خدا یارش باد
 اگر از خاک سرکوی کسی میآید^۲
 گو بیا تیر بلا بردل و بر صدر نشین
 اگر از غمزه جادوی کسی میآید
 پای دل رفت بزنجیر مگر پیش کمال
 خبر از حلقه گیسوی کسی میآید

(۱) د، س - این بیت را ندارد (۲) س - این بیت را ندارد

ای مرا در هجر رویت چشم تر چون سر سفید
 شد ز شست و شوی اشکم جامها در بر سفید^۱
 از غم نا دیدنت وز دیدن روی رقیب
 يك دو دم چشم سیاهست و دمی دیگر سفید^۲
 دیده میگردد سفید از انتظار روی خوب
 ز انتظار صبح^۳ اینك دیده اختر سفید
 پیش رویت هندوانند^۴ آن همه خال سیاه
 هندوان بنگر بنگر بناگوش و عذار و بر سفید^۵
 گوئیا روی رقیبت نامه اعمال اوست
 کان بصد شستن نگردد تا دم محشر سفید
 هندوان زلف و خالت را دعائی میکنم
 باد هر دو روسیه را رو چو مشک تر سفید^۶
 گو سیه باش و سفید آن رسته دندان و خال
 مشک نیکوتر سیاه و در بود خوشتر سفید
 روی چون دینارت از اشك تو سرخ اولی کمال
 زانکه باشد کم بها هرگه^۷ که باشد زر سفید

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) تاش - این بیت را ندارد (۳) ب -
 ابر (۴) ب، س - ابروانند (۵) س - این بیت را ندارد
 (۶) تاش، ل، لن - این بیت را ندارد (۷) ب - هر جا

با^۱ عارض تو زلفِ دم از نقش^۲ چسبن زند
 بر آب حد کیست که زلفی چسبن زند
 باید چو ساعد تو ز سیمش پر^۳ آستین
 هرکس که دست در تو چو آن آستین زند
 رضوان ز شوق آنکه چو طوبی کنی خرام
 جاروب راحت از مژه^۴ حور عین زند
 جان و دلم فدات بگو غمزه را که باز
 تیغی بر آن گمار دو تیری برین زند
 زلفت که داد مالش صد پهلوان به بند
 باد صباش گیرد و خوش بر زمین زند
 دزدیست طره^۵ تو که سرها برود بروز^۶
 تو کیست چشم تو که ره عقل و دین زند^۶
 جان آفرین زند چو^۷ دو چشم تو بر کمال
 تیر از گشاد غمزه^۸ سحر آفرین زند

(۱) ب - بر (۲) ل، تاش - مشک (۳) ب، تاش - تو دو دستش در
 س - چو ساعدت همه سیمش در (۴) س - این بیت را ندارد
 (۵) تاش - بزور؛ بزود (۶) س - این بیت را ندارد (۷) ب، س -

باد گلریز شد و بر سر گل ژاله چکید
 آب در^۱ جوی و ز پیرامن جو سبزه دمید^۲
 گل ز رخ پرده و نرگس بچمن^۳ چشم گشاد
 سرو شمشاد قدو مرغ چمن ناله کشید
 خرم آن دل که بهار از پی^۴ ترتیب دماغ
 بانگ مرغ چمن و بوی گل تازه شنید
 باد سوی چمن آمد که دهد مژده که باز
 گل ببستان و بگل میوه^۵ مقصود^۵ رسید
 هرکه دید آن قد و عارض ز چمن آرایان^۶
 اول از جان و سر آنگه ز گل و سرو برید
 با تو گل دفتر خود خواست که گیرد بحساب
 باغبان آن وردی و باد باو^۷ در پیچید
 عمر چون دور گل از باد هوا رفت و کمال
 دامن از یار^۸ و بدامن گل مقصود نجید

(۱) ده ل - از (۲) تاش، سر، لن - این غزل را ندارد (۳) ب -
 نرگس سوی گل (۴) ب - بهاران پی (۵) ل - میوه، جان نیز
 (۶) ب - آه کنان (۷) ب - بگل (۸) ب - دست

بادی که نیست از سر کوی تو نیست باد
 ور هست و نیست هیره بوی تو نیست باد^۱
 تا هست در صبا اثر هستیشی و نیست
 آشفته^۲ سلاسل موی تو نیست بیـــــاد^۳
 هرکس که یافت بوی تو آنگه^۴ ز شوخ آن
 چون باد نیست در تک و پوی تو نیست باد
 گو شو خراب خانه^۵ چشم ز سیل اشک
 چشمی که هست بر لب جوی تو نیست باد
 رفتم بیباغ بی تو و گفتم بیباغبان
 هر گل که هست بر لب جوی^۶ تو نیست باد
 تو دیر زی بمیکده ای رند درد نوش
 زاهد که سنگ زد بسبوی تو نیست بیـــــاد^۵
 گر گوئیم کمال ز من حاجتی بخواه^۶
 گویم رقیب از سرکوی تو نیست باد

(۱) ده تاش - این غزل را ندارد (۲) س - این بیت را ندارد
 (۳) س - وانگه (۴) لن - کوی (۵) س، لن - این بیت را ندارد
 (۶) ب - گر گوئیم مراد ازین در طلب کمال

باز این دل غمدیده بدام تو در افتاد
 بس مرغ همایون که به تیر نظر افتاد
 این طرفه که راز تو بخود نیز نگفتیم
 تا شد خبیم در همه شهر این خبر افتاد^۱
 لطفی کن و تیری دگم^۲ سوی دل انداز
 کان تیر نخستین که زدی بر جگر افتاد
 پرسیدن یاران کهن رسم قدیم است
 چونست که در عهد تو این رسم^۳ بر افتاد
 معذور بود یام اگر دیر بی—رسید
 کز کوی وفا خانه او دورتر افتاد
 شاید که بروید همه ره سرو خرامان
 زان سایه که از قد تو بر رهگذر افتاد
 گفتیم جوابی نه کم از گفته^۴ سعدی
 بل کاین دو غزل خوبتر از یکدیگر افتاد^۴
 این لاف نه در خورد کمالست ولیکن
 با رستم دستان بزند هرکه در افتاد

(۱) د - این بیت را ندارد (۲) س - دگری (۳) د، ل، تاش، لن -
 کاین عهد برسم تو (۴) اشاره به این غزل سعدی است :
 زانگه که بدین صورت خوبم نظر افتاد
 از صورت بیطلاقتیم پرده بر افتاد

باز عید آمد و لبها ز طرب خندان شد
 شادی عید بیدار تو صد چندان شد
 ماه در عید نپوشد رخ و باشد پیدا
 پرده برگیر که دیگر نتوان پنهان شد
 ابرویت^۱ داد ب مردم ز مه عید نشان
 همه را چشم بنظاره^۲ او حیران شد
 هر که دیدت چو مه عید شب از گوشه^۳ بام
 مست چون چشم تو در خانه^۴ خود غلطان شد
 بسته هر عید گران بودی و بادام^۵ بقدر^۶
 از لب و چشم تو این عید^۷ همه ارزان شد
 عادت اینست که در عید نخستین بکشند^۸
 غمزه را از چه بنا کشتن ما^۹ فرمان شد
 صبر تا عید دگر چون نتوانست کمال
 کرد عید دگر و بر در او قوبان شد

(۱) ده تاش - ابروت (۲) د - دیده (۳) س - عزیز (۴) س - تو
 امروز (۵) تاش - عجب (۶) تاش، س - نکشند (۷) ب - من

باز گل دامن بدست عاشقان خود نهاد
 غنچه لب بگشود و بلبل را بباغ آواز داد^۱
 ابر درهای عدن پیش گل و سوسن کشید
 باد درهای چمن بر روی گلپویان گشاد
 سرو ما بر کرد ناگه سر ز صحن بوستان
 پیش او هر جا درختی بود بر پا ایستاد
 گل حکایت کرد و سرو از نازکی و لطف یار
 آب گریان آمد و در پای این و آن افتاد
 در بهشت باغ خوش باشد می چون سلسبیل
 خاصه از دست بتان گلرخ حوری نژاد
 هر بهاری را که هست ای دل خزانی در قفاست^۲
 خوش برآ روزی دو چون گل با لب^۳ خندان و شاد
 بر ورق دارد گل رنگین بخون این^۴ خطه کمال
 شاد زی چون عمر بادست ای برادر عمر باد

۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) ب - در بی است (۳) د - با رخ
 ۴) ب - بخوان آن (۵) س - این خود

باز تیر غمزه^۱ او بر دل ما کی رسد
 این نظر تا بر که افتد این بلا^۱ تا کی رسد^۲
 داروی جانها نهاد آن ابروان بر طاقها
 دست کوتاه من محروم^۳ آنجا کی رسد
 کرده اند آن لب طمع شاهان نه تنها چاکران
 چون گدا بسیار شد مارا ز حلوا کی رسد
 ذره را صد پاره باید کرد وقت پایبوس
 ورنه با ما ذره ذره خاک آن پا کی رسد^۴
 کی رسد گفتم ببالای تو چشم از زیر پای^۵
 گفت آن آبیست از پستی ببالا کی رسد
 از لبش دشنام میخواهی طلب در هر دعا
 با گدا مرسوم سلطان بی تقاضا کی رسد
 آن ذقن^۶ بی سوز سینه کی بدست آید^۷ کمال
 سیب شیرینست بی آسیب گرما کی رسد

(۱) ب - عطا (۲) تاش، س، ل - این غزل را ندارد (۳) د -
 محجوع (۴) ب - این بیت را ندارد (۵) ب - پا (۶) ل - آن
 دهان (۷) ل - آمد

با سرود و آه و ناله می‌رود اشکم جو رود
 بیش مستان محبت این بود رود و سرود^۱
 عاشقانرا در محافل^۲ ناله سازد سر بلند
 مطربانرا در مجالس^۳ آبرو باشد ز رود
 با سرشکم دجله و جیحون دو یار^۴ آشناست
 از^۵ دو رود دیده^۶ ما باد بر یاران درود
 تا چرا تیغ ترا خودو زره گردد سپر
 جنگها شد گاه مارا با زره گاهی بخود^۷
 شوق بالای تو خون از چشم ما بر خاک ریخت
 هر کجا سیلی که آمد آب^۸ از بالا فرود
 گفتم از سیب سمرقندی به و نار خجند
 با زرخدان و لب چون قند گفتا به^۹ نبود^۹
 گر نگیری چست و چابک سیب سیمینش کمال
 بیش اهل عشق^{۱۰} باشی کاهل زیر و فرود

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) ب - مجالس (۳) ب - محافل
 (۴) س - دو رود (۵) س - زمین (۶) س - این بیت را ندارد
 (۷) تب - که آمد آمد (۸) د، ل - بر (۹) س - این بیت را ندارد
 (۱۰) ل - عقل

با غم عشق تو دل کیست که محرم باشد
 با لب لعل تو جان چیست که همدم باشد^۱
 هر کرا دولت سودای تو شد دامن گیر
 فارغ از محنت و آسوده دل از غم باشد
 نسبت روی تو چندان نتوان کرد بمآه
 که بحسن از رخ زیبای تو پر کم باشد
 خنک آن جان که شد از آتش سودای تو گرم
 خم^۲ آن دل که بغمهای تو خم باشد
 گر دمی دست دهد روی تو دیدن مآرا
 حاصل از عمر گرانمایه همان دم باشد^۳
 مفلس کوی مغانرا بخرابات غمش
 دولت جام به از مملکت جم باشد^۴
 گر ببوسیدن پایت برسد دست کمال
 او بدین پایه بعشاق^۵ مقدم باشد

(۱) ده، لن، تاش - این غزل را ندارد (۲) س - شاد (۳) س - این
 بیت را ندارد (۴) س - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۵) س -
 او درین نام ز عشاق

با من در دیکش سبو بدهیــــــــــــد
 منتــــــــــــی بر سم از و بنهید^۱
 یار ساقیست ایها العشــــــــــــــــاق
 توبه گر بشکنید^۲ بی گنهیــــــــــــد
 بره عشق اگر دهند انــــــــــــــــاف
 زاهدان بی ره و شما برهیــــــــــــد
 بسکه شه رخ نماید^۳ از چپ و راست
 که جو فوزین نشسته پیش شهیــــــــــــد
 ای طبیبان بدرد عشق حبیــــــــــــب
 شربت نا مخالفــــــــــــــــم مدهیــــــــــــد
 مرهم جانستان دهیــــــــــــد مرا
 تا ز درد سم جو من برهیــــــــــــد
 در سماعی که نیست شعر^۴ کمال
 صوفیان هر یک از سوی^۵ بجهیــــــــــــد

(۱) تاش، س - این غزل را ندارد (۲) ب، ل - نشکنید (۳) ب -
 نمود (۴) د - قول (۵) ب - از روی

با منت لطف جز ستم نبود
 تنگ چشمی ترا کرم نبود^۱
 چشت از خون ما پشیمان نیست
 مرحمت موجب نادم نبود
 چه فرستم بر تو جان خراب
 بیش تو این متاع کم نبود
 با لب شهد اگر چه شیرینست
 آنچنان^۲ خلق^۳ سوز هم نبود
 گفتهء سوزمت بر آتش غم
 گر غم روی تست غم نبود
 در وفا پای ما نداشت رقیب
 نا جوانمرد را قدم نبود

ننویسد فرشته جرم کمال
 بر سر بیدلان قلم نبود

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) د - اینچنین (۳) ب، تاش - خلق

با یاد لب‌ت ساقی چون می بقلح ریزد
 صد کشته بیک جرعه از خاک بر انگیزد^۱
 گر زیر درخت گل باز آشی و بنشیننی
 هر باد که برخیزد گل بر سر گل ریزد
 بنمای بخویان رخ در حسن مکن دعوی
 تا زلف تو از هر سو منشور بیاویزد
 گو چشم تو کمتر خود خون دل مسکینان
 بیمار ز پر خوردن شرطیست که پرهیزد
 افتاد رقیب از پا چون اشک باه ما
 زمین گونه نیفتادست این بار که برخیزد
 تا شد بلبت همدم دل سوخت ز غم جان هم^۲
 در موم زنند آتش با^۳ شهد جو آمیزد
 از جور سر زلفت نگرینت کمال آری
 عیار که شبرو شد از سلسله نگریزد

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش - جان سوخت ز
 غم دل هم (۳) ب، تاش - در

بحلقه^۱ که ز زلفت^۱ صبا خبر ببرد
 خبر ز جان و دل و عقلها ز سر ببرد^۲
 بزم ز زلف تو بوئی جو رخ نمائی باز
 مشام بوی خوش از نافه در سحر ببرد
 اگر ز^۳ تیر فوستی تحیتی سوی دل
 ببند نامه به پیکان که تیز تر ببرد
 بفکر آن لب شیرین چنان ضعیف شدم
 که گیردم مگس^۴ و پیش او پیر ببرد
 چه منت است که من دل بخدمت سپرم^۵
 که چشم تو صد ازین را بیک نظر ببرد
 بدرد و^۶ حسرت آن غمزه نوگس بیمار
 بر آن^۷ سوست که با خاک چشم تر ببرد
 کمال بر در جانان بسر ببر جانوا
 که هرکه رفت بر آن^۸ در چنین بسر ببرد

(۱) س - بمجلسی که ببویت (۲) ده تاش - این غزل را ندارد؛
 س - گلاب لطف نماید که درد سر ببرد (۳) س - به (۴) ل - پشه
 (۵) ب، س، ل - لبم (۶) س - بدوق (۷) ب، ل - بدان
 (۸) ب - بدان

بسخال لب خط سبزت قوابتسی دارد
 لب تو از دم عیسی نیابتسی دارد^۱
 مگر محرر اشکم که ساخت سرخیها
 بلوح چهره خیال کتابتسی دارد
 شب فراق تو تیره است و من از آن بهراس
 شبی که ماه ندارد مهابتسی دارد
 جو پهلوی رخت افتم نیاز بوسه کنم
 دعای صبح امید اجابتسی دارد
 کسی که دید لب لعلت از می رنگین
 ندیده‌ایم که میل انابتی دارد
 نشسته خوش من و ساقی بکار خود چرتیم^۲
 اگر چه محتسب ما صلابتسی دارد
 کمال گفته^۳ تو دلپذیر از آن معنیست^۳
 که معنی سخنانت غرابتسی دارد

(۱) تاش، س - این غزل را ندارد (۲) ل، د - صلیبیم (۳) ب -
 دلپذیر و رنگین است

بسغانه‌ای که چنین^۱ میهمان فرود آید
 همای بدره در آن آشیان فرود آید^۲
 زهی سعادت^۳ و طالع که او شبی چون ماه
 بکلبه^۴ من بی‌خان و مان فرود آید^۴
 ز تشنگی دل و جان بر چه زرخدانش^۵
 گه این زجاء برآید گه آن فرود آید
 بچشم نوگس اگر سرو ببند آن رخسار
 کجا سرش یگل بوستان^۶ فرود آید
 جو فوج زاله که آید باوج غنچه فرود
 غم تو در دل تنگ آنچنان فرود آید^۷
 جو اشک را^۸ ز^۸ دویدن بپا زد آبله‌ها
 رها کنم که بر آن آستان فرود آید

کمال اشک ترا نیک نام شد بباران
 که گفته‌اند لقب ز آسمان فرود آید

(۱) ب - که جو تو (۲) تاش - این غزل را ندارد (۳) ل، لسن -
 زهی تو آن سعادت (۴) س - این بیت را ندارد (۵) د - زرخدانت
 (۶) ل - آسمان (۷) س - این بیت را ندارد (۸) س - من ز

بر دل از غمزه خدنگی زدی آن هم گذرد
 چون گذشت از سپر سینه ز جان هم گذرد^۱
 من اگر سینه ز پولاد بسازم چو دلت
 گر خدنگ نظر اینست از آن هم گذرد
 تو اگر بگذاری از سرو بخوش رفتاری
 اشک گلگون من از آب روان هم گذرد^۲
 گر دهند^۳ اهل نظر پیش تو دشنام رقیب
 ما نخواهیم که نامش بزبان هم گذرد
 نگذرد گریه‌ام از ابر بهاران تنها
 کز فلک بیتو مرا آه و فغان هم گذرد
 بر سر عاشق اگر سیل بلا آید باز
 از دل و دیده خونابه چکان هم گذرد
 گفتمی از سر گذرد^۴ در طلب دوست^۵ کمال
 سر چه باشد ز سر و جان و جهان^۶ هم گذرد

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) س - این بیت را ندارد (۳) ده
 س، لن - گر کنند (۴) ب، ل، لن - بگذرد (۵) ب، س - در
 هوس یار (۶) س - ز سر هر دو جهان

بر عزیزان غمزه^۱ شوخ تو خواری میکند
 غمزه^۲ تو خواری و زلف تو یاری میکند^۱
 در هلاک عاشق بیچاره چشم و زلف تو
 این یکی بی صبری و آن^۳ بیقراری میکند
 گر نماید خوبرو جور و کند صد دشمنی
 مهربانی مهنماید دوستداری میکند
 عاشق دیدار^۴ را دیدار آرد^۵ در خروش
 عندلیب از شوق گل فریاد و زاری میکند
 خاک را هم من بمن گر بگذری آن لطف تست
 آب را بر خاک لطف خویش جاری میکند
 چون ز پیشم میروی جان میسپارم من بغم
 هر کرا شد عمر لابد جان سپاری میکند
 گر چه بود اول گدای شهر ما^{۱۵} اکنون^۶ کمال
 تا بآن مه کرد یاری شهریاری میکند

(۱) قاش - این غزل را ندارد (۲) س - آن يك (۳) ل، لن، د،
 س - بیدار (۴) ب - دارد (۵) ل، لن، د - شهر یار ما (۶) س -
 شهریار خود

بروی دوست که رویش بچشم من^۱ نگرید
 بخاک پاش که آن ره بروی من سپرید^۲
 بها گذشتن از آن سو نشان بی چشمیست
 جو چشم نیست شمارا بچشم من نگرید^۳
 حرام باد شمارا چه^۴ میخورید غمش
 غم منست غم او غم مرا مخورید
 همین که نام گدایان او کنید^۵ شمار
 مرا نخست گدای کمین او شمیرید
 بگوی با مگسان لب^۶ شکر گفتار
 که نازکیست رخ یار آزان طرف مهرید^۷
 بر اهل زهد تبسم کنان گذشت و بگفت^۸
 عجب که عمر گذشت و هنوز بیخبرید
 ز بعد آنکه در دوست باز یافت کمال
 اگر بهشت بجوید بدوزخش ببرید

(۱) د - که چشمش بروی من (۲) ل، تاش - این غزل را ندارد
 (۳) س - گذرید (۴) س - که (۵) د، لن - کنند (۶) د، لهن -
 لب ای (۷) س - این بیت را ندارد (۸) د - نگفت

بس شد ز تو به مارا با پیرا^۱ ما که گوید
 یعنی به می فروشان این ماجرا که گوید^۲
 پیر میان دهد می با ما و شیخ توبه
 طالب بگو ارادت زین هر دو با که گوید
 خود بین^۳ هنر شناسد عیب خداشناسان
 امروز عیب رندان جز پارسا که گوید
 گر چنگ پیش نهد پائی بدلنوازی
 سوی شرابخانه مارا صلا که گوید
 دلبر مگر^۴ بعاشق دشنام داد و نسی
 بی مرحمت کسی را چندین دعا که گوید
 گوئی^۵ مرا رقیبا هستم^۶ سگ در او
 این نام آدمی را زبید ترا که گوید^۷
 از زاهدی برندی کردی کمال توبه
 جز پاکباز فارد^۸ ترک دعا که گوید
 بعد از تواز قوینان در قونها ازینسان^۹
 شهر تر مخیل^{۱۰} سر تا بپا که گوید

(۱) ل - باجان (۲) تاش - این غزل را ندارد (۳) ب - زاهد
 (۴) ل - دیگرمگو؛ س - دلبر مگو (۵) ل - گفتی (۶) د، ل -
 گفتی (۷) س - این بیت را ندارد (۸) ب - قاصر (۹) ب، س،
 ل - بدینسان (۱۰) ترا بمحفل

بکوش تا بک آری کلید گنج وجود
 که بی طلب نتوان یافت گوهر مقصود^۱
 بر آستان محبت که سر نهاد شبی
 که لطف دوست برویش دریچه نگشود
 تو چاکر در سلطان عشق شو چو ایاز
 که هست عاقبت کار عاشقان محمود
 بگفت کنز چه رمزیت دوست را یعنی^۲
 که تو نبودی و مارا هوای عشق تو بود^۳
 گرت چو شمع بسوزند رخ متاب از یار
 ز تیرگیست کز آتش همی گریزد دور
 چو باز بسته مائی گلیم فقر گذار
 چو بر پلاس تر اینست رنگ خرقه چه سود^۴
 درون کعبه دل دلبریت روحانسی
 که قدسیانش بتعظیم کرده اند سجود

زبان قال فرو بند نزد اهل کمال
 رموز عشق نباشد حدیث گفت و^۵ شنود

(۱) د، تاش، س، لن - این غزل را ندارد (۲) ل - رمزیت
 عاشقان یعنی (۳) تب - این بیت را ندارد (۴) ل - این بیت را
 ندارد (۵) ب - (و) افتاده است

بگو بگوشه نشینان که رو براه کنید
 زمال دست بدارید و ترك جاه کنید
 بیک مقام مباحثید سالها ساکن
 نظر بمنزلت مهر و قدر ماه کنید
 بگوی باده فروشان روید عاشق وار
 بنای توبه بی اصل را تباه کنید
 بگردن من اگر عاشقی گناه بود
 کدام طاعت ازین به همین گناه کنید
 بآب علم بشوئید روی دفتر عقل
 بنور عشق رخ عقل را سیاه کنید
 چو وقت خوش شود ای دوستان برای کمال
 اگر کنید دعائی بصبحگاه کنید

(۱) ب، د، تاش، ل، لن - این غزل را ندارد

بمجلسی که ز روی تو پرده بر گیرند
چراغ و شمع بر افروختن ز سر گیرند^۱
جو در محاوره^۲ آئی بمنطق شیرین
لب و دهان تو صد نکه بر شکر گیرند
ز خاک راه^۳ تو گو روی ما غبار بگیر
که اهل عشق چنین خاک را بزر گیرند
بدوستی که اگر پای بر دو دیده نهی
هنوزت اهل دل از دیده دوستتر گیرند^۴
دل ار مقابل آن ابوان نهد مه نو
گناه او^۵ همه بر چشم کج^۶ نظر گیرند
ز باده در سر رندان جنون شود مستی
بیاد روی تو ار ساغری دگر گیرند^۷

بر آستان تو جانها ز سوز و آه کمال
اگر نه آب زند گریه جمله در گیرند

۱) لن - این غزل را ندارد (۲) ب - محاذنه (۳) ب، تاش - پای
(۴) س - این بیت را ندارد (۵) د، س - آن (۶) ب، تاش - همه
از چشم و از (۷) س - این بیت را ندارد

بی تو مرا زندگی بکار نیاید
 نعمت بیدوست خوشگوار نیاید^۱
 تا تو نیایی جو آرزو بکنام
 هیچ مرادیم در کنار نیاید
 تا ندھی^۲ زلف پهلوار بدستم
 خاطر من بر سر قرار نیاید
 گر سگ خود خوانیم اهانت تست آن
 ورنه مرا زمین حدیث عار نیاید
 چشم عیادت ازو کراست که گر نیز
 خاک شوم بر سر مزار^۳ نیاید
 کس نتواند گرفت^۴ آن رسن زلف
 تا بسر خود بیای دار نیاید
 نقد دو عالم بنه کمال که آنجا
 جان گرانمایه^۵ در شمار نیاید

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) د، س، لن - ننهی (۳) ص - شوم
 از غمش (۴) د - گرفتن (۵) د - فرومایه

بی یاد تو عشاق دل شاد نیابند
 بی بندگی از بند غم آزاد نیابند^۲
 دیوانه دلانرا که کشد پای بسزنجیر^۳
 گر بوی سر زلف تو از باد نیابند
 هر تیر که گم گشت بنخجیر^۴ ز شیرین
 جز در جگر خسته^۵ فرهاد نیابند
 اهل نظر از حسن بشوخان ستمکار^۵
 یابند همه چیز ولی داد نیابند^۶
 زلف تو بقونی نشود یافت که آن^۷ شست^۸
 گر عمر رسد نیز بهفتاد نیابند
 انگشتی دل که ز هر دست شدی یافت
 اکنون که بدست تو بیفتاد نیابند^۹

سحرست کمال این سخنان باد حلالیت
 صنعت طلبان به ز تو استاد نیابند

(۱) د - دلی (۲) لن - این غزل را ندارد (۳) س - که دهد مژده
 زنجیر (۴) س - که کم شد بر نخجیر (۵) ب - ستمگر (۶) س -
 این بیت را ندارد د ه ل - بیت پس از بیت ۲ جای دارد
 (۷) س د - یافته کان (۸) س - شخص (۹) س - این بیت را
 ندارد

بی لب‌ت در جگر تشنه لبان^۱ آب نماند
 بی سر زلف تو در رشته^۲ جان^۳ تاب نماند^۴
 تا خیال رخت افتاد بخاطر ما را
 بدو چشم تو که در دیده^۵ ما خواب^۶ نماند
 بر سر زلف تو بگذشت شبی باد وزان
 گاهی باز شد و رونق مهتاب نماند
 در چمن باد صبا بوی تو آورد و ز شرم^۵
 رنگ در روی گل و لاله سیراب نماند
 دولت وصل تو رفت از سر و شد^۶ عیش حرام
 کامرانی نتوان کرد جو اسباب نماند
 محتسب گو در مسجد بگل امروز برآر
 که ز ابروی تو ما را سر محراب نماند

گو ببندید در می‌کده بر روی کمال
 کش ز سودای لب‌ت^۷ ذوق می ناب نماند

۱) ب، ده، ل، لن - دلان (۲) س - در سینه ما (۳) تاخ - این
 غزل را ندارد (۴) ب - آب (۵) ده، لن - آورد سرم (۶) ب - وصل
 توام رفت و شدم (۷) د - لبی

بیمار ترا کس نتوانست دوا کرد
 هم درد تو خوشتر که علاج دل ما کرد^۱
 عشاق قلندر صفت از عشق نمیرند
 آنکس که بمیرد همه گویند خطا کرد
 با پیر من از عشق یکی^۲ گفت بهره‌یز
 زد کفش برو از غضب و رو بمعا کرد
 داد از سر کین زلف تو سرها همه بر باد
 بازش بسر خویش ندانم که رها کرد
 خشنودم از آن غمزه دلجو که ز شوخی
 هر وعده که کردی بجفا جمله وفا کرد
 گر داشت غباری ز خط آئینه رویت
 گیرد بکنارش جو توجه بصفا کرد
 چون دید کمال آن خط و رخ فاتحه بر خواند^۳
 شب بود قریب سحری بر تو دعا کرد

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب، ه، قاضی - کسی (۳) ب، ل - فاتحه‌ای خواند

بیمار عشق جز لب او آرزو نکرد
 این نوش دارو از دگری جست و جو نکرد^۱
 ریش دل تو گفت بمرهم نکو کنم
 دردا که کرد وعده خلاف و نکو نکرد
 شکل قدم ندید و^۲ سم نیز بر قدم
 طفلیست چون نظاره^۳ چوگان و گو نکرد
 دستی^۴ ندید عاشق مسکین بگردنی
 تا روزگار خاک وجودش سبو نکرد
 هرگز نریخت چشم من^۵ آبی بجای خون
 در پیش مردم این قدم آبرو نکرد
 يك روز نام خویش نوشتم^۶ بروی نان
 آنرا ز ننگ^۱ من سگ کوی تو بو نکرد

در دین عشق راست نشد قبله کمال
 تا روی دل بقامت چون سرو او نکرد

(۱) ل، لن، س - این غزل را ندارد (۲) د - بدید (۳) ب، تاش -
 دستت (۴) تاش - تو (۵) تاش - گرفتم (۶) ب، تاش - رشک

بوی خوشت جو همدم باد سحر شود
 حال دلم ز زلف تو آشفته ترا^۱ شود^۲
 تا^۳ عقل خورده دان^۴ نبرد پی^۵ به نیستی
 مشکل که از دهان تو هیچش^۶ خبر شود
 شیرینی لب تو چه گویم که وصف آن
 گر بر زبان خامه رود نی شکر شود
 عکس جمال در قدح می فکن که گل
 خوبست و چون در آب فتد^۷ خوبتر شود
 بر آستان سجده^۸ شکر آم از مرا
 روزی آزان مقام مجال گذر شود^۸
 طبعم چنان بنکته^۹ زلف تو شد لطیف^{۱۰}
 کز باد مشک بوی مرا درد سر شود

از زلف او سخن بدرازی کند کمال
 وصف دهانش کن که سخن^{۱۱} مختصر شود

(۱) ل - شوریده تر (۲) تاش - این غزل را ندارد (۳) س - چون
 (۴) ل - خورده بیسن (۵) ب - ره (۶) ل - او را (۷) ب - رود
 (۸) س - این بیت را ندارد (۹) ل - ز نکته (۱۰) س - تو خو
 گرفت (۱۱) ب - که بدین

پری را دلبری چندین نباشد
 ملك را بدخوئی آئین نباشد^۱
 در ایشان حسن اگر باشد وفا نیز
 ترا آن باشد اما^۲ این نباشد
 مبادم^۳ بی لبّت جان زانکه خوش نیست
 که خسرو باشد و شیرین نباشد
 بآن چشمان ترا آهو توان گفت
 ولی آهو چنبن مشکین نباشد
 نیاید خواب خوش در دیده مارا
 شبی کان آستان بالهن نباشد^۴
 مرا گفتی^۵ بمحنت خواهمت کشت
 مرا خود دولتی به زمین نباشد
 غمت تا مونس جان کمالت
 دل او ساعتی غمگین نباشد

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) ب، د - الا (۳) س، لن - مبادا
 (۴) س - این بیت را ندارد (۵) د، س - گوئی

همیش رخ تو دیده پری را نکو ندید
 شد ناظر فرشته و این خلق^۱ و خو^۲ ندید^۳
 رویت ندید عاشق و مه غایبانه گفت
 بیچاره بپریا سخنی گفت و رو^۴ ندید
 صوفی نیافت بهره ز اوقات صبح و شام
 تا بی حجاب تابش آن روی و^۵ مو ندید
 روز نکوست روی تو شکر خدا که هیچ
 زاهد بروزگار تو روز^۶ نکو ندید
 چشم رمد گرفته گوهرفشان
 کحل الجواهری به از آن خاک کو ندید
 نرگس مثال چشم تو در خواب و^۷ هم در آب
 چندانکه کرد بر لب جو سر فرو ندید^۸
 بود آرزوی جان کمال آن دهان دریغ
 کش^۹ جان رسید بر لب و آن آرزو ندید

(۱) د، ل - لطف (۲) لن - طرفه خو (۳) تاش، س - این غزل را
 ندارد (۴) د - کو (۵) د - (و) افتاده است. (۶) ل - روی (۷) د -
 (و) افتاده است (۸) د، ل، لن - بیت پس از بیت ۴ جای
 دارد (۹) ب، ل، لن - کین

پیش رویت صنما وصف قمر نتوان کرد
 نسبت حقه لعلت بشکر نتوان کرد^۱
 با وجود رخ و زلفین عبیر افشانست
 صفت برگ گل و عنبر تر نتوان کرد
 میهمانیست تمنای تو در خاطر ما
 که بعد سالش^۲ ازین خانه بدر نتوان کرد
 گفتم از غم بوصال تو گریزم لیکن
 پیش شمشیر قضا هیچ سپر نتوان کرد
 گر نه بینم رخت از طره مشکین چه عجب
 در شب تیره بخورشید نظر نتوان کرد
 گذرست از همه عالم من دلخسته را
 لیکن^۳ از گوی وصال^۴ تو گذر نتوان کرد
 نتواند که کمال از تو گریزد بجفا
 زانکه از خنجر تسلیم حذر نتوان کرد

(۱) سه، ده، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - سال (۳) ب - چیست
 (۴) تاش - خیال

بیش روی تو ماه را چه وجود
 که رخ نست ما هوا المقصود^۱
 در^۲ شب قدر ابروان ترا
 همه^۳ محرابها برند سجود
 آید^۴ از زلف تو^۵ فغان دلم
 همچو آهنگ سوزناک از عود
 آن دهانرا کجا وجود نهند
 که ببوسی نمی نماید جود^۶
 خاک این در شدم همین باشد
 حد رفتن براه نامحدود^۷
 عقد زلفت^۸ گرفتم از سر دست^۹
 چند گیم حساب نامعدود
 گفتهای تر جو آب^{۱۰} کمال
 غوطه دادند لوء لوء منضود^{۱۱}

(۱) ده ل - این غزل را ندارد (۲) س، لن - چون (۳) لن - همچو
 (۴) ب - آمد (۵) ب - او (۶) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد (۷) ب -
 نامعدود (۸) لن - حسنت (۹) س، لن - زلف (۱۰) تاش - تو خود
 جواب (۱۱) س - معقود

پیوسته ابرویت دل این ناتوان کشد
 مردم کمان کشند و مرا آن کمان کشد^۱
 هر جنس را که هست کشد دل بجنس خویش
 زانت کمند مو طرف آن میان کشد
 فرهاد نقش یار خود ار بر زدی^۲ بسنگ
 نقش رخ تو دیده بر آب روان کشد
 بگشای لب بخنده تو پیش شکر فروش
 تا رخت خود بخانه ز پیش دکان کشد
 زانسان^۳ که سوی خویش کشد مور دانه را^۴
 خط تو دانه‌های دل ما چنان کشد
 آواز ما ز گریه بسیار نغم کشید
 عاشق دگر چگونه تواند^۵ فغان کشد

سوزد دو باره اختر برگشته کمال
 شبها کمال آه که بر آسمان کشد

(۱) ده ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) تب - میزدی
 (۳) ب - زان سو (۴) ب - دانی یی (۵) تب - بران در

تا رخت روشنی دیده نشد
 دیده را روشنی دیده نشد^۱
 در نه پیچند بدو غم شب و روز
 تا برخ زلف تو پیچیده نشد^۲
 در لب زلف نه پیچد^۳ چه عجب
 چه شکر بود که پیچیده نشد^۴
 رازم از چاک گریبان شده فاش
 که چنان بود که پوشیده نشد
 گر چه شد دل ز غمت یکسر مو
 یکسر مو ز تو رنجیده نشد^۵
 تا کبست این ستم ای سنگین دل
 عاشق از سنگ تراشیده نشد
 خواست هر خوب که دزدد دل من
 بود با داغ تو دزدیده نشد^۶
 همه در^۷ خاک رخت پوسیدیم
 هم کف پای تو بوسیده نشد

(۱) تاش، س - این غزل را ندارد (۲) د، ل، ل، ن، تب - این
 بیت را ندارد (۳) د، ل - به پیچد (۴) تب - این بیت را
 ندارد (۵) د، ل، ل، ن - این بیت را ندارد (۶) د، ل، ن - این
 بیت را ندارد (۷) د - بر

مگر آن دیده که تو دیده شوی^۱
هم ببخشی که بدین^۲ دیده^۳ نشد

کی خورد بر ز تو نادیده کمال
نخل تا دیده نشد چیده نشد^۴

(۱) ب، لن - شدی؛ ل - شود (۲) ب - هم برونجش که بیرو
(۳) لن - که بدزدیده (۴) تب - بیت را باین شکل مآورد:

گر چه شد کشته به تیغ تو کمال
از دلش مهر تو ببریده نشد

تا دلم نظاره آن قامت^۱ زیبا نکرد
 جان علوی آرزوی عالم بالا نکرد^۲
 در فراق او گذشت آب از سم^۳ این سرگذشت
 تا شنید آن بیوفا دیگر گذر بر ما نکرد
 وعده مهر و وفا کرد آن جفا گستر^۴ بمن
 چون نبود اصل این سخن را هر چه گفت اصلا نکرد
 گردی از نعلین آن مه ناگهان رفتم بچشم
 دیگر آن نعلین را از ننگ^۵ من دریا نکرد
 گرچه زان خط دودها برخاست از هر سینه^۶
 دل بروی او چو خالش نقطه^۷ پیدا نکرد
 دیده^۸ ما گرا^۹ ز بهر اوست خون افشان چه باک^{۱۰}
 طالب در احتراز از جوشش دریا نکرد
 از سعادت کس دری نگشود بر روی کمال^{۱۱}
 تا خیال روی او در خانه^{۱۲} دل جا نکرد

(۱) ب - صورت (۲) ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد
 (۳) ب - سرو (۴) ب - کرد و جفا گسترد (۵) ب - رشک (۶) ب -
 دیده‌ای کاین دم (۷) ب - رواست (۸) ب - بر نیامد آفتاب از
 روزن بخت کمال (۹) ب - دیده

ترا رحمی بآن چنان اگر باشد عجب باشد
 مسلمانسی بترکستان اگر باشد عجب باشد^۱
 فلیهم توبه فرماید بشرع مصطفی از تو
 ابو جهل این چنین نادان اگر باشد عجب باشد
 بروز هجر میجویم ترا گریان و میگویم
 شب باران مه تابان اگر باشد عجب باشد
 رخ رنگین ز مثنوی خس ببوشیدی ولی خس را
 نجات از آتش پنهان^۲ اگر باشد عجب باشد^۳
 گلی کز خاک ما روید بجای غنچه‌های او
 از آن ناوک بجز پیکان اگر باشد عجب باشد
 شفای جان عاشق نیست الا شربت^۴ دردت
 طبیبانرا ازین درمان اگر باشد عجب باشد^۵
 کمال احسنت گو بردی بشهرینکاری^۶ از خسرو
 چنین طوطی بهندستان اگر باشد عجب باشد

۱) قاش - این غزل را ندارد (۲) ب - سوزان (۳) س - ایمن
 بیت را ندارد (۴) د - شفای عاشق نیست الا سیرت (۵) س -
 این بیت را ندارد (۶) د، س - بشیرین گوشی

تا ز گلبرگ رخت سنبل تو میریزد
 لاله سوخته دل خون جگر میریزد^۱
 هر شب از شرم گلستان جمالت صنما
 آب از چهره خورشید و قمر میریزد
 زلف تست آنکه پریشان شود از باد صبا
 یا مگر گرد شب از روی سحر میریزد
 روشنست این بجهان کاینه بدر منیر
 هر شب از حسرت روی تو بسر میریزد

مردم چشم کمال ارچه ندارد زر و سیم
 در قدمهای خیال تو گهر میریزد

(۱) ب، ده، تاش، ل، لن، تب - این غزل را ندارد

جان و لبش از صبح ازل همفشانند
 غافل ز نفسهای چنین هیچ کسانند^۱
 گرد لب او بی سببی نیست بسی خال
 آنجا شگری هست که چندین مگسانند
 پرواز گاه^۲ کوی تو دارند تمنی
 زان روز که مرغ دل و جان هم قفسانند
 هر زاهد خشکی چه سزاوار بهشتست^۳
 شایسته^۴ آتش شمر^۴ آنها که خسانند^۵
 مگذار که روبند رخت خلق بمزگان
 ترسم که کف پای ترا چشم رسانند
 از بندگی سرو قدت غنچه دهانان
 چون سوسن آزاده همه رطب لسانند
 بگذشت بعد بیم^۶ کمال از سر آن کوی
 کز^۷ زلف و دو چشم تو شبست^۸ و عسانند

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) تاش - دره - د - گ از (۳) ب، تاش -
 بهشتند (۴) لن - همه (۵) ده ل - بیت پس از بیت ۲ جای دارد
 (۶) ب، تاش، لن - و هم (۷) ب، تاش، لن - کان (۸) ب، تاش -
 دو چشمت همه مست و

جان را بغیر وصلت خوشدل نمیتوان کرد
 وز دل نشان مهوت^۱ زایل نمیتوان کرد^۲
 در دل بیگشت مارا زینسان قضای مبسم
 آری قضای مبسم باطل نمیتوان کرد^۳
 بر گیر بند و زنجیر از دست و پای مجنون
 کورا بهیچ بندی^۴ عاقل نمیتوان کرد
 بسیار سعی کردم کاری^۵ نند میسر
 بدبخت را بکوشش مقبل نمیتوان کرد
 خاک درت ببوسم چون باد باز گـردم
 کانجا ز بیم^۶ غوغا منزل نمیتوان کرد
 خاک در تو یارب گان خود چه^۷ کیمیاثیست
 کانرا^۸ بهیچ وجهی حاصل نمیتوان کرد
 گفتی کمال بیدل^۹ صبرست چاره تو
 ای جان من صبوری بیدل نمیتوان کرد

(۱) تب - خیال رویت (۲) د، ل، تاش، س، لن - این غزل را
 ندارد (۳) تب - این بیت را ندارد (۴) تب - نوعی (۵) تب -
 جهد کردم کامی (۶) تب - ز ترس (۷) تب - خاک در عزیزان
 یارب چه (۸) تب - کورا (۹) تب - گوئی کمال مسکین [تب -
 بماخذ (ج - س)]

جهان بخواب و دمی چشم من نیاساید
 چو دل بجای نباشد چگونه خواب آید
 غلام نرگس بیمار دلربای خودم
 که کشته بیند و بخشایشی نفرماید
 چو مایه هست زیکانی بده گدایانرا
 که نیکوئی و جوانی بکس نمیاید
 کسی که در دل شب خواب بیغمی کردست
 بر آب دیده بیچارگان بخشاید

بر غم دشمن بدگو کمال دلشده را
 بکش مگو که بخون نست من بیالاید

(۱) ب، ده، ل، ن، تاش، تب - این غزل را ندارد

جراغ روی تو بر آفتاب میچربد
 لب‌ت ز قند جوا^۱ حلوای ناب میچربد
 کشیدم آن سرزلف دراز با همه عطر^۲
 ز مشک و غالیه در پیچ و تاب میچربد
 بشیوه پسته^۳ و بادام تو یکی ز شکر
 دگر ز نرگس بسیار خواب میچربد
 دگر بر^۴ آب معلق نسنجم^۵ آن غبغب
 چو روشنست که پروانه از تعطش شمع
 بمیر تشنه که پروانه از تعطش شمع
 چو سوخت بر مگسان شراب میچربد
 دلم به آتش سوزان غمت^۶ موازنه کرد
 به سوز و گریه ز آتش کباب میچربد

مه فلك چو بمیزان رسید دید کمال
 که از مه آن رخ چون آفتاب میچربد

۱) تاش، س - چو قند ز ۲) د - زلف بخون دل شده چوب ۳) ب -
 نرگس ۴) د، س - به ۵) د، س - چه سنجم ۶) د، لن - غمت به
 آتش سوزان دلم؛ س - عجب با آتش سوزان دلم

چرا نسیم صبا خاك پـاش میسپرد^۱
 چه دیده‌است برو زیر پا نمینگرد
 ز سایه^۲ مگس آن^۳ رخ جو میبرد آزار
 بیپوش گو لب شیرین کزان طرف نبرد
 ز ضعف گشت خیالی بدان هوس تن من
 که باد يك سحر آنجا خیال^۴ من ببرد^۵
 بزیر پا جو شکستی دلم برید ز جان
 هر آبگینه که در پای بشکنی ببرد
 ز حسنت^۵ او ورقی میسپرد گل خود را
 تمام شد ورق او دگر چه میسپرد
 بگفتی^۶ از سر زلفم دلت چرا نگذشت^۷
 شبست تیره و راه دراز^۸ چون گذرد

اگر ز لب^۹ نفرستی به غم^{۱۰} نصیب کمال
 هزار لقمه کسی بی نمك چگونه خورد

(۱) س - می ستود (۲) تاش - مگسان (۳) تاش - خلاف (۴) ب، د -
 نبرد؛ س - این بیت را ندارد (۵) س - ز رویت (۶) س - گفت
 (۷) د - چگونه گذشت (۸) د، س - راهی جو موی (۹) س - بغم
 (۱۰) ب، س - ز لب

چشم مستت گو شمال نرگس پر خواب داد
 طاق ابرویت شکست گسوسه^۱ محراب داد
 گر جفا اینست کز زلف تو بر من می‌رود
 عاقبت پیش تو خواهم دامن او تاب داد
 گفته دادی بخواه^۲ از غمزه خونریز ما
 گوسفند کشتنی چون خواهد از قصاب داد
 روشن است امشب شب ما گوئی آن مه پاره باز
 پاره‌ای از نود روی خویش با مهتاب داد
 پیش چشم او پیمیم^۳ کو به بیماران خویش
 از تبسم شکر از لب شربت عناب داد

با خیال آنکه دوزد دیده در رویش کمال
 يك بيك دوشینه سوزنهای مزگان آب داد

(۱) ده تاش، سه، لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تب - گفته بودی دادخواه

چشمش ره عقل و صبرا^۱ و جان زد
 این دزد هزار کاروان زد^۲
 هر تیر بلا که سوی دلها^۳
 از غمزه کشید بر نشان زد
 خاک در^۴ او چو دیده دریافت
 اشک آمد و سر بر آستان زد^۵
 مه کرد شبی طواف آن کوی
 صد چرخ دگر بدوق آن زد
 در یوزه^۶ دستبوس کسردم
 دستم بگرفت و بر دهان زد
 شد خسته ز لطف آن بناگوش
 هرگه در^۷ گوش او برآن زد

در شد سخن کمال و زد لاف
 "لاف از سخن چو در توان زد"^۸

(۱) د، س - صبر و عقل (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) ب،
 تب - جانها (۴) د - ره (۵) س - بیت ۳ و ۶ را ندارد
 (۶) تاش - هر در که (۷) تب - بدان (۸) مصراع از نظامی
 است

چشم سوخت دل عاشق به — وس میگیرد
 همچو صیاد که بلبل به قفس میگیرد^۱
 دل از آن غمزه ننالد که حرامی همه وقت
 راه بر قافله از بانگ جرس میگیرد
 روی تو از طرف ماست بچنگ سر زلف
 چه عجب آتش اگر جانب خس میگیرد
 پرتو روی تو تنها نه مرا خرمن سوخت
 آتش عشق بتان در همه کس میگیرد
 نیست در دور لبث و نقل و شکر کاسد و بس
 جام می هم بلب امروز مگس میگیرد
 صبحدم میزدم اهی ز تو روشنتر ازین
 چکنم دود دلم راه نفس میگیرد
 پیش معشوق کش این جان که برند از تو کمال
 گر بمطرب ندهی جامه عس میگیرد

(۱) تاش، س - این غزل را ندارد

چشمت بسی غمزه در فتنه باز کرد
 زلفت بظلم دست تطاول دراز کرد^۱
 محمود را چه جرم که شد پای بند عشق
 آن^۲ فتنه‌ها همه سر زلف ایاز کرد
 گویند ناز پر ببرد^۳ مهر و عشق^۴ من
 شد بیشتر بروی^۵ تو چندان که ناز کرد^۶
 من در زمانه پایه و قدری نداشتم
 سودای قامت تو مرا سرفراز کرد
 روی تو برد از دلم اندیشه بهشت
 ناز تو از نعیم مرا بسی نیاز کرد
 رفتم بر طبیب که برسم علاج در د
 چون ناله‌ام شنید روان در فراز کرد
 ننشست بر وجود ضعیفت مگس کمال
 از تار عنکبوت مگر^۷ احتراز کرد

۱) تاش، س- این غزل را ندارد ۲) ل- این ۳) ب، تب - سرد
 کند ۴) د - عشق و مهر ۵) د - بچشم ۶) لن - این بیت را
 ندارد ۷) تب - مگس

چشم تو که آرام دل خلق جهان برد
 سحریست که از سیمبران نقد روان برد^۱
 بالای ترا دل بگمان سرو سهی خواند
 احسنت زهی دل که چنین راست گمان برد
 بر لعل لببت جان ز سر شوق فشانندن
 سهلست ولی زیره بکرمان نتوان برد^۲
 میرفت بدریای غمش کشتی عمــــم
 تا عاقبت کار فزاتش^۳ به گران برد
 گفتم که ز مسجد نروم سوی خرابات
 زنجیر سر زلف توأم موی کشان برد^۴
 تا زلف جو جوگان تو زنار فروبست
 بند کمرت گوی لطافت ز میان برد
 لطف غزلیات کمال است کـــه اورا^۵
 آوازه حسن تو در اطراف جهان برد

(۱) ده لن - این غزل را ندارد (۲) ب، ل، تاش، تب - بیت ۳
 و ۴ را ندارد (۳) تصحیح قیاسی - فزاتش (۴) س - بیت ۵ و ۶ را
 ندارد؛ ل - این بیت را ندارد (۵) س - که امروز

چشم تو التفات بمردم نمیکند
 بر خستگان غمزه ترحم نمیکند^۱
 زلفت کشیدشانه و گفتا فرو نشین
 بر آفتاب سایه تقدیم نمیکند
 اشکم ز عکس روی تو شبها در تو یافت
 در ماهتاب^۲ قافله ره گم نمیکند
 جان محب بخنده نمیآید از نشاط
 تا زیر لب حبیب تبسم نمیکند
 چندانکه میتوان سخن دل بما بگو^۳
 عاشق بصوت و حرف تکلم نمیکند
 صوفی بدور لعل لببت سنگسار باد
 گر سر فدای خشت سر خم نمیکند^۴

بی عشق گلرخی نصراید غزل کمال
 بلبل که مست نیست ترنم نمیکند

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب - آفتاب (۳) د، ل، ن - برمز
 گفت ؛ تاش - باو بگو (۴) ل - بیت ۶ و ۷ را ندارد؛ د - بیت
 پس از بیت ۴ جای دارد

چشم توأم بغمزه خونخوار می‌کشد
 آن خونبها بود که دگر بار می‌کشد
 ترسم کشند از حدم یار و همنشین
 گر گویم این بکس که مرا یار می‌کشد
 آن قامت چو تیر و^۲ دو ابروی چون کمان
 پیوسته می‌کند دل و هموار می‌کشد^۳
 در انتظار کشتن خود تا بکی جو شمع
 میسوزدم جو عاقبت کار می‌کشد
 فکر میان او مکن ای دل که این خیال
 تن را نزار می‌کند و زار می‌کشد
 ای آنکه صحتم طلبی زود تر مرا
 بنما بآن طبیب که بیمار می‌کشد
 بسیار زنده کرد لبش گفته‌ای کمال
 بسیار هم مگوی که بسیار می‌کشد

(۱) تب - این ۲) ب، تاش، لن - سروو ۳) س - این بیت را ندارد

چه کم شود ز تو ای مه که برمنت گذرافتد^۱
 که تا برونم از رویت آفتاب در افتد
 شبی که برسر کویت کنیم اشک فشانسی
 نظاره کن که ثریا بمنزل قمر افتد
 دلم حدیث میانت بسی شنید و هنوز^۲
 نه ممکن است به^۳ این نکته دقیق در افتد
 بدل بگوی که رحمی بکن بحال ضعیفان
 وگر نه سنگ بدکان آبیگینه گـر افتد
 تو تیغ برکش و ناوک بدست^۴ غمزه رها کن
 که این خدنگ ازو بر نشانه کارگر افتد^۵
 من از لبّت نتوانم که جان^۶ بهم سلامت
 بمیرد آخر کار آن مگس که در شکر افتد
 همه خیال تو بندد کمال خسته به محمل
 جو سوی منزل خاکش عزیمت سفر افتد

(۱) س - نظر افتد (۲) ب، تاش، س - مصراع را باین شکل میاورد؛
 خرد حدیث میانت شنیده بود و لیکن (۳) ب، ل، لن، د، س - که
 (۴) س - بیار ناوک مزگان به تیر (۵) لن - این بیت را ندارد
 (۶) ب - دل

چو یار زیستن اهل درد نپسندید
 چرا بقتل^۱ من خسته تیغ دیر کشید^۲
 حکایت دل بیمار باورش نفتیاد
 که تا معاینه آنرا^۳ بچشم خویش ندید
 حدیث سوختگان زود زود آتـشـرا
 فرو نیامد تا از کباب خون نجکید
 زرقص گوشه نشین توبه کرده بود و سماع
 رخ تو دید و^۴ از آن عهد نیزه^۵ بر گردید^۶
 بخاک راه رسید آن کمند زلف دراز
 چو من فرو تم از خاک ره بمن نرسید
 میان هر مژه چشم بحیرتست که اشک
 بیای آبله در خارها چگونه دوید
 کمال در سخن اکثر معانی تو نوشت
 نکو شناخته لذة لکل جدید

(۱) س - بقصد (۲) لن - این غزل را ندارد (۳) ب، تاش - اورا
 (۴) د - (و) افتاده است (۵) ل - باز (۶) س - این بیت را ندارد

چنین که سوز فراقم ز سینه دود برآرد
 عجب مدار گم ابر دیده سیل بیاردا
 سیاه پوش ازان گشته است مردم چشم
 که هر درنگ جگر گوشه بخاک سپارد
 وجود خاکی مارا بسوخت آتش هجران
 گر آب دیده نباشد بکوی دوست که آرد
 تو آفتاب جهانی روا مدار که چشم
 در انتظار تو شب تا سحر ستاره شمارد
 ازان نفس که شنیدم حکایتی ز دهانت
 بجان تو که دل من هوای هیچ ندارد

امید من ز خیالت چنین نبد گو ز کمال^۲
 کرانه گیرد و زام بدست هجر گذارد

(۱) ب، تاش، د، ل، لن، تب - این غزل را ندارد: این غزل که در هیچکدام از نسخه‌های ما و نسخه‌های مأخذ چاپ تبریز هم نیست، تنها در نسخه "س" که اعتبار زیادی ندارد آورده شده است. از این لحاظ تعلق این غزل بکمال مشکوک است بعلاوه مقطع این غزل بهمین شکل خارج از وزن و بی‌معنی است مگر آنرا چنین بخوانیم: "امید من ز خیالت چنین نبد ز کمال^۲" تصحیح قیاسی - نبد ز کمال

حدیث حسن او^۱ چون گل بدفتیر در نمیگنجد
 از آن عارض بجز خطی درین دفتر نمی گنجد
 نگویند^۲ آن دهان و لب ز وصف^۳ آن میان رمزی^۴
 چو آنجا صحبت تزگست موئی در نمی گنجد
 بآن لب ساقیا گوئی برابر داشتی می را
 که میهای سبو از ذوق در ساغر نمی گنجد
 سرشک و آه چون دارم درون^۵ چشم و دل پنهان
 که دود این وسیل آن به بحر و بر نمی گنجد^۶
 تمنای تو میگنجد درون سینه و دل بس
 درین غمخانهها دیگر غم دیگر نمی گنجد

کمال از سر گذر آنکه قدم نه در حریم او
 که از بسیاری جانها^۷ در آن در سر نمی گنجد

(۱) ب، تاش - تو (۲) ب، تاش - بگویند (۳) د - لطف (۴) ب، تاش - موئی (۵) ب - میان (۶) س - بیت ۴ و ۶ را ندارد
 (۷) ل، لنتاش - سرها

حلقه^۱ پیش رخ از طره آن مسه باشد
 آفتابی^۲ دگر از جانب چین پیداست^۳
 گر بتان سحر ندانند چرا آن لب لعل
 گه بخنده نمک و گه بخن حلوا شد
 هرکه مهر لب او برد بخویش از خاکش
 خارهایی که برآمد همگی خرما شد
 کور شد چون برخم خاک درت دید رقیب^۴
 توتیا رفت بچشمش ز چه نابیناست
 گشت شیدای قدت زاهد و این نیست عجب
 زانکه باشید چو پیوست الف شیدا شد
 جان نبردند ز گرداب سرشک اهل نظر
 بیشتر مردم ما غرقه در این^۴ دریا شد
 یافت از سر خدا آگهی غیب کمال
 تا میان و دهن تنگ ترا جویا شد

(۱) ل، د - آفتاب (۲) تاش، سر، لن - این غزل را ندارد (۳) ب،
 درت رقیبا (۴) ب - غرقه این

خانه دیدہ ز دیدار تو روشن باشد
 بیت احزان من از روی تو گلشن باشد^۱
 سرو هر چند سرافراز بود در بستان
 پیش بالای بلند تو فروتن باشد
 آن همه دود کز آئینه رویت برخاست
 اثر آہ من سوخته خرمسین باشد^۲
 نبیم تا بقیامت بزبان نام بهشت
 اگم خاک سرکوی نیو مسکن باشد
 طرف عاشق خود گیر که تا مدعیان
 همه دانند که حق برطرف من باشد
 گر تو زین عار نداری که منت دارم دوست
 بعد ازینم چه غم از طعنه دشمن باشد^۳
 طرفه مرغیست دل خانه برانداز کمال
 که بدامش سر کوی تو نشیمن باشد

۱) د، لن - این غزل را ندارد (۲) تاش، ل - این بیت را ندارد

۳) س - این بیت را ندارد

خبری ز هیچ^۱ قاصد ز^۲ دیار من نیامد
 چه سپاه نامه پیکری که ز یار من نیامد^۳
 ز ازل که رفت قسمت غم و شادی ای بهر کس
 غم یار جز نصیب^۴ دل زار من نیامد
 همه روز بر رخ از گریه چه سود در غلطان
 که شب آن دری که غلطد^۵ بکنار من نیامد
 بشمار زلف گفتم ز لب تو بوسه گیم
 چکنم که^۶ عقد زلفت بشمار من نیامد
 قلم مصور چین چو کشید نقشها^۷ بین
 که چها کشید و نقشی بنگار من نیامد
 بفروشتگان رحمت برم از غمت شکایست
 که مرا حبیب^۸ کشت و بمزار من نیامد
 چه عجب کمال اگر جان بلب آرد^۹ از فراق
 چو لب تو مرهم جان فگار من نیامد

۱) تاش - ز صبح ۲) ب، تاش - به ۳) س، ل - این غزل را ندارد
 ۴) تاش - نصیبی ۵) تب - خندد ۶) تب - چو ۷) ب - نقطه‌ها؛
 ل - نقشهائی ۸) تب - طبیب ۹) ب، تاش - آید

خط تو گرد لب^۱ عمدا نباشد
 چو دودی هست بی حلوا نباشد^۲
 کسی نسبت کند چشمت بـزگس
 که هیچش دیده^۳ بینا نباشد^۳
 بخوبی گرچه مه بالا نشین است
 بیالای تو^۴ باش^۴ بیالا نباشد
 به تیغم گو بزن دشمن که از دوست
 سر ببردنم قطعاً^۵ نباشد
 خیالش جز بچشم من^۶ مجوئید
 که این در در همه دریا نباشد
 اگر از دیده ناپیدا بود تیر
 از آن^۷ باشد که جان پیدا نباشد

کمال خسته را امروز دریاب
 که صبرش از تو تا فردا نباشد

(۱) تب - خطت گرد لب (۲) تاش، س - این غزل را ندارد
 (۳) لن - این بیت را ندارد (۴) تب - و لیکن چون تراش (۵) لن -
 عمدا (۶) ل، د - ما (۷) ب، تب - بدان

خوشا غمی که برویم ز روی او آید
 که هرچه آید از آن رو مرا نکو آید
 بشوخی آمدن و ناشکستنش^۱ دل را^۲
 گرانترست ز سنگی که بر سبزو آید^۳
 سوار اشک که راند بهر طرف گلگون
 جو خاک پای تو بیند روان فرو آید
 صبا گرفته کمند^۴ بنفشه دستاو^۵—ز
 که شب بحلقه^۶ آن زلف مشکبو آید
 بدان^۷ خیال که بیند رخ تو گل در آب
 روانتر از دگران بر کنار جو آید
 چه جای چشمه حیوان که جویهای^۸ بهشت
 اگر دهان تو باشد بجست و جو آید
 کمال وصل میانت چگونه بنویسد
 که آن سخن بزبان قلم جو مو آید

(۱) د، ل، ن، تاش، تب - ناشکستن (۲) تب - این دلرا (۳) س -
 بیت ۲ و ۵ را ندارد (۴) تاش، تب - بدین (۵) تاش، تب -
 جویبار (۶) تاش، تب - بیند

در صحبت دوست جان ننگجد
 شادی و غم جهان ننگجد
 در خلوت قوب و حجره انس
 این راه نباید آن ننگجد
 ما خانه خواب کردگانرا
 در دل غم خان و مان ننگجد
 ای خواجه تو مرد خود فروشی
 رخت تو درین دکان ننگجد
 پرشد در و بام یار از یار
 اغیار در آن میان ننگجد
 تن را چه محل که در حریمش
 سر نیز برآستان ننگجد^۲

یا دوست گزین کمال یا جان
 یک خانه دو میهمان ننگجد

(۱) قاش، تب - خانه ۲) س - این بیت را ندارد

در عشق تو ترك سرا چه باشد
 از دوست عزیزتر چه باشد^۱
 جان نیز اگر فرستم آنجا
 این تحفه مختصر چه باشد
 ای مردم چشم روشن من
 بر من فکنی نظر چه باشد
 گفتی چکنی اگر کشم تیغ
 بسم الله گو دگر چه باشد
 چون کشتن بنده بر تو سهلست
 لطفی کنی این قدر چه باشد
 هرچند کم است فرصت وصل
 خوش زندگیست هرچه باشد
 گویند کمال در دلت چیست
 اندیشه او دگر چه باشد

(۱) تاش - درد سر (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب - بگو
 (۴) ب، تاش، تب - دولت

در غم دلدار کسرا این دل افکاری^۱ مباد
 هیچ عاشق را ز یاری^۲ درد بی یاری مباد^۳
 خون دل آمد شرابم نقل دشنام رقیب
 هیچکس را اینچنین خواری و خونخواری مباد^۴
 چشم بیدار^۵ مرا گر خواب میبوتد نظر
 جز خیالش مونس در خواب و بیداری مباد
 تا زهای و هوی مستان زاهدان در رحمتند
 عاشقانرا از می عشق تو هشیاری مباد
 گر دل یاران خود دارد بر آتش همچین^۶
 اینچنین جز با منش یاری و غمخواری^۷ مباد
 بانگ مرغ از دام چون بختد فرح صیادرا
 کار دل در زلف او^۸ جز ناله و زاری مباد
 از طلب گر میفزاید داغ و درد او^۹ کمال
 در دل ریش تو جز درد طلبکاری مباد

(۱) د - این گرفتاری (۲) تاش، تب - یاران (۳) ل - این غزل را
 ندارد (۴) س - بیت ۲ و ۴ را ندارد (۵) ب - بیمار (۶) س ،
 تب - اینچنین (۷) س - دلدار (۸) ب - تاش، لن - من
 (۹) ب - دل

دزد دلهاست سر زلف تو زانش بستند
 میبرد بند خود آخر^۱ نه چنانش بستند
 رمن زلف تو پیوند دل و جان بگست^۲
 چه سبب^۳ بود که بر رشته جانش بستند
 خواست با نکبت تو دم زند از شیشه گلاب
 بزدنش همه بر روی و دهانش بستند
 در چمن پیش گل از لطف تو رمزی میرفت
 آب شورید گیی^۴ کرد روانش بستند
 هجر کشتست نه آن غمزه و ابرو مارا
 این همه جرم چه^۵ بر تیر و کمانش بستند
 بر سر آتش غم سوخت کباب جگ^۶
 گوئیا بر دل خونابه چکانش بستند

زخم هر تیر که آمد ز تو بر جان کمال
 مرهمی بود که بر ریش نهانش^۷ بستند

(۱) ل، لن، تاش - آری (۲) تاش - منست (۳) تب - رمن (۴) ب،
 تاش - که (۵) س - روانش

دگر گفتی نجویم^۱ بر تو بیداد
 مبارك مُرد و آنگه کردی آزاد^۲
 چه منت باشد از صیاد بیرحم
 که پای مرغ بسمل کرده بگشاد
 چه حاصل زانکه^۳ شیرین از لب خویش
 پس از کشتن دهد حلوی فرهاد
 فراموشم نخواهی^۴ شد جو الحمد
 در آن دم کم^۵ بتکبیر آوری^۶ یباد
 بیادت میفرستم خدمت و بساز
 نمیخواهم که بر تو بگذرد بباد^۷
 ندم خاک و بهر سو برود بادم
 کسی کز دوست دور افتد چنین باد
 کمال از خون دل تر ساز^۸ نامه
 سلام خشک چون نتوان فرستاد

(۱) ده ل - دگر نکنیم گفتی (۲) لن - این غزل را ندارد (۳) ب، تب - آنکه (۴) س - نخواهد (۵) ل، س - کو، تب - که (۶) س - آورد (۷) تاش، ل - این بیت را ندارد (۸) تاش - نو ساز

دلبر چه زود خط برخ دلستان کشید
 خطی چنان لطیف بمانی توان کشید^۱
 نقاش صنع صورت خوب تو مینگاشت
 چون نقش بست خطاً تو جست و روان کشید
 موئی که در سر قلم نقش بند بود
 نقش دهان تنگ تو گوئی بدان^۳ کشید
 چشمت چه خوش کشید به ابرو کمان حسن
 بیمار بود طرفه چگونه کمان کشید
 بر پای نازکت ز سم سایه‌ای فتاد
 مجروح شد که بار گرانی چنان کشید
 خواهم نخست^۴ بر سر زلفت فشاند^۵ جان^۶
 وانگه چو باد زلف ترا رایگان کشید^۷
 شبها کشید^۸ آه و فغان بردرت کمال
 درویش هرچه داشت بر آن آستان کشید

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) ل، د، تاش، س - قد (۳) د -
 بآن (۴) د - فشاند (۵) د - هزار (۶) ل - زلف تو جان فشاند
 (۷) س - این بیت را ندارد (۸) ب - کشیده

دل چراغیست که نور از رخ دلبر گیرد
 و بر بمیرد ز^۱ غمش زندگی از سر گیرد
 صفت شمع به پروانه دلی^۲ باید گفت
 کین حدیثی است که با سوختگان درگیرد
 مفتی ار فکر کند در ورق رخسارش
 بشکند خامه و ترک خط و^۳ دفتر گیرد^۴
 ساقیا باده بگردان که ملولیم ز خویش
 تا زمانی ز میان هستی ما بر^۵ گیرد
 بادب زن در میخانه که فوآش حرم
 آستان بوسه زنان^۶ حلقه^۶ این در گیرد
 گر از آن لب^۷ بچشد چاشنی زاهد شهر
 بخرابات مغان آید و ساغر گیرد
 بکش از هر طرفی تیغ به آزار کمال^۸
 که به هر زخم تو او لذت دیگر گیرد

(۱) د - به (۲) ب - همی ؛ د - پروانه ؛ دل ؛ لن - دلان (۳) تاش -
 سرو (۴) س - این بیت را ندارد (۵) تاش ؛ ل ؛ لن - در (۶) د ؛
 س - کنان (۷) ل - گرازین می (۸) ب ؛ تاش ؛ س - مصراع را
 باین شکل میاورده بهر تیر نظری سینه سپر کرد کمال

دل در طلبت روی بصرای غم آورد
 جان بیدهننت رخت بکوی عدم آورد^۱
 مارا هوس زلف^۲ تو در کوی تو انداخت
 حاجی ز بی حلقه قدم^۳ در حرم آورد
 محروم^۴ مران از در خویشم که گذارا
 امید عطا بر در اهل کسرم آورد
 روزی که بسر وقت من آئی همه گویند
 شاهیست که در کوی گدائی قدم آورد
 فریاد من از غمزه شوخ تو که در دهر
 آئین جفا کاری و رسم ستم آورد^۵
 باد این سر^۶ سودا زده خاک ره آن باد
 کز کوی تو جان در تن ما دم بدم آورد
 نقش دل و دین شست^۸ کمال از ورق جان
 تا وصف خط و حال بتان^۹ در قلم آورد

(۱) ده لن - این غزل را ندارد (۲) ب - روی (۳) تاش - علم
 (۴) س - نومید (۵) ل - شهر (۶) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد
 (۷) ب، تاش - تن (۸) تاش - نیست (۹) س - خط و عارض تو

دل ز داروخانه دردت دوا^۱ دارد امید
 شربت خاصی از آن دارالشفای دارد امید
 هر کسی دارد^۲ از آن حضرت تمنای عطا^۳
 مفلس عشق تو تشریف بلا دارد امید
 جان و دل تا ذوق آن جور و ستم دریافتند
 این ستم دارد توقع آن جفا دارد امید^۴
 کشته^۵ شمشیر غم یعنی شهید عشق را
 زندگی این^۵ بس که از تو خونبها دارد امید
 دایم امیدی که یابم بر بساط قرب راه
 این گدا بنگر که وصل پادشا دارد امید
 بر سر راه طلب شد خاک چشم انتظار
 همچنان از خاک پایت توتیا دارد امید
 دولت بوسیدن پایت^۶ نمیآید کمال
 باچنین کوتاه دستی مرحبا دارد امید^۷

۱) تاش - شفا (۲) د، ل - دارند (۳) ب - امید؛ س - وصال
 ۴) س - این بیت را ندارد (۵) ب، تاش، لن - آن (۶) ب، ل -
 یاشی، س - پایش (۷) د - این بیت را ندارد

دل غم‌دیده شکایت ز غم او نکند
 طالب درد فغان از الم او نکند
 کیست در خور^۱ که رسد دوست بفریاد دلش
 آنکه^۲ فریاد ز جور و ستم او نکند^۳
 هر که خورسند نباشد بجفاهای حبیب^۴
 نا سپاسیست که شکر نعم او نکند
 چشم زاهد نشود پاک ز خودبینی خویش
 تا چو ما سرمه ز خاک قدم او نکند
 پارسا پشت فراغت چه نهد^۵ بر محراب
 گر کند تکیه چرا بر کرم او نکند
 شربت درد تو هر خسته^۶ که نوشید دمی
 التفاتی بمسوحا و دم او نکند
 تا بگرد در تو طوف کنانست کمال
 هوس کعبه و یاد حرم او نکند

(۱) ب - آنکس (۲) ل - او که (۳) س - بیت ۲ و ۴ را ندارد
 (۴) لن - رقیب (۵) ب - کند (۶) لن - هر تشنه

دل که از درد تو پر شد نالها چون کم کند
 مرهم و درمان کجا این درد افزون کم کند^۱
 از خروش کشتگان گر رحمتی باشد ترا
 غمزه بیمار را فرمای تا^۲ خون کم کند
 آب چشم کم نشد چندانکه موگان بر گرفت
 کس به پرویزن چگونه آب جیحون^۳ کم کند
 با دو صد گنج و گهر گر کردیم قیمت مرنج
 مشتری نیز از بهای در مکنون کم کند
 گر بمن بوسی ببخشی کم نگرده زان جمال
 با زکاتی^۴ کی گدا از گنج^۵ قارون کم کند
 رشکم از زاهد نیاید که گه گه بیند^۶
 طبع ناموزون جو میل شکل موزون کم کند
 گر چو^۷ شمع خلوتت سوزد زبان مگشا^۸ کمال
 قصه سوز درون عاشق به بیرون کم کند

(۱) س، لن - این غزل را ندارد؛ تاش - در دروا افزون کند
 (۲) ب - فرما که تا (۳) تاش - حیوان (۴) ب - بازگویی (۵) د -
 مال (۶) د - بیند گه گه (۷) د - گر چه (۸) ب - شبها

دل کجا شد خبرش غمزه^۱ او میداند
 مست هر جا که کبابست ببو میداند^۱
 هر پریشانی و آشوب که جانرا ز قفاست
 دل دیوانه^۲ از آن سلسله مو میداند
 من از آن سرو که بر^۳ دیده نشاندم نبسم
 باغبان قیمت سرو لب جو میداند
 یار گویند چه^۴ خواهد بتوداد از لب خویش
 من چه دانم کم دوست^۵ همو میداند
 بر درت طاقت بیداری^۶ من کس را نیست
 نیست حاجت بگواهم سگ کو^۷ میداند
 ناصحا مصلحت من هوس روی نکوست
 هر کسی مصلحت خویش نکسو میداند
 کرد چون زلف تو با غمزه فرو داشت کمال
 زانکه بدمستی آن عریده جو میداند

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) س - آشفته (۳) لن، س، ب - در
 (۴) ب، تاش، س - که (۵) ب، س - که مرادست (۶) ب، تاش -
 بیماری (۷) ب - او

دل گرمم ز تو بر آتش غم سوخته باد
 آتش عشق تو در^۱ جان من افروخته باد^۲
 جان که خو کرده بتشریف جفاهای^۳ تو بود
 چون تو رفتی ببلاهای تو آموخته باد
 جگر خسته ز پیکان^۴ تو گر پاره شود
 هم از آن کیش بیک تیر دگر دوخته باد
 چون نظر دوخت بهر^۵ تیر تو چشم آن همه تیر^۶
 یک بیک در نظر دوخته اندوخته باد
 قیمت بنده چه داند^۷ که بعد جان عزیز
 هم^۸ نسیم سر یک موی تو بفروخته باد

تو برخ شمعی و پروانه^۹ جان سوز کمال
 شمع افروخته پروانه^{۱۰} او سوخته باد

(۱) ب - غم ز تو بر (۲) د - س - این غزل را ندارد (۳) ب - جفای
 (۴) ب - تاش - بشمشیر (۵) ل - بیک (۶) تاش - چون نظر دوخت
 بشمشیر تو نیز از همه چشم (۷) تاش - نداند (۸) تاش - هر

دل من^۱ بار جفای^۲ تو نه تنها^۳ بکشد
 داغ جور و ستم هر دو بیک جا بکشد^۴
 جان بیک سر نکند با سر شمشیر تو قطع
 که جو زلفت بقدمهای تو سرها بکشد
 خوش بود تیر تو بر سینه ولی آن خوش نیست
 که کماندار تو باز آیدش از ما بکشد
 نرسد بر تو مه چارده بر گوشه^۵ پیام
 گر ز خورشید رخی سر به ثریا بکشد
 این همه بار جفا عاشق^۶ ازان کرد قبول
 که درین واقعه خود را بکشد^۷ یا بکشد
 قلم صنع کند رقص و سراندازیها
 دست قدرت گر ازان^۸ صورت زیبا بکشد

میکشد ناله و آه^۸ از دل غمدیده کمال
 هر که شد عاشق روی تو ازینها بکشد^۹

(۱) تاش - ما (۲) س - فراق (۳) د - جفاهای تو تنها؛ ب - تاش -
 به تنها (۴) ل - این غزل را ندارد (۵) ب - بار بلاد شمن (۶) ب -
 نکشد (۷) س - گر ازین (۸) س - آه و فغان (۹) س - هر که
 عاشق شد ازین روی ازینها بکشد

دل من بینو دگر دیده^۱ بینا چه کند
 دیده بی منظر خوب تو تماشا چه کند^۱
 زان لبم^۲ می ندهد دل که نظر برگیسیم
 چشم صوفی نشود سیر ز حلسوا چه کند
 داغ و دردی که رسد^۳ از تو مرا^۴ حق دلست
 دل حق خود نکند از تو تقاضا چه کند
 عاشق از شوق جمال تو جو گل جامه^۵ جان
 حالیا کرد بعد پاره دگر تا چه کند
 پارسا از ورع و زهد قبول تو نیافت
 تا عنایت نبود^۵ فائده اینها چه کند
 یار بیجم گرفتم همرا کشت امروز
 هیچ باخود نکند فکر که فردا چه کند

کرده از هر طرفی درد و بلا قصد کمال
 در میان همه مسکین تن تنها چه کند

(۱) ده ل - این غزل را ندارد (۲) تاش، س - لببت (۳) تاش -
 رسید (۴) ب، لن - که مرا از تو رسد (۵) ب، تاش، لن - بی
 عنایت نکند

دل من صحبت دلدار دگر میطلبد
 خاطر بار دگر یار دگر میطلبد
 یار بد مهر غم عاشق مسکین چو نخورد
 لاجرم مونس^۱ و غمخوار دگر میطلبد
 چه روم پیش طیبیبی که چو دردم دانست
 دمبدم بر دلم^۲ آزار دگر میطلبد^۳
 گر نهد بار جفا یار موافق بر یار
 گرچه باریست گران بار دگر میطلبد
 شد ملول از لب و گفتار مکرر دل تنگ^۴
 دهن تنگ شکر بار دگر میطلبد
 دیده^۵ راست^۶ نظر بر گذر سرو قدان
 قامت دیگر و رفتار دگر میطلبد
 بلبل است از گل با خار بازار کمال
 که گل دیگر و گلزار دگر میطلبد

(۱) تاش - مؤمن ؛ تب - عاشق (۲) د - بردلم دمبدم (۳) س، لن -
 این بیت را ندارد (۴) ب، تاش، س، تب - من (۵) س - دیده را
 بود

دل مقیم در آن جان جهان میباشد
 خاطر آنجاست که آن جان جهان میباشد
 خوش بود دل نگرانی بچنان دلبندی
 که بدین کس دل او هم نگران میباشد
 گر شدم عاشق و میخواره مرا عیب مکن
 پیر من کاین همه در طبع جوان میباشد
 هر کجا میگنم عاشق و رندم خوانند
 عاشق آری همه جاشی به نشان میباشد
 تا نسوزی نشود شمع دلت نورانی
 شمع را روشنی خاطر از آن میباشد
 همه شهر بگفتند و نگفتند خلاف
 که فلانرا طمع وصل فلان میباشد

از غم هجر میندیش کمالات چندین
 که فلك گاه چنین گاه چنان میباشد

(۱) ب، تاش، س، ل، ن، د - این غزل را ندارد [نقل از نسخه
 چاپ تبریز با مأخذ (ج-س)]

دوستانم سگ تو میخوانند
 دوستان قدر دوستان دانند^۱
 تیز تر باشدم بمهر تو دل^۲
 که به تیغ از در توأم^۳ رانند
 بارقیبان تند خوی بگوی
 که ز کشتن مرا نترسانند^۴
 از رخت هم حق نظر^۵ برسد
 گر دو زلف تو حق نپوشانند
 چه^۶ درخت گلی که از سر^۷ شاخ
 هر گلی بر تن تو لیزانند^۸
 کی گذارند حاسدان بتوام
 که مرا هم بمن نمی مانند
 بغلامی برآر نام کمال
 تا همه خلق مقبلت خوانند^۹

۱) د - این غزل را ندارد (۲) ل، ل ن - به تیغ تو مهر (۳) لن -
 تیغ تو از دم (۴) تاش، س - این بیت را ندارد (۵) ل، تاش -
 حق دیده هم (۶) تاش - تو (۷) تاش - تو کز سر؛ ل - تو کز هر
 (۸) ل، ل ن - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۹) ب، تب - بیت را
 باین شکل میاورده:

باشد از جان کمال بنده تو
 زیرکان جمله مقبلش خوانند

دوش باد سحری زلف تو میافشانید
 جان بدر میشد از آن حلقه که می جنبانید^۱
 یافت بوی تو و چون زلف تو گردید^۲ بسر
 آنکه در مجلس ما مجسمه میگردانید
 وعظ در مجلسیان هیچ نمیکرد اثر
 دردمند تو زد آهی همه را گریانید
 آن لب افسوس کنان پرش دلها فرمود
 باز بر سوختگیها نمکی افشانید
 دودها از خط و خال تو زهر سو^۴ برخاست
 پرتو روی تو تا باز کرا سوزانید
 بوی خون میدمد از خاک شهیدان غمت
 این^۵ نه خونست^۶ که با خاک توام پوشانید
 غمزه تاچند کنی رنجه بازار کمال
 که بعد تیغ نخواهد ز تو دل رنجانید

(۱) ب - دل مجنون شده را سلسله میجنبانید (۲) ب، تاش - زلف
 بگردید (۳) د، لن، س - از (۴) تاش - زهر دو (۵) د - کین
 (۶) س - آن نه خونست

دوشم ز قبله روی بر آن آستانه بود
 اشکم ز دیده سوی درت هم روانه بود
 در سر می صبوحی و در دیده ها خمار
 جان بی لب تو تشنه جام شبانه بود
 دل بود و آه و ناله بر آن در کشید باز
 چون شمع جان سوخته خود در میانه بود^۲
 از خال و^۳ عارض تو فتام ببند زلف
 مرغی که شد بدام سبب آب و دانه بود
 جانم ز زخم غمزه بچشم^۴ تو میگریخت
 از خستگیش میل به بیمارخانه بود
 چون در سخن شد آن لب شیرین شکر فشان
 در گوشها حکایت شیرین فسانه بود

القصه زمین فسانه مراد دل کمال
 شرح غم تو بود و دگرها بهانه بود

(۱) ب - سوی (۲) تاش، س - این بیت را ندارد؛ ب - بیت پس
 از بیت ۵ جای دارد (۳) ب، تاش - (و) افتاده است (۴) ب -
 بزلف

دوشم خیال روی تو در سر فتاده بود
 گوشتی در بهشت برویم گشاده بسود^۱
 تا تو ز در درآئی و مجلس دهی^۲ فروغ
 شب تا بروز شمع بیا ایستاده بسود
 ساقی بیاد روی توأم هر قدح کسه داد
 آب حیات بود که خوردم نه باده بسود^۳
 جام از لب تو خواست گذشتن بنازکی^۴
 آن صاف دل ببین^۵ که چه مقدار ساده بود
 در خواب دیدمت که بمن دست میدهی
 دولت نگر که دوش مرا دست داده بسود
 سرگشته^۶ که بود روان پیش تو چو شمع
 جانی^۷ بدست کرده و برکف نهاده بسود

درد ارچه کم نبود ز هر سو کمال را
 دوش از فراق روی تو چیزی زیاده بسود

(۱) د، ل - این غزل را ندارد (۲) تب، ب، ناش - کنی (۳) س -
 بیت ۳ و ۴ را ندارد (۴) ناش - بتازگی (۵) تب - نگر (۶) ب،
 لن - جامی

دوشم دل از غم تو بر آتش همی طپید
وز دیده باخیال لب^۲ آب میچکید^۳
زان لب چو^۴ میشنید حدیثی دل کباب
میسوخت چون نمک بجراحت همی رسید^۵
در پیش میفکند سر خود قنیل عشق
از شرم^۶ این گناه کز آن تیغ میبرید
نا کرده سر قلم سر زلفت کجا کشیم
دالست زلف تو نتوان بی قلم کشید
پیش تو روز و شب چه برم نام مهر و ماه
چون مهر دیگری نتوان بر تو بر^۷ گزید
گیم که باد با تو برد آه این ضعیف
از باد ناله^۸ پشه کمتر توان شنید^۸

چشم کمال روی تو دید و بگریه گفت
چشم رونده چون تو در اقلیم ها ندید

(۱) تب - در (۲) تب - رخت (۳) ل - این غزل را ندارد (۴) ب
لن - همی (۵) س - بیت ۲ و ۳ را ندارد (۶) تا - از
(۷) ب - بر توشی (۸) د، لن - بیت پس از بیت ۴ جای دارد

دوش در خانه ما ماه فرو آمده بود
 خانه روشن شد و دیدیم^۱ همو آمده بود
 تا به بینیم مه طلعت میمون فالش
 قوعه انداخته بودیم و نکو آمده بود
 ناتمامی مه آنشب همه را روشن شد
 که چو آئینه باو روی برو آمده بود
 با خیال لب و آن عارض نازک در چشم
 آب دولت همه را باز بجو آمده بود
 میدمید از دم مشکین صبا بوی بهشت
 بوی بردیم که او زان^۲ سر کو آمده بود
 هرکه دیدیم چو چشم و سر زلفش آنجا
 مست و آشفته^۳ آن سلسله مو آمده بود

دل دیوانه خود سوخته چون عود کمال
 وان بری روی ملک خوی بیو آمده بود

(۱) ل، تاش - ماه روپوش حدیثیست (۲) د - بردیم ازان زان ؛
 تاش - بردیم بدو زان ؛ س - بردیم ازین زان (۳) ب - ترتیب
 بیت‌ها: ۲، ۴، ۵، ۶، ۳، ۷

دوش چشم ز فراق سو بخون ترمیشد
 آه من بسی مه رویت بفلک بر میشد
 اشک میآمد و میشت ز پیش نظرم
 هرچه جز نقش تو در دیده مصور میشد
 مه بکوی تو شب چارده خودبین^۱ میگشت
 چو بائینه روی تو برابر میشد^۲
 هرکجا زان لب شیرین سخنی میگفتند
 سخن قند نگفتم که مکرر میشد
 قدر وصل تو دل امروز نکو میدانست
 اگر آن دولتش این بار میسر میشد
 هر نسیمی که لب از زلف تو در مجلس یا
 میگذشت از دم او شمع^۳ معنبر میشد
 آنکه وقتی نگران بود بر آن روی کمال
 گر همی دید کنونش نگرانتر میشد
 صفت عارض چون آب تو در دفتر خویش^۴
 بیشتر زان ننوشتم که ورق تر میشد^۵

۱) تاش - خونین (۲) د، ل، ل، ن - ترتیب بیتها: ۳، ۵، ۶، ۴،
 ۷ (۳) ب - صبح (۴) س - وصف آن عارض چون آب بمجموعه
 خویش (۵) د، تاش - این بیت را ندارد

دوشینه خیالت همه شب مونس ما بود
 تا روز دو دست من و آن زلف دوتا بود^۱
 مجلس خوش و دل جمع و مرتب همه اسباب
 از^۲ عیش بیاد^۳ تو چگویم که جها بود
 در کلبه ما محنت هر روزه شب دوش
 تشریف^۴ نفرمود ندانم که کجا^۵ بود
 من در عجب آن لحظه ز تشریف خیالت
 کان پایه نه در خورد من بی سرو پا بود
 گر یکدمه وصل تو خریدیم بصد جان
 آن هم سړیک موی ترا نیم بهما بود
 اندیشه خون ریختنم دوش با آن چشم
 بر عزم جفا کردی و آن عین وفا بود
 گر داشت کمال از تو نهان سوز تو چون شمع^۶
 بر سوز نهانیش رخ زرد گسوا بود

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب - آن (۳) د - بروی (۴) ده لن،
 س - تصدیع (۵) د - ندانیم کجا (۶) ب - سوز دل خویش

دی خرامان برهی یار مرا پیش آمد
 فتنه آورد بمن روی و^۱ بلا پیش آمد
 زلف مشکینش اگر داشت بعاشق سرچنگ
 بامن آن روی^۲ بصد گونه صفا پیش آمد^۳
 محتشم وار بهر سو که شد آن مه اورا
 همه ره عاشق درویش^۴ گدا پیش آمد
 تحفه لایق معشوق چو در دست نداشت
 عاشق زار بزاری و دعا پیش آمد
 بر رخم گه چو در و^۵ گه چو عقیق آمد^۶ اشک
 دیده را بی رخ او بین که جها پیش آمد
 ره غلط کردم و بی^۷ گم بملاقات رقیب
 بانم آن رهنز دلها ز کجا پیش آمد
 نیست در عشق تو خون مژه مخصوص کمال
 که ازین سیل درین ره^۸ همه را پیش آمد

۱) تاش، تب - (و) افتاده است ۲) ب، تب - روز ۳) س - بیت
 ۴ و ۶ را ندارد ۴) ده، لن، تب - عاشق و درویش و ۵) ب، تاش -
 زر و ۶) ب، س - آید ۷) د - بی غلط کردم و ره ۸) د - دمام

ذکر مه کردم شبی روی توأم آمد بیاد
 یاد شب کردم بمه دل با سر زلفت فتاد
 گر نمائی با دو دال زلف قد چون الف
 هر کجا در عشق مظلومست یابد از تو داد
 دور بادا از دو زلفت دست ما سودائیان
 تا کسی انگشت بر حرف تو نتواند نهاد
 گفته بودی چون کنی یادم شود درد تو کم
 تا چنین کردیم گفتی آن زیادت شد زیاد
 با خیال آنکه دوزد چشم بر رویت کمال
 يك بيك دوشینه سوزنهای مژگان آب داد

(۱) ب، تاش، ل، لن، د، تب - این غزل را ندارد

رخت گلبرگ خودرو مینماید
 در او از نازکی^۱ رو مینماید
 ز خوبیهها که در تست از هزاران
 دهانت یکسر م— مینماید
 خیال عارضت در چشم گریان
 جو آب چشمه در^۲ جو مینماید^۳
 رخ خود دید گل در آب و گفتا^۴
 اگر نکنم غلط او مینماید^۵
 بروی دوست مانندست خورشید
 بچشم^۶ گم آزان رو مینماید
 جو مطرب خواند^۷ ابیات تو گویند^۸
 که این گوینده خوشگو مینماید
 کمال از وصف آن لب^۹ هرچه گوئی
 بوجه^{۱۰} عقل نیکو مینماید

(۱) د، ل، س - روشنی (۲) د - آب رفته از؛ ل - آب روشن از
 (۳) ل، س - بیت پس از بیت يك جای دارد (۴) د - میگفت
 (۵) س - این بیت را ندارد (۶) ل، د، تاش - بچشم
 (۷) پ - دید (۸) تاش - اشعار تو گفتم (۹) د، س، تب - از
 روی آن مه (۱۰) ب، تاش - بنزد

رخ تو نور بماه تمام می بخشد
 جو خلعتی که شهی با^۱ غلام می بخشد^۲
 مرا که کشته^۳ هجم ز لب پیام رسان
 که باز عمر نوم^۳ آن پیام می بخشد
 بیار سبب زفن گرچه نقره^۴ خامست
 که باغبان بگدا هرچه خام می بخشد
 حریم وصل تو چون کعبه منزلی بفاست
 مرا صفای عجب آن مقام می بخشد
 بیاد زلف و رخ تست پیر مجلسرا^۴
 دم و نفس که بهر صبح و شام می بخشد
 مرید باده فروشم که شیخ جام خود اوست
 هرآنکه زو مددی خواست جام می بخشد
 کمال بوسه دم با تو گفت^۵ یا دشنام
 بهر دو نقل خوشم هر کدام می بخشد

(۱) تب - بر (۲) سه - لن - این غزل را ندارد (۳) ب - ن - وام
 (۴) ده ل - خلوت را (۵) د - گفت با تو

رخی چنین که تو داری کدام مـه دارد
 خدا همیشه ز چشم پدت نـگـه دارد
 بکش نخست مرا گر گنه محبت تـسـت
 که بنـدـه از همه بسیارتر گنه دارد
 غلام آن سگ کویم که چون شناخت مـرا
 بر آستان تـو کمتر ز خاک ره دارد
 بچین زلف سیه چشمت آهوی ختن است^۱
 که بر کنار گل و سبزه خوابگه^۲ دارد^۳
 همیشه تشنه^۴ وصلت ز شوق زلف و زنج^۵
 دو دست در رهن و دیده سوی چه دارد
 قیامتست بخوبی رخت که در وی زلف
 بحجم زیربری نامه^۶ سیه دارد
 جو کوس حسن زدی قلب عاشقان مشکـن
 که تاج و تخت شهان زینت^۷ از سیه دارد
 کمال فهم سخن نیست در گدا طبمان
 سخن درست و تعلق بگوش شه دارد

(۱) س - کجا ز خواب شود سیر آهوی چشمت (۲) ب، تاش، س، ل،
 تب - تکیه گه (۳) ب، تاش، س - ترتیب بیتها: ۳، ۶، ۷، ۴،
 ۵، ۸، ۴) ب، تاش، تب - همیشه بسته زلفت ز بیم چاه ذکـن
 (۵) ل - رونق

رخ تو دیدم و زاهد نمیتواند دید
 مراد ماست که حامد نمیتواند دید
 دگر بصومعه خلوت نشین کجا بیند^۱
 مرا که بی می و شاهد نمیتواند دید
 بگردن تو نخواهم که بینم آن تسبیح
 که رند شکل مقلد نمیتواند دید
 کسی که گوشه^۲ محراب ابروشی^۳ دیدست
 دگر کسبش بمسجد نمیتواند دید
 به نرد^۴ عشق تو نقشی^۵ ز کمبتین مراد
 ورای عیاشی فارد نمیتواند دید
 روان نگشته بسجاده اشک صوفی را
 چه سود ورد که وارد نمیتواند دید
 بدیدنش چه شتابد^۵ رونده بی تو کمال
 که بی دلالت مرشد نمیتواند دید

۱) ل - بودم ۲) تاش - ابرویت ۳) تاش - نقد ۴) س - نقدی
 تاش - نردی ۵) تاش - ستاید

رویت بچنین دیده تماشا نتوان کرد
 وصل تو بدین^۱ سینه تمنا نتوان کرد^۲
 تا دیده نهست از نظرت وام نگیرد
 نظاره^۳ آن صورت زیبا نتوان کرد
 تا همت عالی نشود رهبر خاطر
 اندیشه^۴ آن قلمت^۵ و بالا نتوان کرد
 گریغ کشد دشمن^۶ و گره^۷ طعنه زند دوست
 قطع از تو و سودای تو قطعا نتوان کرد^۸
 در دولت خوبی بگدایان^۹ در خویشی
 لطفی بکن امروز که فردا نتوان کرد
 تو دارو^{۱۰} و درمان دل و دیده^{۱۱} ریشی
 بیرون ز دل و دیده ترا جا نتوان کرد
 دردی ز تو در جان کمالست که آنرا^{۱۲}
 الا بوصول تو مداوا نتوان کرد

(۱) س - وصلت بچنین (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) ب - خاطر
 (۴) ب - تاش، تب - زند طاعن و (۵) د - صد (۶) س - بیت ۴ و
 ۶ را ندارد (۷) د - خوبی و گدایان (۸) ب، تب - داروی (۹) ب،
 س - اورا

روی تو دیدم سختم روی داد
 زآینه طوطسی بسخن در فتاد^۱
 صوفیم و معتقد نیکوان
 کیست چو من صوفی نیک اعدقاد
 خانه چنم که خیالت دروست
 جز بتماشای تو روشن مباد
 زآمدنت رفت خبر در چمن
 سرو روان جت و بها ایستاد^۲
 مه که نهادی کله حسن کج
 روی تو دید آن همه از سر نهاد
 ای که فراموش نیی هیچ وقت
 وقت نشد کاوری از بنده یاد^۳
 یاد کن از حالت آن کز کمال
 پرسی و گویند ترا عمر باد

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) تاش - بیت پس از بیت يك جای دارد؛ لن - این بیت را ندارد (۳) ب ه تاش - بیت پس از بیت ۴ جای دارد

روی تو بجز آینه دیدن که تواند
 زلف تو بجز شانه کشیدن که تواند^۱
 قند دهنت شربت خاصی که ز لب ساخت
 دیدن نتوان خاصه چشیدن که تواند
 چندانکه توئی آرزوی جان عزیزان
 با آرزوی خویش رسیدن که تواند
 در زیر لب از بیم رقیب تو بر آن روی
 ما فاتحه خواندیم دمیدن که تواند
 مشاطه دلی داشت جو پولاد بسختی
 ورنه ز چنان زلف بریدن که تواند^۲
 چون نیست کمال از سخنان تو گزین تر^۳
 کسرا سخن بر تو گزیدن که تواند
 آنجا که بخوانند بلند این سخنان را
 دیگر سخن بست شنیدن که تواند

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) ل ، لن ، تاش - دران (۳) س -
 بهت ۲ و ۷ را ندارد (۴) س - تو گزیری

روی زیبای تو^۱ هر بار^۲ که در چشم تر آید
 خوبتر باشد از آن ماه که در آب نماید^۳
 گوی را طرفه نباشد که ربایند خلائق
 طرفه آن گوی زنخدان که دل خلق رباید
 در بزنجیر ببندد همه وقت^۴ و عجیبت این
 که در دولت آن زلف چو زنجیر گشاید^۵
 پیرهن لطف تنت زانکه بپوشید چه حاصل
 آستین تو دو ساعد چو بانگشت نماید
 ناله و اشک چو خونابه من از دیده نبینم
 این چنینها تو کنی ای دل و اینها ز تو آید
 پیش بالای تو بر طرف چمن سرو سهی را
 باغبانان نگذارند که گستاخ برآید^۶

عندلیب است کمال آمده در باغ معانی
 که بسازد غزل و برگل روی تو سراید

(۱) ب، تاش، ل - چون ماه تو (۲) ل - هر گاه (۳) ب، د - برآید
 س - این غزل را ندارد (۴) ل - وقتی (۵) تاش - این بیت را ندارد
 (۶) ل - درآید

ره گشودند بار بر بندید
 خویشتن^۱ زیر بار میسندید^۲
 این جهان درد خورده^۳ دندان نیست
 وارهدید ازو چو بر کندید
 برگ ریزان عمر شد نزدیک
 خیره خیره چو گل چه^۴ میخندید
 شاخ بی میوه گر همه طوبیست
 ببریدش بمیوه پیوندید
 ره نمایان عشق آینه اند
 پیش آئینه دم فرو بندید
 تا نماید رخ شما بشما
 گر همه طوطی و همه قندید
 بفلک رهبر شماست کمال
 گر جهان زیر پای افکندید

(۱) س - خویش را (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) ب - تب - خواره
 (۴) ب - همی (۵) د - تاش، س - که

زان بیشتر که دیده جمال تو دیده بود
 نقش تو بر^۱ سراج^۲ دل برکشیده بود^۳
 از سایه^۴ بر مگس آزده شد رخسار^۵
 بهر شکر مگر سوی آن لب بریده^۶ بود
 رخسار زرد عاشق آن رخ بزر خریس^۷
 او خود چو بندگان دگر زر خریسده بود^۸
 یوسف به بین و حسن مبین کارد در میان
 آن^۹ تیغ غمزه بود که کفها بریده بود
 بارید تیغ و تیر شب هجر^{۱۰} بر سرم
 دور از تو بین چها بسر من رسیده بود
 گوئی که بود^{۱۱} عکس بنا گوش یار و در
 بر برگ گل که قطره باران چکیده بود
 غارتگر^{۱۲} معانی مجموع^{۱۳} کمال
 دزدید^{۱۴} هرچه یافت سخن در جریده بود

(۱) د - در (۳) ل، لن - این غزل را ندارد (۳) س - دلست
 (۴) تاش - رسیده (۵) س - بیت ۳ و ۴ را ندارد (۶) تب - این
 (۷) س - تیر ز هجر تو (۸) تاش - برده س - دید (۹) ب -
 غارت کند (۱۰) تاش - دزدیده

زان میان هیچ اگر نشان باشد
 این خبر هم در آن دهان^۱ باشد
 گر میان باشدش^۲ بزیر قبا
 خرقة^۳ بنده در میان باشد
 و در دهان گویش که هست آن نیر
 سخنی از سر زبان باشد
 دل ز سرو روان او زنده است
 همه کس زنده از روان باشد
 گو برو جان و جا باو^۴ بگذار^۵
 که مرا او بجای جان باشد^۶
 عقل گفت ار بحسن آنی هست
 آن قد و ابروی فلان باشد^۷
 این چه جای تأمل است کمال
 الف و نون برای آن باشد

(۱) ب، س - میان (۲) ب، تب - باشدت (۳) د، ل، لن - گسر
 (۴) ب - بما (۵) تاش - در باز (۶) لن - این بیت را ندارد
 (۷) س - بیت را باین شکل میاورده:

هیچکس را بحسن آن هیبات
 قد و ابروی چون فلان باشد

زان پیش که جان در تنق غیب نهنان بود
 عکس رخ دلدار در آئینه^۱ جان بود^۱
 از خواب عدم دیده^۲ دل نا شده بیدار
 در دیده و دل^۳ نقش خیال تو عیان بود
 آن^۳ دم که نبود از دل و جان هیچ نشانی^۴
 بر چهره^۵ عشاق ز داغ^۵ تو نشان بود
 هر نقش که از کارگه غیب برآمد
 بردیم گمانی که تو آنی^۶ نه چنان بود^۷
 با حلقه^۸ گیسوی تو شوریده دلان^۸ را
 هر حال که در کعبه به بتخانه^۸ همان بود
 عشق از طرف یار پدید آمد از آغاز
 معشوق^۹ شنیدی که بعاشق نگران بود
 در پای تو جان داد کمال و ز جهان رفت
 المنه^{۱۰} لله که تمنای وی آن بود

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) تاش، س - دیده دل (۳) د - زان
 (۴) د - نام و نشانی (۵) ب، لن - ز نام (۶) ب، لن - توئی
 خود (۷) س - بیت ۳ و ۴ را ندارد (۸) تاش - بمیخانه
 (۹) تاش - معشوقه (۱۰) تاش - المنه و

زاهد از روی تو تا چند مرا توبه دهد
 گو دعا کن^۱ که خدایش ز ریا توبه دهد
 گفته بر در من^۲ بس کن ازین ناله و آه
 کس ندیدم که گذارا ز دعا توبه دهد
 عاشق روی ترا زین دو برون کاری نیست
 یا رقیبش کند از عشق تو بیا توبه دهد
 پیش لبهای تو از دعوی کوچک دهنسی
 غنچه^۳ هارا بزدن^۴ باد صبا توبه دهد^۵
 شیخ در دور لب او بکسی توبه نداد
 همه رفتند بمیخانه کرا توبه دهد
 رایگان دل برد آن ابرو^۶ زین ناید باز
 شوخ کج باز که اورا ز دغا توبه دهد^۷
 مرشد آن نیست که از می دهندت توبه کمال
 مرشد آنست که از توبه ترا توبه دهد

(۱) ب، تاش، تب - رها کن (۲) ب، تاش، س، د، تب - او
 (۳) د - غمزه (۴) ب، تاش، تب - همگی (۵) ب - بیت پس از
 بیت ۵ جای دارد (۶) ب، تاش، تب - روی و (۷) س - ایمن
 بیت را ندارد

زاهد باریک بین لبهای باریک تو دید
 خواند اللهم باریک آندم^۱ و بروی دمید
 آنکه در خلوت ریاضتها کشیدی سالها
 شد ز بویت مست و در میخانه^۲ها ساغر کشیدی^۳
 صوفی ما میکند دیوانگیها در سمع
 آه اگر یک عاقلی میکرد و زین می میچشید
 پارسا گر بنگرد آن ابروی شوخ از کمین
 همچو چشمت بیش نتواند بمحراب آرمید
 تا توان انداخت خودرا ناگهان در کوی^۴ دوست
 همچو اشک گم رو بسیار میباید دوید^۵
 امشب آن مه گر جو شمع از خانقه سر برزند
 های و هوی صوفیان بر آسمان خواهد رسید
 با دو صد لاف کرامت گر لبش بینی^۶ کمال
 باز بفروشی^۷ بجای خرقه^۸ صد بایزید

(۱) ب - آنکه (۲) د - بتخانه (۳) س - بیت ۲ و ۴ را ندارد
 (۴) ب - در پیش (۵) فاش - این بیت را ندارد (۶) ل - بیند
 (۷) ل - بفروشد

ز برگ گل کوه نسیم عبیر میآید
 نسیم اوست از آن^۱ دلپذیر میآید^۲
 حدیث کوئیم از یاد میروود به بهشت
 چو نقش روی و لبش در ضمیر میآید
 بریخت خون عزیزان عجیتر آنکه هنوز
 ز خردی از^۳ دهنش بسوی شیر میآید
 ندیدم آن رخ و از غم شدم بر آن در پیر
 جوان همی رود آنجا و پیر میآید
 بیا بحلقه رندان که این چنین^۴ منظور
 میان اهل نظر بی نظیر میآید
 کسی که جامه برد برقدت کی آید^۵ راست
 تنت به لطف چو بیش از حریر میآید
 کمال دیده نخواهد ز قامت^۶ بر دوخت
 اگر معاینه^۷ بیند که نیز میآید

(۱) ب، تاش - کزان (۲) س، لن - این غزل را ندارد (۳) تاش -
 (از) افتاده است (۴) ب، تاش، تب - آن خط (۵) ب - نیاید
 (۶) ب، تاش، تب - ز دیدنت (۷) تب - مقابله

ز خوان وصل تو تا با من گدا چه رسد
 بجز جگر بگدایان بینوا چه رسد
 لبث که پر شکرست آن بهیچ کس نرسید^۱
 ازان دهان که ز هیجست کم مرا چه رسد
 هزار تشنه تر او^۲ لبی چو قطره آب
 میان آن^۳ همه از قطره بما چه رسد
 تو کیستی و من ای دل که جرعه زین جام
 بسد چو جم نرسد تا^۴ من و ترا چه رسد^۵
 چنین که بر سر کوی تو تیغ میبارد
 بجز بلا بسر عاشق از هوا چه رسد
 ز نیزه بازی مژگان شوخ چشمان^۶
 سنان به سینه رسید و^۷ هنوز تا چه رسد^۸
 کمال چون نرسد جز جفا ز اهل وفا
 قیاس کن که ز خوبان بیوفا چه رسد

(۱) ب، د - نرسد (۲) ب، تاش، لن - بر آب، تب - بآب (۳) ل -
 این (۴) ب، تب - خود (۵) د - بیت پس از بیت يك جای دارد
 (۶) س - چشمانش (۷) ب، تب - بسینه ما و (۸) د - این بیت را
 ندارد

ز سوز جان من آن بیوفا چه غم دارد
 اگر چراغ بمیرد صبا چه غم دارد
 کسی که برنکند سر ز خواب چشمانش
 ز آه و ناله شبهای ما چه غم دارد
 میان عیش و طرب پادشاه نعمت^۱ و ناز
 بر آستان ز^۲ نیاز گدا چه غم دارد
 دگر مرا ز بلا دوستان مترسانند
 دلی که شد همه درد از بلا چه غم دارد
 بکوی او نروی زاهدان مرو هرگز
 تو گر بهشت نه بینی مرا چه غم دارد
 عوام تیر ملامت بعاشق از بزنند
 ز سهم لشکریان پادشا^۳ چه غم دارد
 رقیب گو شنو^۴ آنچه از در تو خواست کمال
 گدای کو ز سگ آشنا چه غم دارد

(۱) ل - عشرت (۲) س - بر آستانه (۳) تاش - پادشه (۴) گو شنو -
 یعنی که رقیب بشنود (ترتیب دهنده نسخه تبریز ظاهرا به این
 نکته پی نبرده و این مصرع را که در تمام ماخذها بهمین شکل
 است ، خواسته است تصحیح کند و به این شکل در آورده است ؛
 " رقیب گو بشنو آنچه از تو خواست کمال " (ر ک " تب ۱ ص ۱۵۶)

ز غمزه های تو چندانکه ناز میبارد
 مرا ز هر مژه اشک نیاز میبارد^۱
 سرشک ما ز تو باران نوبهارانست
 که لحظه ای نستادست^۲ و باز میبارد
 بریخت بیکر محمود و چشم او در خاک
 هنوز خون بفراق ایاز میبارد
 ز دوری^۳ مه روی تو^۴ چشم بیبدارم
 ستاره ها بشبان دراز میبارد
 ز خنده هاش که میریزدم نمک بجگر^۵
 ملاحظت از لب آن دلنواز میبارد
 چو دوری از رخ او بی صفائی ای صوفی
 گر از جبین تو نور نماز میبارد
 دلیل سوختگیهاست گریه های کمال^۶
 که اشک شمع^۷ ز سوز و گداز میبارد

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش، تب - که لحظه لحظه
 ستادست (۳) ده - لن - ز حسرت (۴) د - روشی دو (۵) ب، ل، تاش -
 ز خنده ها چو نمک میفشاندم بجگر (۶) ده - ل - ز تاب آتش
 روئیت آب چشم کمال (۷) ده، تاش، لن - که شمع اشک

زلفت که بر سمن گرهی عنبرین زند
 توقیع حسن بر ورق یاسمین زند^۱
 مهریست نقش خاتم دولت که آفتاب
 آنرا ز مهر عارض تو بر زمین زند
 حیف است اگر بخاک سر کویت ای صنم
 رضوان دم از لطافت خلد برین زند
 صورتگری که نفس تو ببند غریب نیست
 گر خط نسخ در رخ خوبان چین زند
 ای شاهی که شهد لبان چو قند تو
 صد بار طعنه بر شکر و انگبین زند
 گرد از نهاد گوشه نشینان برآورد
 ترك کمانکش تو چو تیر از کمین زند

تا کی کمال را هوس خاکپای تو
 آبی ز دیده بر جگر آتشین زند

(۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد / نقل از نسخه چاپ تبریز به مأخذ (ج - س) آ

ز ماهتاب جمالت ز ماه تاب رود
 چه جای ماه سخن هم در آفتاب رود^۱
 تو آن دری که ز پیش نظر اگر بروی
 مرا ز دیده^۲ گریان در خوشاب رود
 مکن بنخون^۳ دلم چشم سرخ زانکه^۴ کسی
 طمع نکرد بخونی^۵ که از کباب رود
 بصورت نگم سوی گل ولی به^۶ سراب^۷
 ز جان تشنه کجا آرزوی آب رود
 کشیدم از تو جفای جهان که میدانست^۸
 که بر من از ملك رحمت این عذاب رود
 چو رفت در سر او سر تو هم بروای جان
 که با تو نیز نباید که این عتاب^۹ رود
 کمال چشم تو گر میبزد^{۱۰} شب هجران
 خیال^{۱۱} خواب چنانش بزن که خواب رود

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) ل - ز خون (۳) ب، تاش - از انکه
 (۴) د - ز خونی (۵) تاش - چو د، س - ز (۶) ب، تب - سوی آن
 گل سیراب (۷) س - میدانم (۸) س - عذاب (۹) ل، ب، تاش،
 تب - میبرد، س - میبرد (۱۰) س - میان

ز مستی چشم او هرگز بحال ما نمیافتد
 بهز جاشی^۱ بیفتد مست و او قطعا نمیافتد^۲
 بگویت رند دردی کش سبو بر سر بر آید خوش
 چه میها در سراسر است اورا عجب کز با نمیافتد^۳
 بروز صید هر تیری که اندازی و گردد گم
 بیا آن در دل ما^۴ جو که دیگر جا نمیافتد
 چه خوش افتاده است آن در یکتا بر بنا گوشت
 که بر گل قطره^۵ باران چنین زیبا نمیافتد
 ز دورت کی توان دیدن جو نمائی^۶ بما بالا
 نمی بینم مه تا چشم بر بالا نمیافتد
 نخستین دیده ها افتد بران پا آنگهی سرها
 بخاک پایت از تنها سر تنها نمیافتد^۷
 شبی کان مه بچرخ آید کمال آنجا فکن خود را
 که صوفی در چنین رقصی^۸ بدورانها نمیافتد

(۱) س - بهر حال (۲) س - بیت را میافزاید:
 جو خاک ره شوم زین بس من و سودای زلف او
 که خاک راه را در سر جز این سودا نمیافتد
 (۳) س - بیت های ۳ و ۴ و ۷ را ندارد (۴) ل - من (۵) ب - تاش -
 بنمائی (۶) س - بیت را میافزاید:
 نمیافتد رقیب اصلا بحال آب چشم من
 چه افتادست این خس را که در دریا نمیافتد
 (۷) تاش - روزی

ساقی بیار باده که عید صیام شد
 آن مه که بود مانع رندی تمام شد
 در ده قحح ز اول روزم که بعد ازین
 حاجت بدان نماند که گویند شام شد
 امروز هر که خدمت معشوق و می کند
 بختش کمینه چاکر و دولت غلام شد
 بس خرده که بود بدگان میفروش
 تسبیح و جامه در گرو نقل و جام شد
 با زاهدان مگوی ز مستی و ذوق عشق
 بر عاشقان حلال و بر ایشان حرام شد
 در روی خوب گرچه تأمل مباح نیست
 امکان رخصت است بنیت چو عام شد
 از اهل عشق ننگ ندارد کسی کمال
 جز ناکسی که در پی ناموس و نام شد

(۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد [نقل از
 نسخه چاپ تبریز بمآخذ (م - ن)]

سالها دل در هوایت بر سر هر کو دوید
 از صبا نشنید بوئی از تو و رنگی ندید
 بر سر هر مویم ار تیغ جفا راند رقیب
 يك سر موی من از مهر تو نتواند برید
 میدهم جان در هوای لعل جانبخشت ولیك
 با چنین قلبی سیه نتوان چنان گوهر خرید
 خاك آن باد فرح بخشم که از کویت وزد
 صید آن مرغ همایونم که بر بامت پرید

منزل مقصود نزدیکست و ره ایمن کمال
 لیک تا آنجا ز خود گر نگذری نتوان رسید

(۱) ب، تاش، ل، لن، ده، تب - این غزل را ندارد

سر زلفت نمیخواهم که در دست صبا افتد
 کزان جانها رود برباد و سرها زیر پا افتد
 رقیب از حد برون پای از حد خود مینهد بیرون^۱
 مبادا دامن دولت که در دست گدا افتد
 بسجین زلفت ار گفتم حدیث مشک^۲ معذورم
 بریشان گوی را اکثر سخنها خطا افتد
 فلک را با همه کوشش که سال و ماه بنماید
 چنین ماهی نپندارم که اندر سالها^۳ افتد
 بدل گفتم برون افتاد راز ما کنون ای دل^۴
 بگفت از دیده^۵ گریان^۶ هنوزت تا چها افتد^۷
 همی خواهم^۸ که چون آتش روان جان در قدم ریزم^۹
 ولی با این همه مشکل که میل او بما افتد
 چه بررسی از کمال آخر که دود از روی او^۹ چونی
 چه باشد حال آن بلبل که از گلشن جدا افتد

(۱) س - رقیب بی هنر تا چند پای از حد نهد بیرون (۲) تاش -
 عشق (۳) د - قونها (۴) ل - راز عشق ما از دل ؛ د، ل - بدو
 گفتم بروی افتاد راز عشق ما از دل (۵) ل - از چشم خون افشان
 (۶) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد (۷) تب - همی گفتم (۸) ب، ل -
 تب، ل - آتش روانی جان بر افشانم (۹) ب، تب - مسن

سر مارا نرسد اینکه^۱ بیای تو رسد
 گر رسد دیده بروی تو^۲ برای تو رسد
 بر دل و جان جو غم و درد تو سازند نصیب
 جگر سوخته را داغ جفای تو رسد
 بعد صد ساله جفا با من^۳ از یار جدا
 گر کند عمر وفا بوی^۴ وفای تو رسد^۵
 زاهد از بیم بلا سر بدعا کرد فرو
 عاشقان روی ببالا که بلای تو رسد
 درد مارا نرسد مرهم و درمان ز طبیب^۶
 گر رسد داروئی از دارشفای تو رسد^۷
 بر درت میکنند منع ز دریوزه رقیب
 سنگ نخواهد که نصیبی بگدای تو رسد

حاجت حلقه زدن نیست درین باب کمال
 این قدر بس که بآن گوش دعای تو رسد

(۱) ب، ل، تاش، تب - سر ما کی بسر خویش (۲) ب، تب - بدان
 پای؛ تاش - بآن روی (۳) ب، د، تب - سال جفا کرد من (۴) ب،
 تب - وفا بو که (۵) تاش، س، لن - این بیت را ندارد (۶) ب،
 ل - ز حکیم، تب - چکنم (۷) تاش - این بیت را ندارد

سرو اگر زان^۱ قدو رفتار ببالاست^۲ زیاد
 سایه گه گه چه عجب کز تو زیادت افتاد^۳
 سروی و سایه تو^۴ سایه رحمت بزمین
 سایه رحمت تو^۵ از سر ما دور مباد^۶
 راست گویند هواهاست^۷ ز تو در^۸ سر سرو
 که نجنبد بیقین^۹ هیچ درختی بسی باد
 مژده آمدنت یاد بگلزار آورد
 جست^{۱۰} آزاد ز جا سرو و بیک پا^{۱۱} استاد
 سرو میخواست که پیش قد تو سر بنهد
 داد بر باد سرو این هوس از سر بنهاد
 تا قدت دید که بر دیده نشانیم^{۱۲} دگر
 باغبان سرو سهی را بچمن آب نداد
 میکند از ستم^{۱۳} سرو قدان ناله کمال
 بلبل از نارون و سرو برآرد فریاد

(۱) تاش - از (۲) د - بالاست برفتار (۳) ب - زیادست زیاده
 س - این غزل را ندارد (۴) تاش - سرو بالای ترا (۵) ب، تاش -
 او (۶) ب - دور باد (۷) ب، تاش، تب - هوایی است (۸) ب،
 تب - بر (۹) د، ل - بجننبد یقین (۱۰) تاش - گشت (۱۱) تاش -
 سرو بیگجا (۱۲) تاش - نشانیم (۱۳) تاش - قدم

سرو سہی در بوستان چندانکہ بالا میکند
 بیش قد و بالای او^۱ از سرکشی پا میکند^۲
 گر دوستانرا میکند خاطر بباغ و بوستان
 ہرجا کہ باشد بوی^۳ تو مارا دل آنجا میکند
 بیش رخ تو میکند خط دانہء دلہای ما
 چندین ہزاران دانہ را موری بتنها میکند
 ننوشت کس در مکتبی بالاتر از یاقوت خط
 بالای یاقوت او خطی بنگر چہ زیبا میکند
 از^۴ موج اشک ار بنگری بگذشتہ دود^۵ سینہا
 دانی کزان مہ آہ ما سر بر ثریا میکند
 شرمندہ ایم از ناصح مشفق کہ در اصلاح ما
 ہم رحمت خود میدہد ہم رحمت ما میکند
 زان غمزہ ہر تیری کہ دل آرد بدست ازوی کشم
 مسکین کمال از دست دل دایم^۶ ازینہا میکند

(۱) ل - تو (۲) د، س - این غزل را ندارد (۳) تاش - میل
 (۴) تاش - آن ؛ تب، ب - ای (۵) ب، تاش، لن، تب - دود از
 (۶) ب، تب - ہر دم

سرورا هر که راست میگوید
 قامت یار ماست میگوید^۱
 چون دهانت کجاست میگویم
 چون دهانم کجاست میگوید
 خبری زان میان^۲ جو میپرسم
 عالم المر خداست میگوید
 میکند دل حدیث بوس و کنار
 دل من هرچه خواست میگوید^۳
 چشم حیلت گش^۴ بفتوی عشق
 قتل عاشق رواست میگوید
 ابرویش^۵ گفت فتنه کار منست
 کج نشستمت و راست میگوید
 آن رخ آورد خط بخون کمال
 خال بر خط گواست میگوید

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) س - نهن (۳) د - این بیت را ندارد
 (۴) ب، لن، تب - گوت (۵) د - ابروش؛ تاش - ابرویش

شب که در خلوتم آن شمع شکر لب باشد
 خواهم از بخت که روزم همگی شب باشد^۱
 که از حسرت آن لب که^۲ بیوسم لب جام
 جامم از خون دل و دیده لبالب باشد
 گر شفا خواهد^۳ از آن لب دل بیمار مرنج
 هرزه گوید همه آن خسته که در تب باشد
 بر رخ از دود دل ماست مرگب خط پیار
 گر نداند دگری جهل مرگب باشد
 سر زلف تو بیاد آم و بام^۴ در اشک
 در شب تیره که آمد شد کوکب باشد
 از رقیبان چو عقوب ز درت خواهم رفت
 گر چه خوش نیست سفره که^۵ بعقوب باشد
 چه عجب گر نظر لطف تو باشد بکمال
 روح را نیز نگاهی سوی قالب باشد

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - جو (۳) ب - جویسد
 (۴) ب، تاش، تب - ریزم (۵) ب، تاش، تب - جو

شبی که روی^۱ تو مارا چراغ مجلس شد
 بسوختن دل پروانه^۲ هوش مه^۳ موس شد^۴
 دوچشم از دل و دین آنچه^۵ داشتم بردند
 توانگری که بمستان نشست مفلس شد
 ز کیمیای نظر چون تو خاک زر سازی
 تفاوتی نکند گر وجود ما مس شد
 دگر مرا بخیالت^۶ ز بیکی چه ملال^۷
 جو غم^۸ رفیق و بلا یار و درد^۹ مونس شد
 خوشست مطرب و ساقی و من بیک دو حریف
 درین شمار که کردم^{۱۰} رقیب مادم شد
 کسی که عاقلی و هشیار دیدمی محسوس^{۱۱}
 چو دید شکل تو از هوش رفت و بی حس شد
 بنفش^{۱۲} ابروی تو نیست در سراج^{۱۳} حسن
 که دست صنع در آن طاقها مهندس شد
 ز می بدور^{۱۴} تو پرهیز مانه از ما بود
 درین جریمه سبب زاهد موسوس شد

(۱) ل - نور (۲) لن - این غزل را ندارد (۳) ب، تاش، تب - هر
 چه (۴) ب، تاش - دگر برای خیالت (۵) س - چه خبر (۶) س - که
 غم (۷) تاش - رفیق و جو با یار درد (۸) ب - شماره - گردش
 (۹) ب، تب - دیدمی و بهوش (۱۰) تاش - بچشم و (۱۱) تاش -
 بروز

نشد بطرز غزل هم عنان ما حافظ
اگر چه در صف سلطان^۱ ابوالفوارس شد

کمال نسخه رندی بسی مطالعه کرد
که در دقائق علم نظر مدرس شد^۲

(۱) تب - رندان (۲) ب - این بیت پس از بیت ۸ جای دارد

شبی کز آتش عشق تو جانم سوختن گیرد
 چراغ دولتسم آنشب ز سر افروختن گیرد^۱
 چو زلفت بایدش عمر دراز ورشته زان^۲ افزون^۳
 گر این چاک گریبانها رفیقی دوختن گیرد
 ز شادی بر جهم هر دم چو گندم بر سر تابه
 گر آن خطادانه^۴ دلها^۵ چو مور اندوختن گیرد^۵
 بلب باید مگس بگرفت شیرینی فروشان^۶ را
 چو^۷ لبهای تو در عشو^۸ شکر بفروختن گیرد
 ز یادت میکنی^۹ سوز دل ما از شکر خنده
 نمک بر ریش اگر باشی^{۱۰} جراحت سوختن گیرد
 براه^{۱۱} روم گفت آورد زلفم از^{۱۲} حبش لشکر
 بچین ارزان شود نافه گران هند و ختن گیرد
 کمال این گفته^{۱۳} گر مرغی برد بر پر بهندستان
 بیاید طوطی و از^{۱۴} تو سخن آموختن گیرد

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - دراز و شد از ان (۳) ب، تب - رشته‌یی افزون (۴) ب، تب - عمم (۵) تاش - این بیت را ندارد (۶) ل - فروشیا (۷) ل - که (۸) ب، تاش، تب - خنده (۹) د - میکند (۱۰) ب، د، تاش، تب - ریزی (۱۱) ب، تاش، د، تب - از راه (۱۲) د - بر (۱۳) ب، تاش، تب - نکته (۱۴) ب، تب - طوطیان از

شوخی از چشم تو^۱ عجب نبود
 مردم مست را ادب نبی^۲ بود
 پیش رویت دو زلف طرفه^۳ فتاد
 زانکه يك روز را دو شب نبود
 رسن زلف تو کشد دل ما^۴
 عاشقی را جز این سبب نبود^۵
 بدان توأم ز بی^۶م رقیب
 سخنی جز بزیر لب نبی^۷ بود
 مدعی نیست محرم در^۸ یار
 خادم کعبه بولهب نبی^۹ بود
 لقمه^{۱۰} دوزخ است زاهد خشک
 قوت آتش بجز خطب نبی^{۱۱} بود
 شب هجران سوز جان کمال
 بعد مردن عذاب تب^{۱۲} نبی^{۱۳} بود

(۱) ب، تاش - او (۲) ب - طره (۳) ب، تب - من (۴) س - این
 بیت را ندارد (۵) ب، تب - دل (۶) س - هیبه (۷) ب - شب

صبا ز دوست پیامی بسوی ما آورد
 بهمدمان کهن دوستی بجا آورد^۱
 رسید باد مسیحا دم ای دل بیمه
 " بر آس که طبیب آمد و دوا آورد"^۲
 برای چشم ضعیف رمد گرفتند ما
 ز خاک مقدم محبوب توتیا آورد
 خیال یار که بر سر طبیب حاذق اوست
 بجان^۳ خسته دلان مژده^۴ شفا^۴ آورد
 شب فراق شد ابر دو^۵ دیده در باران
 چو در خیال خود^۶ آن لعل جانفزا آورد
 همیشه مردم چشم برهنه^۷ بر میگشت^۷
 ندانم این همه بارانی از^۸ کجا آورد
 کمال دانه^۹ دل با کبوتری در باز^۹
 که نامه‌ای بتو از یار آشنا آورد

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) مصراع از حافظ است؛ ب، ل - بیت را میافزاید:

نه من ز گود رهش دل بباد دادم و بس
 که باد مشک ختن هم ازین هوا آورد
 (۳) تاش - بجای (۴) ب - صفا (۵) ب، ل - از ابر (۶) ب، تاش،
 ل - من (۷) تاش - تر میشد؛ ب، ل - تر میگشت (۸) تاش -
 باران خود از (۹) ب - برداز

صوفی از رندان بیوشد می که در خلوت بنوشد
 شد کهن بالای خم ها خرقه اش تا کی بیوشد^۱
 دلق و سجاده نهاده دم بدم در رهن^۲ بساده
 باز در بازار دعوی پارسائیه^۳ فروشد
 من ز شوق گلرخان نالم نه از جور رقیبان
 گر چه خارش دل خراشد بلبل از مستی خروشد
 بر رخت^۴ چون دیده بنهادم سرشک آمد بجوش^۵
 آب گرمی^۵ مینهم بالای آتش چون بجوشد
 خون دلها خوش نیاید خوردنش بی ناله^۶ ما^۶
 دلبر نازک طبیعت باده بسی مطرب ننوشد
 دیدم آن لب بروی از مشک سیه این خط نوشته^۷
 گر نه شیرینست اینجا این همه مور از چه جوشد
 جست و جوی آن دهان میکن کمال امکان که یابی
 خاتم جم با^۸ کف آرد هر که در جستن بکوشد

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - در زیر ؛ تاش - در راه
 (۳) د، تاش - رخت (۴) ب - سرشکم کرد جوشی (۵) ب - آبرا گر
 (۶) ب - ناله هایم، تاش - ناله باید (۷) د، ل - خط نو (۸) ب -
 بر

عاشقانت بحرها که دعا میگویند
 بدعا بوی تو از باد صبا میجویند
 من بسر میروم و دیده براه طلبت
 بی رهی بین دگرانرا که ببا میپویند
 چیست بر کشته دلدار بسی گریه زار
 چون شدش هر سر مو زنده کرا میمویند
 اشکهارا بزن ای دیده گریان بزمین
 که چرا خاک رهش از رخ ما میشویند
 با وجود قد دلجوی و گل خود رویش^۲
 در چمن سرو و گل از باد هوا میرویند
 زلف او کرده رها غالیه پویان خطا
 نافه آهوی چین را بخطا میبویند

شمر تو چون همه گویند که سحرست کمال
 دوستان سخت شعر^۳ چیرا میگویند

(۱) ب، تاش، س، تب - تا (۲) تب - با وجود گل خود روی و قد
 دلجوی (۳) تاش - سحر

عاشقان درد ترا دولت افزون خوانند
 محنت عشق ترا بخت همایون خوانند
 اهل میخانه دعای لب تو اشک فشان
 زیر لب چون خط جام از دل برخون خوانند
 جانب جام و^۲ صراحی نبود سجده چو چنگ
 مطربان گر سخنی زان لب میگون خوانند
 قصه گریه^۳ این غمزده با چشم پر آب
 مرغ و ماهی بلب دجله و جیحون خوانند^۳
 من اگر وصف دو ابروی تو کج^۴ بنویسم
 مردمش زان حرکتها همه موزون خوانند
 خلق خوانند مه از سادگی^۵ آن^۶ روی عجب
 ورقی را که بر آن خط نبود چون خوانند
 گر از آن حسن نویسی سخن^۷ عشق کمال
 دفتر عشق ترا لیلی و مجنون خوانند

(۱) ل - او (۲) ل، د، س - (و) افتاده است (۳) س - این بیت را ندارد (۴) س - ابروی کج (۵) تاش، لن - شادی (۶) س - مه عید بران (۷) د - ورق

عاشقان طالب و صاحب نظران در کارند^۱
 عاقلان بیخبر و بیخبران هشیارند^۲
 خفته^۳ صبح ازل^۴ رفت پس برده^۵ خواب
 تا شبانگاه ابد^۶ زنده دلان بیدارند
 موسی از طور^۷ تجلی ارنی گفت و گذشت
 همچنان اهل نظر منتظر دیدارند
 ز آفتاب رخت آنها که نمودند طلوع
 گاه مستغرق نورند و گهی در نارند
 دود سودای تو در خاطر^۸ ما تنها نیست
 که برین^۹ آتش ازین سوختگان بسیارند
 حکم بر ظاهر پوشیده روان تا نکنی
 که درین خرقه بسی صورت و معنی دارند^{۱۰}
 با خیال رخ زیبای تو اصحاب^{۱۱} کمال
 طوطیانند که از آینه در گفتارند

(۱) س - بیکارند (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) ب - از ان
 (۴) ب - کز شبانگاه ازل (۵) ب - کوه (۶) د - سینه (۷) ب -
 بران (۸) د - این بیت را ندارد (۹) ب، تا - اقوال

عاشقان خطّ ترا منک خطا میگویند
 گر خط آنست که داری نه خطا میگویند^۱
 طاق ابروی ترا گوشه نشینان جهان
 قبله دعوت و محراب دعا میگویند
 بیدلان زخم ترا مرهم جان میسرند
 خستگان درد ترا عین دوا میگویند
 اهل مسجد که در احیا جو میسند امروز
 پیش لعلت همه از علم شفا میگویند
 سالها رفت که بر بوی وفا منتظران
 قصه عهد تو با باد صبا میگویند
 خط سبزو لب میگون ترا زنده دلان
 بلطافت خضر و آب بقا میگویند

تا بوصف تو گشودیم زبان پیش کمال
 قدسیان بر فلک از گفته ما میگویند

(۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد [نقل از نسخه چاپ تبریز به مأخذ (م - ن)]

عاشقان روی ترا نور مصور خوانند
 پرده برگیر که روشن تر ازین بر خوانند^۱
 اشک ریزان شبستان فراق از سر سوز^۲
 عارض و خال^۳ ترا شمع معنبر خوانند
 گر نماید رخت از دفتر خوبی و دق^۴
 ورق^۵ دفتر گل را همه ابتر خوانند^۵
 گر خیال لب^۶ آرند امامان بنماز
 بعد هر فاتحه سوره کـوثر خوانند
 اهل دانش که رسانند بیایان همه علم
 لوح عشق تو چو ابجد از سر^۷ خوانند
 در هوایت ز سر ذوق معلق بزخم
 گر سوی دام^۸ تو بازم جو کبوتر خوانند
 با^۹ دهانت سخن قند مکرر سهل است
 سخن سهل نشاید که مکرر خوانند

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) د - در شبستان سر زلف عبی -
 افشانت (۳) د - رخ زیبای؛ لن - زلف و رخسار (۴) ب - رونق
 (۵) س - بیت های ۳ و ۵ و ۶ را ندارد (۶) لن - رخت (۷) ب،
 تاش، لن - از بر (۸) ب، س - بام (۹) د، لن، س - سه

عندلیبان بحر خوان خوش الحان در راست^۱
صفت قد تو بر شاخ صنیوبر خوانند^۲

تا حدیث از قد آن سرو روان گفت کمال
گفته او ز حدیث همه برتر خوانند

۱) س - همه وقت ۲) ده - لن - بیت پس از بیت ۶ جای
دارد

عاشقان قصه های نو شنوید
 که شما نیز عاشقان نوید
 میرسد از خدا نسیم نوی
 خیس نه اید^۱ از نسیم زنده شوید
 بالغی نی^۲ و دعوی پیران
 کشت خود نارسیده میدروید
 ما گهر یافتیم چند شما
 در ره سنگک و مجوره دويد^۳
 این^۴ گهر با شما بنفروشم
 تا بدگان و خانه در گروید
 در صف صوفیان صاف امید^۵
 گر مریدان مصلحت شنوید^۶
 دامن افشان زخان و مان^۷ چو کمال
 بر در شیخ مصلحت بروید

(۱) ب، تاش - مرده اید (۲) تاش - نه (۳) ب - در ده سالک و
 محوزه دويد؛ تاش - در ره سيلک و مجوره روید (۴) د، ل، س -
 آن (۵) د، ل، ل، ن - بند پذیر (۶) س - بیت ۳ و ۶ را ندارد
 (۷) س - ز خون و خاک

عشق بر آتش بسوخت^۱ دفتر بود و نبود
 آیت فتح قویب سر حقایق^۲ گشود^۳
 قطره بدریا رسید ابر برفت از میان
 نور فروشد بشمع شمع برآمد ز دود
 از نفحات بخورد کون و مکان در گرفت
 چون بهم آمیختند آتش و مجمر بعود
 در پس آئینه چیست قائل این حرف کیست
 کاینه با خود نداشت آنچه بطوطی نمود
 هر که بدار فنا جبهه هستی بسوخت
 رمز^۴ سوی الله بخواند سر اناالحق شنود
 سر فنا^۵ گوش کن جام بقا^۶ نوش کن
 حاجت تقریر نیست کز عدم آمد وجود^۷
 جامه^۸ بده جان ستان روی مپیچ از میان^۹
 عاشق بی مایه را عین^{۱۰} زیانست سود
 وجه دوروشی نماید صورت دیب^{۱۱} راه را^{۱۱}
 باز برفت از میان واسطهء تار و پود

خلق ز نقصان حال بیخبرند از کمال
 کز همه بی قیل و قال گوی سعادت ربود^{۱۲}

(۱) ب، تاش، لن - نهاد (۲) تاش - دقایق (۳) س - این غزل را
 ندارد (۴) ب، تاش - راز (۵) ب - بقا (۶) ب - فنا (۷) ل - بیت
 ۶ و ۹ را ندارد (۸) ب، تاش - جام (۹) تاش - زیان (۱۰) تاش -
 عشق (۱۱) ب - زیبات را ؛ تاش - دیبات را (۱۲) د - ترتیب
 بیتها: ۹، ۵، ۷، ۸، ۶، ۴

عرفات عشق بازان سر کوی یار باشد
 بطواف کعبه زین در نروم که عار باشد
 چو سری بر آستانش ز سر صفا نهادی
 بصفا و مروه‌ای دل دگرت چه کار باشد
 قدمی زخود برون نه بریاض عشق کآنجا
 نه^۱ صداع نفعه^۲ گل نه جفای خار باشد^۳
 بمعارج اناالحق نرسی ز^۴ پای منبر
 که سری است جای^۵ این سر که سزای دار باشد
 ز می شبانه ساقی^۶ قلعی نثار ما کن^۷
 نه از آن مثنی که اورا بسحر خمار باشد
 بفریب^۸ و وعده مارا مکش ای پسر^۹ که تشنه
 ز عطش بمیرد اولی که در انتظار باشد
 نکند کمال دیگر طلب حضور باطن
 که قوارگاه زلفش دل بیقرار باشد

(۱) ب - که (۲) س - بیت ۳ و ۴ را ندارد (۳) ده - لن - به (۴) ب،
 تاش - که سری شناسد (۵) ل - مستم (۶) ب، تاش، تب - بیار
 پیشم (۷) س - سراب (۸) س - صنم

عکس رویت^۱ چون فتد در آب آب از خود رود
 گر فشانی زلف مشکین مشکنا ب از خود رود
 باد حاجت نیست کز رویت براندازد نقاب
 بانو چون خود^۲ روبرو آید نقاب^۳ از خود رود
 آستین افشان در آگه گه بخوبان در سماع
 تا در آید مه بجزخ و آفتاب^۴ از خود رود
 اشک من در خوشایست آن لب خاموش لعل
 لعل چون گویا کنی در خوشاب از خود رود
 من نه تنها رفته‌ام در حیرت^۵ آن چشم مست
 هر که بیند آنچنان مستی بخواب از خود رود
 سینه بر آتش کبابست و ز سوز او دلسم
 بر مثال قطره خون کز کباب از خود رود^۶
 با خیال آن دو لب هر دم رود از خود کمال^۷
 هر کرا در سر بود چندین شراب از خود رود

(۱) د - رویش (۲) د - خود چون (۳) تاش - رو بر آید آن نقاب؛
 تب - حجاب (۴) تاش - آسمان (۵) د، تب - حسرت (۶) س - این
 بیت را ندارد (۷) س - با خیال آن لب از خود میروم هر دم کمال

عندلیبی میزند بر گل نواشی بشنوید
 بوی یار آشنا از آشنائشی بشنوید^۱
 از لب لیلی ز^۲ مجنون نکته^۳ دارید گوش
 از زبان گل ز^۳ بلبل ماجرائشی بشنوید
 جانب میخانه مخموران جام عشق را
 میزند هر خم^۴ بزیر لب صلائی بشنوید
 کوهها در ناله اند از رقت مستان طور
 زین^۵ همه شور و شعب باری صدائی بشنوید^۶
 نوبت قیصر گذشت آن سلطنت در هصر ماست
 نوبت شاهی ز ایوان گدائشی بشنوید
 کارها در بند وقت آمد نگه دارید وقت
 وقت باشد کز لب او مرحبائی بشنوید

از خدا در هر دعائی وصل میخواهد^۷ کمال
 گر نمیگوئید آمینی دعائی بشنوید

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) ل - به؛ ب، س، د - لیلی و
 (۳) ب - گل و (۴) ب - هر دم (۵) ب، ل - زان (۶) س - این
 بیت را ندارد (۷) ب، تاش - میجوید

عید میآید و مردم همه نو می طلبند
 دیده ها طاق خم ابروی او می طلبند^۱
 شب قدر و مه عیدی که کم آید بنظر
 همه در طره آن سلسله مو می طلبند
 هر طرف سرو قدان چون علم عیدروان
 جای در عید گه آن سر کو می طلبند^۲
 روی در قبله بتان کرده ز ابرو محراب
 حاجت خود همه ز آن روی نکو می طلبند
 ساقیا رطل نه از دست که مستان امروز
 می ز خمخانه عشقت بسبو می طلبند^۳
 از حریفان همه عیدی طلبند از می و نقل^۴
 هر چه خواهد^۵ لب تو جمله ازو می طلبند
 مهر خان زلف چو جوگان همه بردوش کمال
 وقت سر باختن است از تو جو گو می طلبند

(۱) - این غزل را ندارد (۲) تاش - بیت ۳ و ۶ را ندارد (۳) د -
 این بیت را ندارد (۴) ب، د، لن، تب - از حریفان می و عیدی
 طلبد آن لب و نقل (۵) تصحیح قیاسی: دارد

غبار خاك در او^۱ چو در خيال آريد
 بنود چشم خود آن توتيا^۲ ميازارد
 گلی که در چمن آرد نسیم پیـرهـنش
 چو باد دامن آن گل ز دست مگذارید
 گر از خيال لبش نیست دیده را رنگی
 ز نوک هر مژه هنگام گریه خون بارید
 اگر چه شست شمردید^۳ عقد آن سر زلف
 بدلکشی رخ او کم ز زلف شمارید
 ز یار سنگدل ای دوستان ندانم دست
 مرا بسخت دلی همچو خود میندارید
 بخاك پاش سفارش کنید چشم مرا^۴
 هر آنکه ریزد خونش بخاك بسپارید
 ز راه دیده و دل میرسد سرشك کمال
 مسافر بر و بحرست حرمتش دارید

(۱) ب، تاش، ل - خاك قدومش (۲) س - این غزل را ندارد
 (۳) ب، تاش - شمارید (۴) ب - چشم را

غم عشقت دل ما را همیشه شاد میدارد
 چنین ملك خرابی را بظلم آباد میدارد^۱
 مده تعلیم خون ریزی بناز آن چشم جادورا
 که خود را اندرین صنعت قوی استاد میدارد
 مرا از گریه بیحد مترسانید ای یاران
 که گرگی اینچنین باران فراوان یاد میدارد^۲
 ز خیل بندگان خود شمردی سرو بستان را
 که خود را چون غلامان فضول آزاد میدارد^۳
 بدور^۴ قامتت برکنده باد آن چشم کوتاه بین
 که چون نوگس نظر^۵ بر سرو و بر شمشاد میدارد
 کمال این درد را زان لب دواشی ممکنست اما
 کجا شیرین بیغم را غم فرهاد میدارد

(۱) د، ل، ن، تاش - این غزل را ندارد (۲) ب - این بیت را
 ندارد (۳) س - این بیت را ندارد (۴) ب - بعهد (۵) س - ترا

فرح بسینه^۱ پر غصه^۲ بی تو چون آید
 که گر بکوه بسنجم غمت فزون آید^۱
 گذشت از غم فرهاد سالها^۲ و هنوز
 صدای ناله‌اش از کوه بیستون آید
 اگر رود ز دل ریش من بگردون دود
 بسوزد ابر و ازو^۳ زاله لاله گون آید
 به بین تفاوت راه ای فقیه خنک^۴ دماغ
 ترا ز بینی و مارا ز دیده خون آید
 ز چشم سلسله مویان حکایت^۵ احباب^۶
 حکایتیست که از مستی و جنون آید
 همین که نقش دهانش چو میم بندد چشم
 خیال ابروی او پیش من چو نون آید

عجب مدار که روزی بآب چشم کمال
 ز آستانه^۱ او سرو و گل برون آید

(۱) تاش، س - این غزل را ندارد (۲) تب - قونها (۳) ب، لسن -
 ابرو و زو (۴) ب - گم (۵) ده، تب - شکایت (۶) ل، لسن -
 حکایت غم عشق؛ ب - حکایت عاشق

قدح بدور لبث پر ز خون دلی دارد
 غمش مباد کز ینسان دلی بدست آرد^۱
 زمین^۲ بجرعه بده آب و تخم عشرت کار
 که خواجه آن درود از جهان^۳ که میکارد
 میان زاهد و رندان زباده دریاهاست
 دوان دوان^۴ سوی ما آمدن کجا یارد
 سحر بدفع خمارم چه حاجت تـرشیت
 ز چهره محتسب ما چو سرکه میبارد
 عبارتست از آن لب سرخی این همه خط^۵
 که باده بر لب باریک جام میبارد
 حکایت لب باریک ساقی و لب جام
 بجز مغنی باریک نغمه نگذارد
 مغنی^۶ سخنان کمال باریکست
 بخوان بچنگ که باریک نغمه^۷ دارد

(۱) د، س - این غزل را ندارد (۲) ب - ز لب؛ تاش - ز چین
 (۳) تب - عاقبت (۴) تاش، تب - روان روان (۵) تاش - وقت
 (۶) تب - مغنیان (۷) تاش، لن، تب - بینی شی

قلم صحیفه شوق از هزار باره نویسد
 هزار عذر ز تقصیر بر کناره نویسد^۱
 فتد ز رقت کاغذ بگریه خامه کاتب
 بنامه درد نهانم گر آشکار نویسد
 علاج دل طلبیدم نمود رخ که خطم^۲ بین
 کسی نکوتر ازین درد را چه چاره نویسد
 نخست بیور مغان نام من برد بحریمان^۳
 تحیتی که برندان درد خواره نویسد
 جو کار من بدهان و میان اوست چه رنجم
 گم^۴ فرشته اعمال هیچ کاره نویسد
 گر این جمال بتقویم ساز باز نمائی
 خراج حسن رخت بر مه و ستاره نویسد
 کمال نقش تو در دل نگاشت دست و قلم بین
 کزین خطی بسر لوح باره باره نویسد

۱) د، ل، ص - این غزل را ندارد (۲) لن، تب - نمود خط که
 رخم (۳) تاش، تب - زحریفان (۴) ب - اگر (۵) ب - باز بنمائی

کدام ناز و تنعم بذوق آن برسد
 که بوی یار بیاران مهربان برسد^۱
 دلی که بی در وصلش میان بحر غمست
 امیدوار چنانم که برکـرآن برسد
 زهی خجسته زمانی و وقت میمونی^۲
 که از تو مزده^۳ وصلی بگوش جان برسد
 قدم بکلیه^۴ ما رنجه کن شبی ای ماه
 کز آن شرف سر عاشق باسما^۵ن برسد
 ز دولت تو همین آبرو^۶ بس است مرا
 که برجبینم از آن خاک آستان برسد
 هنوز مهر سگانت ز دل برون نکنم
 اگر ز زخم تو در دم^۷ باستخوان برسد

کمال روز ملاقات دوستان گوئی
 چو بلبلیست که ناگه بگلستان برسد^۸

(۱) ل، س - این غزل را ندارد (۲) ب - مجموعی (۳) د - بر
 آسمان (۴) تاش - ابرویش (۵) د - تیغم (۶) ب - بینی (۷) تاش -
 این بیت را ندارد

کسی که درد تو خواهد دلش دوا چه کند
 ز عشق سینه که رنجور شد شفا چه کند^۱
 اگر نظر نگارد بعاشق درویش
 عنایت و کرم خویش پادشا چه کند
 گرفتم آن سر زلف از ستم ندارد دست
 شب وصال که^۲ افتد بدست ما چه کند
 ترا چه جرم که خود میرود دل از دستم
 دلی که خود رود از دست دلربا چه کند
 چو در بهشت نمائی جمال گو^۳ رضوان
 بگو به حور که دیگر کسی ترا چه کند
 خیال عارض تو نیست در دل بی عشق^۴
 چنین لطیف چنان جای بی هوا چه کند^۵

دعای جان تو گفت ابرویت چو دید کمال
 نیازمند بحراب جز دعا چه کند

(۱) ل، تاش - این غزل را ندارد (۲) س، لن - گر؛ ب - چو
 (۳) ب، تب - در بهشت به بیند جمال تو (۴) ب - عاشق (۵) س -
 این بیت را ندارد

کمترین کاری مرا کز دیده^۱ گریان فتاد
 در شب هجران^۱ در و دیوارم از باران فتاد^۲
 خط لبش کرد آرزو خالش^۳ ذقن طالع نگر
 کین یکی در چاه و آن در چشمه^۴ حیوان فتاد^۴
 زلف تو چوگان زرخدان تو گوی دولتست
 گوی دولت برد آنکش در کف^۵ این چوگان فتاد^۶
 جز بسمی غمزه تیرت خوش نیاید بر دلم
 زانکه نبود کارگر تیری که بی پیکان فتاد
 داد لبها چون ستانیم^۷ از کف پایش بیوس
 همچو دامانش اگر دریای او^۸ نتوان فتاد
 گرنه مستند از نسیم دوست گلبویان باغ
 با قدح^۹ نوگس جوا بر سبزه بستان فتاد
 بویش آمد در چمن زد آنچنان^{۱۰} آهی کمال
 کز درخت خویشتن^{۱۱} مرغ چمن بریان فتاد

(۱) تاش - تازی (۲) ل - این بیت را ندارد (۳) ب، تب - خال
 آن ذقن (۴) ب - بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۵) ده - لن -
 آنکو باوی؛ تاش - برد آنکو در کف (۶) س - بیت ۳ و ۶ را ندارد
 (۷) س - داد دلها چون ستانیم (۸) تاش - تو (۹) تاش - باقد
 (۱۰) س - در چمنها زد چنان (۱۱) س - گرد درخت سرو خود

گدای کوی ترا پادشاه میخوانند
 چو راه یافت^۱ بر آن در براه میخوانند
 کمر بخدمت تو هر که بست شاهانش
 بقدر^۲ مرتبه صاحب کلاه میخوانند^۳
 بر آستان تو درویش بی سر و پارا
 سران^۴ ملک ز^۵ اصحاب جاه میخوانند
 خیال روی تو هر پارسا که قبله ن ساخت
 همه عبادت او را گناه میخوانند
 کسی که لوح دل از نقش غیر پاک نشست
 بحشرنامه^۶ او را سیاه میخوانند
 دلا رهی بحریم وصال جو باری
 ترا چو محرم آن بارگاه میخوانند
 مرید و پیر بسر رقص میکنند^۶ کمال
 چو گفتهای تو در خانقاه میخوانند

(۱) ب، تاش، ل - چو یافت راه (۲) د - (و) میافزاید (۳) س -
 بیت ۲ و ۶ را ندارد (۴) س - شهان (۵) ب، تب - تو (۶) ل -
 بسر میکنند رقص

گر آن مه در زکاة حسن مسکین تر گدا جوید
 جو من گم گشته^۱ اویم بگوئیدش مرا جوید^۱
 جو از صد میل روشن کرد خاک پای او چشم
 کشم میلش صد ار دیگر که دیگر توتیا جوید^۲
 نشانی در رخ و لبهاش خواهد یافت میدانم
 گر از یاران پس از کشتن کسی خون مرا جوید
 سر زلف تو آشوب دلست و لب بلای^۱ جان
 مرا دل خواهد آن آشوب و جان هم آن بلاجوید
 جو بر پروانه حال شمع از شمع است روشن تر
 همه شب با چراغی چون طلب دارد و را جوید
 دلا کم جوی وصل او که درویش بزرگی جوی
 هلاک جان خود خواهد جو قوب پادشا جوید
 خطت خواهد که انگیزد غبار فتنه از هر سو
 ولی آئینه^۱ رویت ازو هر دم صفا جوید
 خوشا جانی که چون گیرد تنت دربر میانسترا
 دمی از پیرهن پرسد زمانی از قبا جوید
 بدل گم کرده میگوید که پیش من چه جوئی
 دل اینجا کرده مسکین گم بگو آخر کجا جوید
 چه ترسانی ز تیمم کز هوا آید سوی جانها
 که آن دولت هوا خواهان خود را از هوا جوید

(۱) ده ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) تب - بیتهای
 ۲ - ۶ را ندارد (۳) ب - حیات

چرا بر طالب وصل تو جوید عیبجو نکتہ
توئی مطلوب مشتاقان ترا مانده کرا جوید

کمال آن غمزه خونت ریخت چون کردی به او بازی
نبودت یاد پنداری که قصاب آشنا جوید

گر بسنگ ستمم عشق تو دندان شکند
 دل ز لبهای تو دندان طمع برنکند^۱
 آنچنان ساده رخی داری و لغزان^۲ که برو
 گر نشیند مگمی افتد و پایش شکند
 چون بقانون نظر وصل بتان ممکن^۳ نیست
 بی تو دل صبر ضروری چه کند گر نکند
 زاهد از گریه گر انداخت مصلی بر آب
 عاشق روی تو سجاده در آتش فکند
 نکنم از مگس خال تو بس کز پس مرگ
 عنکبوت آید و بر خاک مزام بتند
 عقل فرهاد برفت از لب شیرین ورنی
 هیچ کس جو بلب چشمه حیوان نکند
 گر شود آگه از استادی آن غمزه کمال
 پیش او ساحر بابل رضی الله بسزند

(۱) ل، س - این غزل را ندارد (۲) ب - اقوان؛ تاش - زلفی
 (۳) د، تاش، لن - کسبی (۴) تاش - جو (۵) ب - این بیت را
 ندارد

گر بگذری سوی چمن سرو سہی از جا رود
 و زانکہ برقع افکنی صبر از دل شیدا رود^۱
 تا هست بر لوح بقا از جان نشان باور مکن
 کز دیدہ صاحب‌دلان نقش رخ زیبـا رود
 گر شد سم در کار آن زلف عبیر افشان چه شد
 شوریدگانرا دایما سر در سر سودا رود
 گفتم رسان ای دل برو از آب چشم من خبر
 دل گفت مارا کسی رسد کانجا حدیث ما رود
 بوی وفا داری رود تا روز حشر از آب و گل
 در هر زمینی کز من و عشقیں حکایتها رود
 هان ای رقیب از دامنش دست تصرف بگلان
 بگذار کامنب همچو مہ ہر جا رود تنہا رود
 با بپخبر کم کن کمال از خاک پای او سخن
 چہ سود اگر کحل بصر در چشم نابینسا رود

۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد [نقل از نسخه
 چاپ تبریز بہ مأخذ (م - ن)]

گر تو از پرده بما رخ بنمائی چه شود
 و در دری بر من درویش گشائی چه شود
 بفراموشی ار ای شمع دل افروز شبی
 از در حجره ما باز درآئی چه شود
 صبح امید از بار دگر از سر مهر
 حال ما تیره نداری و برآئی چه شود
 بر سر کوی وصال بامید نظری
 اگر آیسم من محزون بگدائی چه شود
 محنت غربت و تنهائی شب کشت مرا
 آخر ای شام غریبی بسر آئی چه شود
 ما حریف می و جنگیم باواز بلند
 مطربا گر تو همین پرده سرائی چه شود
 جام می نوش کمال و مکن اندیشه آن
 که ترا حاصل ازین زهد ریائی چه شود

(۱) ب، تاش، می، ل، لن، د - این غزل را ندارد [نقل از نسخه
 چاپ تبریز به مأخذ (م - ن)]

گر ترا از ستم و جور خدا توبه دهد
 زاهد شهر ز عشق^۱ تو مرا توبه دهد
 پارسا از لب^۲ شاهد^۳ بدهان آرد^۴ آب
 دیگری را ز می و نقل^۵ چرا توبه دهد
 زاهد آن نیست که از دست گذارد تسبیح
 مگرش همت رندی^۶ ز ریا توبه دهد
 بخشش پیرومغان بنگر و شرب^۷ صوفی
 که صراحی می و سنج^۸ بما توبه دهد^۹
 کردم از بیم رقیبان بزبان توبه ز عشق
 همه کمر را ز گنه^{۱۰} بیم بلا توبه دهد
 گر تو^{۱۱} از فتنه گری توبه دهی ابرورا
 غمزه را چشم تو زین شیوه کجا توبه دهد
 بس نکرد از لب و چشم خوش معشوق کمال
 گر چه او از می و مستی همه را توبه دهد

(۱) د - ز روی (۲) ب، تب - از پی (۳) س - ساقی (۴) د - آید
 (۵) س - دیگر آنرا ز می و لعل (۶) ب - رندان (۷) س، ل -
 مشرب (۸) ب - که صراحی و می و شیخ (۹) د - این بیت را ندارد
 (۱۰) تاش - همه را چون ز گنه؛ ل - همه را از گنه (۱۱) س - گر چه

گرچه سرو چمن از آب روانی دارد
 نتوان پیش قدمت^۱ گفت که جانی^۲ دارد^۳
 بلب تشنه نشان میدهد از آب حیات
 خاک راهی که ز پای تو نشانی دارد^۴
 عاشق ار قد تو خوانده^۵ بگمان سرو بهشت^۶
 عاشق پاک نظر راست گمانی دارد
 زان میان نیست نشان و نخنی نیست در آن
 سخن آنجاست کسی را که دهانی دارد
 نسبتی کرد دل آن موی میانوا بخیال
 کمرش بست خیالی که میانی دارد
 ای که گفتی ز پیش اشک چو گلگون مدوان^۷
 با کسی گوی که در دست عنانی دارد

بار^۸ اندوه و غم یار سبک روح کمال
 بر^۹ دل و دیده گران نیست گر آنی دارد

(۱) ب، تاش - قدش (۲) ب، تاش - آنی (۳) ل - این غزل را ندارد
 (۴) م - بیت ۲ و ۴ را ندارد (۵) د - عاشق ار روی تو خوانست
 (۶) س، لن - عاشق ار روی تو خواند بگمان سرو سهیت (۷) ب، تاش
 تب - ای که گفتی ز پیش بیش مران اسب هوس (۸) ب، تاش -
 خار (۹) ب، تاش - با

گر درد تو از حبیب باشد
 درد سرت از طبیب باشد^۱
 ما را چه غریب شهر خوانسی
 عاشق همه جا غریب باشد
 آهم مشنو که گل پریشان
 از ناله^۲ عندلیب باشد^۲
 یارب که بر آن در از گدایان^۳
 من باشم و یا رقیب باشد
 شایسته گوش واعظ ما
 آواز خوش خطیب باشد
 گوید بتو یار باشم از دور
 خواهیم^۴ که عنقوب باشد
 با یار رسی کمال روزی
 از عمرت اگر نصیب باشد

(۱) د، ل - این غزل را ندارد (۲) س - این بیت را ندارد
 (۳) لن - غریبان (۴) س، لن - گویند

گر دل زدست^۱ زلف تو افغان کشیده بود
 عیبش مکن بناله که کزدم گزیده بود^۲
 هر نیش غم که خورد دل خسته آن همه
 از غمزه^۳ تو دید که در خواب دیده بود
 عاشق ز چشم شوخ تو چشم وفا نداشت
 بودش طمع بزلف تو آن هم بریده بود
 بر لب خطت نوشته^۴ یا قوت خوانده اند
 آن خال نقطه کز قلم او چکیده بود
 گر باز یافت دانه^۵ خال تو مرغ جان^۳
 مشعر عجب که مرغ نشاطم بریده بود
 دیدیم باز آن رخ زیبا علی الصباح
 امروز صبح ما چه مبارک دمیده بود
 کرد آن نفس بجان سرو زر پیشکش کمال
 کان شوخ را بدل شدگان دل کشیده بود

(۱) تاش، تب - ز جود (۲) د، ل، ن، س - این غزل را ندارد
 (۳) ب - چشم

گر دلم در زلف پنهان کرده‌ای پیدا شود
 مشک غمازست و^۱ این دزدی از او^۲ رسوا شود^۳
 ناحق افتادست زلفت در کف^۴ هر مدعی
 چون بدست ما بیفتد حق بدست ما شود^۵
 ای صبا بر گوی امشب از زبان ما بشمع
 سوختی پروانه‌ها را باش تا فردا شود
 گم شد بازار حسین^۶ از آتش رخسار تو
 وقت آن آمد که زلفت بر سر سودا شود
 خاک آن در در نظر جنت طلب زاهد هنوز
 چشم نابینا کجا از توتیا بینا شود
 شوق بالای بلند تست آن کز هر تنی
 جان علوی را هوای عالم بالا شود
 آن لب خندان چو بیند در حدیث آید کمال
 بلبل خاموش چون گل بشکفتد گویا شود

(۱) ده س - (و) افتاده است (۲) ب، د - باو (۳) ل، لن، تاش -
 این غزل را ندارد (۴) د - در حق (۵) س - بیت ۲ و ۶ را ندارد
 (۶) ب، تب - من

گر دم زخم بی روی او شرم آیدم از روی خود
 عاشق بجوید زندگی بسی صحبت^۱ دلجوی خود^۲
 من جان همی‌کندم زغم آن لب ز من میخواست جان^۳
 فرهاد میزد تیشه‌ها بر سنگ و شیرین سوی خود
 با ماه گفتم این همه حسن از کجا آورده^۴
 گفتا ز^۵ خاک کوی او مالیده‌ام بر روی خود
 گفتی سریک موی من هر دو جهان دارد بهی^۶
 دیدی که هم نشناختی مقدار تار موی^۷ خود
 ناصح بگفت اولم کز عشق خوبان توبه کن
 روی تو دید و توبه کرد آخر زگفت و گوی خود^۸
 روزی که چشمت او فتد برکشتگان خـویشتن
 گو عذر رحمت‌های ما باغمزه^۹ جادوی خود^{۱۰}
 در دور چشمت شد سیه از دود دل محرابها
 گر باورت ناید زما^{۱۱} بنگر خم ابروی خود
 گوید^{۱۲} کمال سخت جان هست از سگان کوی من^{۱۳}
 بشکست باز آن سنگدل قدر سگان کوی خود

(۱) ب - بی دیدن (۲) ل، س - این غزل را ندارد (۳) ب، تب -
 دل (۴) ب، تب - که (۵) ب - قدر سریک موی (۶) د، سن -
 این بیت را ندارد (۷) تاش - بیت ۶ و ۸ را ندارد (۸) ب، تاش -
 ز من (۹) د - گفتا (۱۰) ب، تب - ما

گر قوار تو بدلها نه چنانست که بود
 عهد ما باغم عشق تو همانست که بود^۱
 میل دل بارخت امروز بنوعی دگرست
 تو میندار که زآنسان نگرانست که بود
 گر سر زلف تو از پای درافتاد مرنج
 پایه عزت او برتر از آنست که بود
 مشو از خط که بنسخ رخت آمد درکار
 کان لعلت و همان راحت جانست که بود
 سر سودا زده من که سر زلف تو داشت
 رفت بر باد و هنوزش سرآنست که بود

گلشن عمر تو بر باد فنا رفت کمال
 همچنانت هوس لاله رخانست که بود

(۱) ب، تاش، سه، ل، لن، د - این غزل را ندارد [نقل از نسخه چاپ تبریز به ماخذ (م - ن)]

گر مه بزمین باشد آن زهره جبین باشد
 دوری طلبد از ما مه نیز^۱ چنین باشد^۲
 نتوان طلب بوسی کرد از لب خندان^۳
 حلوا نتوان خوردن هرگه نمکین باشد^۴
 بی ذکر دمی^۵ نبود از یاد دهانش دل
 تا در خم ابرویش دل^۶ گوشه نشین باشد
 زمین خاک دم بادا رخ دور اگر روئی
 چون روی من خاکی در روی زمین باشد
 خط گرد بگرد^۷ لب نقش^۸ دهندش پییدا
 ازگشت نما خاتم از نقش نگین باشد
 زمین نکته که هست آن رو از خلد برین خوشتر
 گر زلف نه پیچد سر^۹ خال تو برین باشد
 گفتار کمال اوزد هر بیت بدیوانسی
 يك نکه ازین دفتر گفتیم و همین باشد

(۱) ب، تب - مه روی (۲) د، ل - این غزل را ندارد (۳) س - بیت
 ۲ و ۴ را ندارد (۴) ب، س، تب - خفی (۵) لن - در دیده خیال
 او تا (۶) لن - بدور (۷) ب، تب - لطف (۸) س، لن - تو سر
 پیچد

گفتش حال دل گمشده دانی چون شد
گفت با ما چو درافتاد همان دم خون شد
پارسایان که نظر از همه میپوشیدند
چشم فغان تو دیدند و همه مفتون شد
تالب جام گرفت از لب لعلت رنگی
ای بسا خرقه از روی که بمی گلگون شد
ما چو شمیمیم که از سرزنش دشمن و دوست
سوز ما کم نشد و آتش دل افزون شد
تا نگویند به پیش تو مرا آبی نیست
اشکم از دیده به بیرون شدنت بیرون شد
مضطرب از گفته او گر غزلی خواهد خواند
گوش دارید که در سخنش موزون شد

مینوشتی سخن از وصف تو دوشینه کمال
هرچه آمد بزبان قلمش مقرون شد

(۱) ب، تاش، ل، لن، د، تب - این غزل را ندارد

گل را بدور روی تو کس بو نمیکند
 بلبل ببوستان سخن^۱ او نمیکند^۲
 تا دیده باز یافت خیال قدت درآب
 دل جت و جوی سرو لب جو نمیکند
 شیرین لبی که دید دهان چو قند تو
 وصف دهان خود^۳ سر يك^۴ مو نمیکند
 با عاشقان رقیب دل نازک ترا
 بد میکند همیشه و نیکو نمیکند^۵
 انکار زردی رخ ما رسم یار نیست
 این کار جز رقیب^۶ سیدرو نمیکند
 کار طلب زبیش بسرباختن بزند
 سالک چرا قیاس^۷ خود از گو نمیکند

دایم حدیث روی نکو میکند کمال
 اندیشه از حکایت بدگو نمیکند

(۱) س - صفت (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) ب - تو (۴) س -
 بیت ۴ و ۶ را ندارد (۵) تا - حدیث (۶) تا - جو اقتباس

گیم که از تو بر من مسکین جفا رود
 سلطان توئی کسی به تظلم کجا رود^۱
 سوی تو چون سلام فرستم که با دریا
 پیرامن درت نگذارند نجا رود
 چندان دعای جان تو گوئیم^۲ کز ملال
 بی خواست^۳ بر زبان تو دشنام ما رود
 بفروست سوی گل سحری بسوی پیرهن
 کز رشک آن جو غنچه بزیب قبا رود^۴
 ای دل ز سیل خون که شد از چشم ما روان
 «شادی مکن که بر^۵ تو همین ماجرا رود»^۶
 چون زلف او بگوش نیاری حدیث مشک^۷
 پیش تو گر حکایت آن خاک پارود
 رفت آنچه رفت ز آتش دل بر سر کمال
 من بعد از آب دیده برو تا چها رود

(۱) ل، س - این غزل را ندارد (۲) ب، تب - گفتیم (۳) ب، تب -
 میخواست (۴) ده لن - بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۵) ده تاش -
 با (۶) مصراع از سعدی است (۷) تاش - عشق

لب ار اینست و گفتار این شکر باری چه میگوید
 اگر خورشید رخسار^۱ این قمر باری چه میگوید^۲
 بصد دقت^۳ شناسی عقل نتوانست هم بستن
 وجودی بر میان او کمر باری چه میگوید
 اگر گل پیش نوگس زد برویش لاف^۴ یکرنگی
 بچشم مست تو^۵ آن بی بصر باری چه میگوید
 گرفتم خود که نشنید آن ستمگر درد پنهانم
 بزاری شب و آه^۶ سحر باری چه میگوید
 گرفتم کان درخت گل بخود نهد مرا بازی
 گر از دور افکنم بر وی نظر باری چه میگوید
 بطنز ار گفت خواهم کرد از عاشق کشی توبه
 رقیب شوم با ما این خبر باری چه میگوید
 عدو گفتمی بعقل و هوش نتوان شد کمال آنچنان
 چو رفت این از شن آن از سردگر باری چه میگوید

(۱) ب، لن، تب - رخشان (۲) د، س - این غزل را ندارد (۳) ب،
 تب - نکته (۴) ل - دست (۵) تاش، ل - بان چشمان مست (۶) ب،
 تب - شب هجران

لبش جان عاشق هوس میکند
 شکر آرزوی مگس میکند^۱
 دعاگوی و سیری زدشنام تو
 رطلوای قندی^۲ که بس میکند
 رود دل در آن زلف ترسان زچشم
 چو شبرو که خوف^۳ از عس میکند
 نه کس را بر آن در^۴ گذارد رقیب^۵
 نه او التفاتی بکس میکند
 به تیر تو دارد نظر آنکه^۶ صید
 دوانست و رو باز^۷ پس میکند
 زسوزم رخت راست هنگامه گرم^۸
 چو آتش که گرمی بخش میکند
 بگلزار بی یار نالد کمال
 چو بلبل که بانگ از قفس میکند

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب - قندش (۳) لن - که ترس از
 (۴) د، لن - دران کو (۵) تاش - بران در مجال دریست (۶) ب -
 زانکه (۷) د، لن - روشی ز (۸) ب - کرد

ما بساط نیکنامی باز طی خواهیم کرد
 خرقه و سجاده رهن نقل و می خواهیم کرد
 زهد و تقوی سربس این نام و این آوازه را
 در سر آواز چنگ و بانگ نی خواهیم کرد
 نوبهارست و جوانی و اوان عاشقی
 گرکنون نکنیم ترك توبه کی خواهیم کرد
 گر بزاهد رندی و مستی نمیکردیم فاش
 بعد ازین این کارها در پیش وی خواهیم کرد
 می جو لیلی گر شود در شهر ما^۱ دشوار پیاب^۲
 ما جو مجنون جست و جویس حی بجی خواهیم کرد^۳
 پیش ما بیکی که آرد مژده^۴ اقبال یار
 نام آن بیک مبارک نیک بی خواهیم کرد
 چون^۴ رسد در^۵ دفتر زاهد نام ما کمال^۶
 آن دق گردان که ما آن نامه طی خواهیم کرد

(۱) د - شهرها (۲) ب، تاش، تب - یافت (۳) س - این بیست را
 ندارد (۴) س - گر (۵) تاش - از، س - بر (۶) ب، تب - چون
 به بینی نام ما در دفتر زاهد کمال

ما بکوی^۱ یار خود بیخود سفر^۲ خواهیم کرد
 بر^۳ رخ او هم بچشم او نظر خواهیم کرد
 هر کسی از سرزمینی سر برآرد روز حشر
 ما ز خاک آستانش سر بدر خواهیم کرد
 جنگها داریم با زلفش و لسی در پای او
 باز اگر افتیم باهم^۴ سربس خواهیم کرد
 گر سپر مانع شود تیری که بر ما افکند
 بار دیگر جنگ سختی با سپر خواهیم کرد
 ناگهانی کز تو تشریف بلا کمتر رسد
 زان^۵ بلای ناگهان هر يك^۶ حذر خواهیم کرد
 مشنوی دانا^۷ حکایتهای ما دیوانگان
 ورنه ما از خود ترا دیوانه تر خواهیم کرد
 و در بما همراه خواهی شد ز خود^۸ بگذر کمال
 زانکه ما از منزل هستی سفر خواهیم کرد

(۱) ب، تاش، ل، لن، س، تب - ز کوی (۲) ل، تب - گذر
 (۳) ب - در (۴) د - چون بهم افتیم او (۵) ب، تاش، تب - از
 (۶) ب، تاش، س، تب - يك يك (۷) ب، تاش، س، تب - عاقل
 (۸) ل، لن، تب - ز سر (۹) ب، تاش - ترتیب بیتها: ۱، ۵، ۲
 ۷، ۶، ۴، ۳، ۲

ماثیم دل و دین بتو در باخته‌ای چند
 دور از در تو خانه برانداخته‌ای چند
 ای دانه در قیمت خود دان و میامیز
 بامشت خسی قدر تو نشناخته‌ای چند
 در آتش و آبند گروهی ز تو چون شمع
 تاچند جفا بر تن بگداخته‌ای چند
 جان بر تو فتانیده روان نقدروان نیز
 گنجینه معنی بتو درباخته‌ای چند

گفتی که کمال اهل محبت چه کسانند
 جان سوخته و با غم تو ساخته‌ای چند

(۱) ب، تاش، ل، لن، ده، تب - این غزل را ندارد

ما را بپای بوس تو گر دسترس بود
 در دولت غم تو همین پایه بس بود^۱
 در سر هوای تست مرا بهترین هوس
 باقی هرآنچه هست هوا و هوس بود
 بوسی برآستان تو داریم التماس
 ما را برآن^۲ در از تو همین ملتمس بود
 بی زحمت رقیب دمی باشکر لبی
 گر دست میدهد شکر بی مگس بود
 زاهد اگر قدم ز کرامت نهد بر آب
 نزدیک ما بمرتبہ کمتر زخس بود^۳
 گو محتسب زشحنه مترسان مرا که من
 از پادشاه فارغم او خود چه کس بود
 نی زیر لب بمیکده میخواندت کمال
 بشنو که مقبلی زقبول نفس بسود

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش، تب - برین (۳) د -
 بیت پس از بیت يك جای دارد

مارا دگر برآن در خواب شبان نباشد
 بالین دردمندان جز آستان نباشد^۱
 چشم^۲ ستاره گیرد شهبـا بخواب رفتن
 گر آه و ناله^۳ ما برآسمان نباشد
 پیش تو بر ندارد^۴ صوفی سر غرامت
 شکرانه وار جانش تا در میان نباشد
 من کی چنان^۵ دلی را بهلوی خود نشانم
 کز ناوک^۶ تو صد جا بر وی نشان نباشد
 دل از تو برگرفتن بر دیگر^۷ نهدن
 در عقل^۸ این ننگد در خاطر آن نباشد^۸
 چشم تو دوست دارم وان تیر غمزه را هم^۹
 آزار دوستانم بردل گـران نباشد
 داری کمال جانی بردوستان^{۱۰} برافتان
 عاشق جوی نیرزد گرجان فشان نباشد

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) لن، س، تب - چشم (۳) ب - مارا
 (۴) د، س، لن - تو چون برآرد (۵) ب، تاش، تب - من چون
 چنان (۶) ب - ناوکی به (۷) ب - در عقد (۸) س، لن - بیت پس
 از بیت ۳ جای دارد (۹) د، لن، س - آزار غمزات هم، تاش،
 تب - وان تیر غمزات هم (۱۰) ب، تاش، لن - عاشقان

ما را شب فراق کجا خواب میبرد
 صد خواب را زگریه ما آب میبرد^۱
 داروی جان ما زلبش ساز گوی^۲ طبیب^۳
 رحمت چرا بشریت عنساب میبرد
 مخمور عشق را بجز آن لب علاج نیست
 درد سر خمسار^۴ می ناب میبرد
 سر مینهد بصدق خشم ابروی ترا
 هر پارسا که سجده بمحراب میبرد
 پیش رخ از رقیب بپوشان^۵ به ذقن
 گز باغ میوه دزد^۶ بمهتاب میبرد
 گرآب دیده سوی تو آرد کمال را
 خاشاک پیش گوهر سهراب میبرد
 تبریز اگر کند هوس او را ازین مقام
 سیلاب اشک راست برخواب میبرد^۶

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) تاش - رقیب (۳) ب، تب - از سر
 خمار عشق (۴) ب - میوشان (۵) س - دزد میوه (۶) س - ایمن
 بیت را ندارد

ما را گلی از روی^۱ تو چندان نگذارند
 چیدن چه خیالست که دیدن نگذارند
 صد شربت شیرین ز لب^۲ت خسته^۲ دلانرا
 نزدیک لب آرند و چشیدن نگذارند
 گفتم شنود موده^۳ دشنام تو گوشم
 آن نیز شنیدم گه شنیدن نگذارند
 زلف تو چه امکان کشیدن که رقیبان^۴
 سر در قدمت نهیز کشیدن نگذارند^۳
 بخشای^۴ بر آن مرغ که خونش گه بسمل
 برخاک بریزند و طپیدن نگذارند
 دل شد ز تو صد پاره و فریاد که این قوم^۵
 نعره زدن و جامه دریدن نگذارند^۵
 مگریز^۶ کمال از سر زلفش که درین دام
 مرغی که در افتاد پریدن نگذارند^۶

۱) تاش - باغ (۲) لن - تشنه (۳) س - بیت ۴ و ۶ را ندارد
 ۴) س - ای وای (۵) ده ل - لن - بیت پس از بیت ۴ جای دارد
 ۶) ل - لن - بگریز (۷) تاش - این بیت را ندارد

ما را هوس مسجد و سجاده نباشد
 مستی صفت مردم آزاده نباشد^۱
 از ساده دلی پیر ملامتگر ما را
 ذوق می رنگین^۲ و رخ ساده نباشد
 صوفی بقدح گر ندهد^۳ دست ارادت
 عارف نبود سالک و برجاده نباشد
 نسبت نتوان کرد بهیچ آدمی او را
 بینید که ناگاه پری زاده نباشد^۴
 درخانه درویش چه اسباب نشاط است^۵
 گر دولت غمهای تو آماده نباشد^۶

ز نهار کمال از سرزلفش نکنی یاد
 تا در قدم او سیرت افتاده نباشد

(۱) س - کام دل ما جز قدح باده نباشد (۲) ب، س، تب - میل
 قد سیمین (۳) ب، تب - ننهد (۴) تاش - این بیت را ندارد
 (۵) ب، تاش، تب - که اسباب مهباست (۶) ب، تاش، س، لن،
 تب - جز (۷) س - این بیت را ندارد

مرا بی تو آسوده حالی نباشد
 دمی بی رخت بیملالی نباشد^۱
 خیال تو باشد مرا دریدل و بس
 تمنای جاهلی و مالی^۲ نباشد
 من و آب چشمی و سودای سروی
 چه همت بود^۳ آنکه عالی نباشد
 ز سرّ دل^۴ جام غافل مباشید
 ور او نیست یک رنگ خالی^۵ نباشد
 مجوئید این مشرب از زاهد خشک^۶
 که کوثر^۷ بجام سفالی نباشد^۸
 چه کار آید این زاهدی شیخ^۹ مارا
 چرا عاشق^{۱۰} لا ابالی نباشد

کمال ار برندان مصاحب نباشی
 ترا هیچ صاحب کمالی نباشند

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب، تب - جاه و جلالی (۳) تاش -
 همت بلند (۴) د - ز سوز (۵) لن - غافل (۶) ب، تب - مجوئید
 ازین زاهدان مشرب خود (۷) ب، تاش، تب - گوهر (۸) د، ل، لن -
 بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۹) لن - زاهد خشک (۱۰) ب، لن،
 تاش، تب - عاشق و

مرا بسی تو از دیده خون می‌رود
 ز دل نیز صبر و سکون می‌رود
 دل من در آن کو زبیرم بلا
 نمیرفت و قتی کنون نمی‌رود
 چه آهوست چشمت که در پیش^۱ او
 اگر شیر آید^۲ زبون می‌رود
 نه از زیرکی دل در آن زلف رفت
 که در^۳ سلسله از^۴ جنون می‌رود
 برخسار تو چشم کردیم^۵ سرخ
 از آن اشک ما لاله‌گون می‌رود
 دو چشم تو وز هر طرف خاله‌ها^۶
 بچندین مگس خواب چون می‌رود
 چو شد تشنه^۷ زلفت بخون کمال
 بچاه ذفن سرنگون می‌رود

(۱) س - نزدیک (۲) ب - باشد (۳) د، تاش، لن - از (۴) د، تاش -
 در (۵) ب - بمهر رخت سرخ کردیم چشم؛ د - بمهر رخت کرده ام چشم
 سرخ (۶) د، لن - سالها (۷) س - چه سر بسته

مرا دلست که از یار یار میطلبد
 بسوز سینه افکار یار میطلبد^۱
 مرا دلست که گرمست باشد از^۲ هوشیار
 ز مست خواه ز هشیار یار میطلبد
 بکنج صومعه هوشیار درطلب نه و مست
 فتاده بر در خمار یار میطلبد
 ز طوف بر در و دیوار کعبه اوست مراد
 که عاشق از در و دیوار یار میطلبد^۳
 نخواست جنت اعلی و حور صاحب طور
 ز یار طالب^۴ دیدار یار میطلبد
 بشاخسار طلب عندلیب شب همه شب
 نشسته با دل بیسار یار میطلبد
 دو کون طالب گلزار جنتند و کمال
 ز بوستان و ز^۵ گلزار یار میطلبد

(۱) ل، لن، س - این غزل را ندارد (۲) ب، د، تب - باشد و
 (۳) ب - بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۴) تاش - صاحب (۵) ب ،
 تب - نه بوستان و نه

مرا زپیش براندی^۱ جفا همین باشد
 نهایت ستم ای بیوفایا همین باشد^۲
 بدانچه^۳ شکر نکردم^۴ وصال روی ترا
 گر اندکام نمائید جزا^۵ همین باشد
 نمیکند دل ما جز بسرو قد تو میل
 علو همت مشتی^۶ گدا همین باشد
 نمیزنیم نفس جز بهاد آن لب لعل^۷
 نشان نازکی طبع ما همین باشد^۸
 برآستان تو مردن سعادتت عظیم
 زبخت خویش توقع مرا همین باشد

کمال اگر زگدایان حضرت اوئی
 مقام سلطنت پادشا^۹ همین باشد

(۱) تاش - براند (۲) د - این غزل را ندارد (۳) س، ل - بر آنچه
 (۴) ل، س - نگفتم (۵) س - مرا (۶) تاش، س - مشت (۷) تاش -
 سر زلف (۸) س - این بیت را ندارد (۹) تاش، س، ل - کبریا

مرا رخاك ره آن مه همیشه کم دارد
 بدین مثابه گدارا که محترم دارد
 زکیمیای حیاتم نشان ده ای ره بین
 که چشم آرزوی خاک آن قدم دارد
 بیاد روی تو جامی که داردم ساقی
 هزار بار از آن جام به که جم دارد
 دهان تنگ تو خواهد^۱ دلم مضایقه چیست
 بخته‌ای که زغم روی بر^۲ عدم دارد
 رخت بچشم ز خط چون نگیردش^۳ زنگار
 کسی که آینه جایی نهد که نم^۴ دارد
 زحیرت^۵ خط تو چون قلم برد^۶ انگشت^۷
 فرشته^۸ که در^۹ انگشت ها قلم دارد

کمال بر^۹ سر کویت چرا رمد ز رقیب
 جو آهوی حرمت از سگی چه غم دارد^{۱۰}

۱) د - جوید (۲) تاش، س - در (۳) س - بگیردش (۴) ب - جسم
 ۵) ده - لن - حسرت (۶) ب، تب - کند (۷) تاش - قلم سر انگشت
 ۸) ب، تب - به (۹) ب، تب - از؛ تاش - در (۱۰) د - ایمن
 بیت را ندارد

مرا ز صحبت یاران چه کار بگشاید
 که کارم از گره زلف یار بگشاید^۱
 چو طره^۲ باز کند برقرار هر روزه
 ز بند غصه دل بیقرار بگشاید
 حصار عمر^۳ چه محکم کنی که غمزه^۴ او
 بیک خدنگ نظر صد حصار بگشاید
 اگر چه بادهنش کار بوس وابسته است
 هزار کار چنیـن زان کنار بگشاید
 چو برگرفت ز عارض دو زلف دانی چیست
 مه گرفته که شبهای تار بگشاید
 ز قید مور^۴ میانان خلاص من وقتیست
 که عنکبوت مگر را ز تار بگشاید

چو در بروی تو بندد امید بند کمال
 که هر چه بسته بود استوار بگشاید^۵

(۱) س، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) د - زلف (۳) د، تاش -
 زهد (۴) ب - موی (۵) د - این بیت را ندارد

مرا لطف گفتارش^۱ از راه برد
 لبش هوشم از جان آگاه برد^۲
 رخ ماه را ماند آن رخ مگر^۳
 بشطرنج خوبی^۴ رخ ماه بسرد
 غمش هرکجا در دلی خانه ساخت
 برای گل از روی ما گاه بسرد
 جهان پر ز آوازه^۵ عشاقیست
 مگر صیت او ناله و آه برد
 مرا دم توئی از تو خواهم مراد
 که درویش حاجت برشاه بسرد
 بر آن^۶ آستان درخجالت سربست
 که تصدیع خود گاه و بیگاه برد
 چه گوهر^۶ شناس است چشم کمال
 که سرمه آزان خاک درگاه برد

(۱) ل، لن - رفتارش (۲) د، س - این غزل را ندارد (۳) تاش - نگر
 (۴) ب - که شطرنج خوب (۵) ب، تاش، لن، تب - آزان (۶) ل، لن
 جوهر

مکن بیم که شمشیر رقیب ما بران باشد
 من از کشتن نمیتروم رها کن تا بر آن باشد^۱
 پر از جانهاست دامنهای زلف تو میفشانش
 تو مشوقی مرا فرما که عاشق جان فشان باشد
 حدیث لطف گفتارت بکن از دیگری پرسش^۲
 که مارا زان لب انگشت تحیر در دهان باشد
 چه نسبت میکنی ما را بخود خود را نکوتر بین
 که از تو تا به^۳ فرق از زمین تا آسمان باشد
 میان^۴ گفتیم ار گمشد منش یا بم چه میبخشی
 قبا گفت و کله بر سر کمر هم در میان^۵ باشد
 بخوان عاشق درویش^۶ اگر مهمان رسد جانان
 کباب از سینه آب^۷ از دیده شیرینی جان باشد
 کمال از دیده میریزد سرشک گم در پایت
 خنک آبی که در پای سهی سروی روان باشد

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش، تب - مگر از دیگری
 پرسش؛ ل - بکن از دیگران پرسش (۳) د - که از ما تا به تو
 (۴) ب - میانش (۵) تاش - رایگان (۶) ل - مسکین (۷) ب، تاش،
 تب - کباب از دل نمک از

من بر سر آن کو بچه کام همه دانند
 در سر هوس روی که^۱ دارم همه دانند^۲
 رانی چو سگم از درو گوئی که بکن عفو
 تا حشر من این در نگذارم همه دانند
 گر آه من آن سرو نداند که بلندست
 مرغان چمن ناله زارم همه دانند
 گیم که بخون زخم بیوشم ز طبیبان
 از ناله دل و جان فگارم همه دانند^۳
 گیم ز بزرگی سگ خویشم شرد یار
 من کیستم و درجه شامم همه دانند
 یاران اگر جان و سر آرند بتحفه
 من نیز بیاران تو یارم همه دانند^۴
 گر خلق ندانند کمال این سخن کیست
 چون معنی تو در قلم آم همه دانند

(۱) ب - تو (۲) تاش، س - این غزل را ندارد (۳) د - بیت پس
 از بیت ۲ جای دارد (۴) د - بیت پس از بیت ۴ جای دارد

من بدرد دل خوشم جان مرا صحت چه سود
 نوش آن لب در خورست این تشنه را شربت چه سود
 آرزومند قد و قند لب و روی تیرا
 سایه طویی و آب کوثر و جنت چه سود
 ناز تو سازد مرا نه نعمت و ناز جهان
 گر نباشد ناز تو از ناز و از نعمت چه سود
 میکنم درد و بلا را بر دل و جان قسمتی
 چون مرا این بود از خوان غمت قسمت چه سود
 گر چه معروفست همت در طلوع صبح مهیر
 اختری چون نیست در طالع مرا همت چه سود
 گفته فرمایم زد گر پدت گوید رقیب
 نیک میفرمایی اما کشتنی را لت چه سود
 چون نداری^۳ در خود مخدومیش وجهی کمال
 روی گرد آلود بودن بر در خدمت چه سود

۱) س - این غزل را ندارد (۲) تاش - گر بدینگونه (۳) تاش - ندارد

مه با رخ تو خود را بیوجه میساید
 این نام حسن بروی بر عکس مینماید
 ای گل چه میگشائی^۱ پیش من این ورقها^۲
 گر ناز و شیوه نبود زینها^۳ چه میگشاید
 درویش کوی خود را مریوم غم رسانی
 گفتی نشاید آما این بخل^۴ هم نشاید
 دل فال زد بوندی نام قدت بر آمد
 کار صواب باشد هر جا الف بر آید
 زمین زهد بسته بر خود من نهز دست شستم^۵
 رنگی که خام بندی زمین بیشتر نیاید^۶
 ذوق سماع دایم^۷ ای مطربان خاموش
 بانگی^۸ زمیند بر چنگ^۹ تا نغمه^{۱۰} سراپد
 طبع کمال از آن لب جامیست پر^{۱۰} لطافت
 جز باده هرچه گویند^{۱۱} اودا فرو نیاید

(۱) د - این گل چه میگشاید (۲) ل، تاش - ورق را (۳) د - اینها
 (۴) لن - ظلم (۵) ب - من دست شستم از خود؛ تب - من دست شستم
 از خویش (۶) س - این بهت را ندارد (۷) ب، تب - داریسم
 (۸) س - دستی (۹) تاش - نی (۱۰) ل، تاش، تب - در (۱۱) د -
 گوئی

مهر قیامتــــــــــــــــی را هرگز زوال باشد
 هی هی نمود بالله این خود چه قال باشد
 دوشم خیال رویت پرسید و گفت چونی
 گفتم که خستگان را دانی چه حال باشد
 گفتم که در رکابت فتراک صید گـردم
 عشق از دم در آمد گفت این خیال باشد
 در کار پاکبازان تو به حرام دیدم
 چون ما قییم تو باشی با تو حلال باشد
 جاننا بتیغ ابرو قصد دلم چه داری
 از خون من چه خیزد لیکن و بسال باشد

(۱) ب، فاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد [نقل از نسخه
 چاپ تبریز]

مهرا روی تو نه در خورد من مسکین بود
 چه کند بنده چو تقدیر خداوند ایسن بود^۲
 بر نیامد بهوای دل دیوانه^۳ خویش
 زانکه^۴ فرهاد نه^۵ مرد هوس شیرین بود
 هر که او^۶ روی نکو دید و دل از دست نداد
 نه دلی داشت نه هیچی خبری از دین بود^۷
 بسکه چشم ز فراق رخ او^۸ اشک فشانند
 در شب هجر فراغم^۹ زمه و پروین بود
 خاک^{۱۰} در دیده این بخت که خفت و نشناخت
 قدر آن شب که مرا خاک درت^{۱۱} بالین بود

این همه چاشنی از ذوق لب ت یافت کمال
 و در نه اول سخن او نه چنین شیرین بود

(۱) ب، تب - مه (۲) د، لن - این غزل را ندارد (۳) ب، تاش،
 تب - شوریده (۴) تاش، سن، تب - و نه (۵) ب، تاش، تب -
 چه (۶) ب، تاش، تب - آن (۷) س - این بیت را ندارد (۸) ب،
 تب - تو (۹) تاش - فراغش؛ تب - چراغش (۱۰) تاش، تب -
 خواب (۱۱) ب، تاش، تب - درش

مه طلعت ترا بتمامی غلام شد
 در مطلع سخن سخن ما تمام شد^۱
 در آرزوی روی تو بگذشت روز عمر
 از چهره بر فروز چراغی که شام شد
 زلفت صبا کشید و نند آگه آن دو چشم
 صیاد خواب داشت که غافل^۲ زدام شد
 برخاک در حلال مکن خون عاشقان
 صید کبوتران هم چون حرام شد
 صوفی نند بدود لبیت خالی از شراب
 خاک وجودش از چه مراحی و جام شد
 زاهد شدست در طمع باده^۳ بهشت
 تنها نه خدمتش که طمع نیز خام شد^۴
 دیگر چه حاصل از لقب زاهدی کمال
 نساموس چون^۵ برفت برندی و نام شد

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) ب، ل، قاش، تب - مرغش (۳) س -
 این بیت را ندارد (۴) قاش - ما

И
К 18

Ответственный редактор

И.С. Брагинский

СОДЕРЖАНИЕ

Текст (продолжение) 720 — 017

Книга I, часть 2 содержит продолжение критического текста дивана персидско-таджикского поэта XIII в. Камāла Худжанди.

К 70403-091 Письмо
013(02)-76 "Межкниги"

Камāл Худжанди
ДИВАН

(в двух книгах)

Книга I, часть 2

*Утверждено к печати Институтом востоковедения
Академии наук СССР*

Редактор *М.М. Хасман*. Художественный редактор Э.Л. Эрман

Технический редактор *Т.А. Сударева*

Персидский текст набран *О.М. Оганесян*. Корректор *О.Л. Щигорева*

Сдано в набор 1/VIII 1974 г. Подписано к печати 20/IV 1976 г. Формат 60x90 1/16

Бум. № 1. Печ. л. 67,75. Уч.-изд. л. 31,9. Тираж 6000 экз. доп. Зак. 1930

Изд. № 3480. Цена двух книг (каждая в двух частях) 3 р. 20 к.

Главная редакция восточной литературы издательства "Наука"

Москва, Центр, Армянский пер., 2

Московская типография № 9 "Союзполиграфпрома"

Москва, Волочаевская ул., 40

© Главная редакция восточной литературы
издательства "Наука", 1975

АКАДЕМИЯ НАУК СССР
ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

КАМА́Л ХУДЖАНДИ

ДИВАН

КРИТИЧЕСКИЙ ТЕКСТ
К. А. ШИДФАРА

I, 2



ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»
ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ
МОСКВА 1976